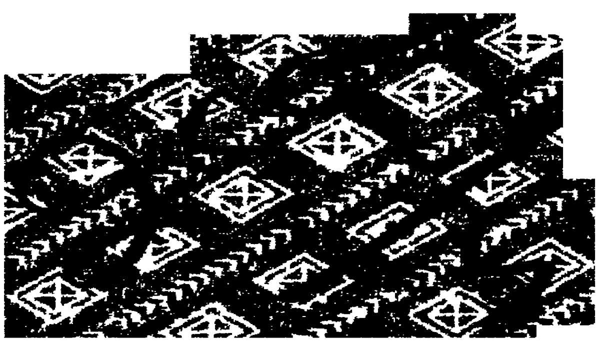


دلیران تنگستانی

تصنیف :

محمد حسین آدمیت

- با تجدید نظر -

از انتشارات بنگاه آوا

چاپ چهارم

« (طهران) »

فروردین ماه ۱۳۲۷

چاپ اقبال

اهداء کتاب

چهارمین بار است که این کتاب بطبع میرسد - درچاپ دوم وسوم اینصفحه اختصاص بتصویر مؤلف داشته است و اکنون مرا بتکرار این کار که از آن بوی خودنمائی میآید رغبتی نیست ، وچه بهتر که اینصفحه را بتمثال ازخود بهتری مزین سازم وکتاب‌را باوهدیه کنم و چنین کس جز مرحوم میرزا علی کازرونی لسان‌المله نخواهد بود که علاوه براینکه



مرحوم میرزا علی کازرونی لسان‌المله

ازپهلوانان مهم داستان ماست ازآغاز تاپایان عمر پرافتخارخودرا صرف مبارزه با مستبدین واستعمار طلبان وخیانت پیشگان کرده است و اهالی

حساس بوشهر ودشتی ودشتستان از دورهٔ چهارم بعد او را بنمایندگی مجلس انتخاب نموده‌اند ـ مرحوم کازرونی آزادیخواهی پاکباز و فدا کاری ثابت قدم بوده که در گام نخستین ترك خانمان گفته مال ومنال و خانه‌ملکی خودرادر بوشهر بدشمن سپرده و بدلیران تنگستانی پیوسته است وسالهای دراز تفنك بدوش بمیدان کارزار شتافته وباعمال بریتانیامصاف داده تادرآخر که بتهران پناهنده شده وگاه بزندان وثوق‌الدوله و گاه سیدضیاءالدین افتاده ولایزال با ایادی جور وفساد درنزاع وجدال بوده است تاسال ۱۳۱۳ که درتهران نقاب خاك برچهره کشیده و برحمت ایردی پیوسته من کتاب خود را بروان پاك او تقدیم و بدینوسیله وظیفه خود را ادا میکنم ـ آدمیت

«(بسمه تعالی)»

تقریظ ذیل را فاضل حساس آقای صفوی صاحب امتیاز و مدیر محترم جریدهٔ یومیهٔ کوشش منطبعه طهران قبل ازدرج این کتاب در جریده کوشش شماره ۱٦۸۵ مورخ ۳۰ مهر ماه ۱۳۱۰ مرقوم فرموده اند

تاریخ بیدار و برای ثبت وقایع وحوادث آماده ومهیاست ، تاریخ مرآت حقایق وتشریح کننده حوادث است ، اوست که ازدوره ظلمانی زندگانی بشر دورنماهائی نشان می‌دهد وپرده‌های تاریك وروشن ایام را ازنظر عبرت بین میگذراند .

سوانح ووقایع ، علل وکیفیاتی که درصفحه تاریخ ثبت وضبط می‌شود همه نماینده این حقیقت است که :

این جهان کوه‌است وفعل ما ندا ✿ سوی ما آید نداها را صدا

بدیده بصیرت اگرمتوجه شویم خواهیم دیدکه درسعادت وشقاوت ونیکبختی زندگانی یك ملتی هیچ عاملی قوی‌تر از روش فکر و طرز عمل و کار خودشان نیست ، بالاخره مقدرات و سرنوشت اجتماعی مولود عمل وسلیقه وخیالات اشخاص وافرادی است که جامعه را تشکیل می‌دهند

چون جامعه اراده وقوت روح خود را درکالبد زعمای خویش نمایش می‌دهدازاین‌جهت نماینده افکار وحالات یك ملت همان پیشوایان وکسانی هستندکه مهام مقدرات را درکف گرفته وجامعه را در اقیانوس

گیتی پیش میبرند

مشهور است که دریکی از جنگها نادرشاه پادشاه عظیم الشأن ایران سرباز شجاعی‌را دیدکه بانهایت تهور ورشادت درقلب قشون انبوه دشمن پیکار میکند ، بعداز متارکه جنگ ازاو سئوال کردکه از اهل کدام شهر هستی ؟ گفت «اسپاهان» شاه ازاو سئوال کردکه « در واقعه غارت وقتل محمود افغان درکجا بودی ؟ » گفت درشهراصفهان . ولی علت این‌که درآن موقع ناظر بوده‌ام و مدافعه نمی‌نمودم مثل تو فاتح وسرداری نداشتم

بنابراین‌هرفرد یاملتی هرطور بخواهد زندگانی کند بهمان‌درجه صعود یانزول مینماید .

تاریخ ایران‌پرازحوادث ووقایع عبرت انگیز است ووجود روح استقلال ملی همیشه درپرده‌های وقایع وحوادث آن موج میزند .

این روح بقدری روشن ودرآفاق‌منعکس است‌که مورخین‌بیگانه که غالباً ازنظر سیاست ملی بتحریر تاریخ ملل دیگر صرف‌وقت می - کنند ناچار ازاعتراف وادعان بقوت‌آن بوده‌اند

باآنکه‌مهمترین اصل‌تعلیم‌وتربیت عمومی نگارش حوادث‌تاریخی است میتوانیم بگوئیم که دراین امر غفلت زیادی از طرف نویسندگان ما شده است وفوق‌العاده جای خوشوقتی است که این حقیقت امروز مورد توجه شده وفکر دوربین نویسندگان‌را بخود معطوف‌وذوق‌تحریر وانشاء تاریخ هم درمیان طبقه دانشمندان پیدا شده است .

یکی ازاین آثار قابل توجه انشاء حقائق تاریخی است‌که آقای

رکن زاده آدمیت شیرازی درلباس داستان باانشاء ساده وروان حوادث موقع جنگ بین‌المللی درجنوب ایران را با فرط اطلاع ودقت نظری که داشته‌اند برشته تحریردرآورده‌اند وظهور قوت وروح استقلال ملی‌را درتلو وقایع مجسم نموده غالب قضایائی‌که ازنظر تاریخی مهم ومجهول بوده است بانشان دادن علل وموجبات آن شرح داده‌اند.

قرائت این داستان برای علاقمندان بتاریخ وطن ذیقیمت است زیرا بالاخره وجود ومظاهر معنوی روح ملی بود که بدوره بدبختی و نکبت‌خاتمه داد وحقیقت وتجلیات‌آن دوره‌مشعشع وپر ازافتخارپهلوی را بوجود آورد ورشته‌های ازهم‌گسیخته را بهم دوخت وبعرض وزری خائنین وتعدیات و تجاوز دشمنان استقلال ایران بنیروی عظمت و ابهت غلبه نمود .

قرائت این داستان بیشتر ازاین جهة گرانبهاست‌که درعین اطلاع بیک سلسله حقایق تاریخی و حوادث جنوب ایران شکوه و جلال از مقایسه سطور تاریخی آن با اوضاع پرافتخار مشهود میگردد.

این تاریخ ذیقیمت از شماره آتیه (روز یکشنبه ۲ آبان) شروع بانتشار وتوجه خوانندگان را بمطالعه آن جلب مینمائیم.

تقریظی است که دانشمند محترم آقای سعید نفیسی بر این کتاب مرقوم فرموده‌اند :

بسمه وبه التوفیق

تاریخ فریبندگی مخصوصی که دارد بیشتر از آن جهت است که در خواننده عواطف واحساساتی فراهم میسازد که هیچ چیز جای آنرا نواند گرفت ، وهیچ فنی لطف ودل‌انگیزی آنرا ندارد گاهی از گذشته دور حکایت میکند واگر نویسندهٔ آن درشرح وقایع زبردست باشد چنان درخاطر می‌نشیند رچنان درمخیله او نقش می‌بندد که گوئی خود درآن زمان زیسته وآن ادوار را بچشم خویش دیده است و گاهی از گذشته نزدیك روایت میکند اینجا لطف آن بیش است زیرا خواننده باحتمال وبا اغراق یاغرض وشایبهٔ دیگر چیزی ازوقایع شنیده و هرگز نتوانسته است درست را از نادرست بداند وهمواره درتکاپوی آن بوده است که خاطر دیرین خویش را روشن کند وچنانکه بوده است نظم دهد ولی تاریخ بخودی خود ملالت انگیز است واگر نویسنده فقط بذکر حوادثی که زنجیروار درپی یکدیگر پیوسته شده اکتفا ورزد چند سطر نخستین آن ملال می‌انگیزد وخواننده بیطرف و دلسرد میشود بهمین جهت است که برای ذکر وقایع تاریخ هیچ پیرایه وجامه‌ای بهتر از لباس داستان نیست تاهمچنانکه طبع کودك بقصه مایل است و هنوز قصه ای بپایان نرسیده درخواب خوش شیرینی فرومیرود بهمان اندازه نیز طبع مرد وزن بداستانهای تاریخی که همان کدورت های خاطر را میزداید راغب است وشکی نیست تاریخی که بصورت داستان در آمده باشدهرگز

ازذهن خواننده بیرون نمیرود وبیك بار خواندن چنان درمغز نقش می بندد که گوئی خواننده خود درآن وقایع شریك بوده است مخصوصاً وقایع تاریخی که مستلزم فوائد دیگر بجز عبرت و اندرز ازروزگار باشد

وقایعی که درضمن جنك بین الملل درجنوب ایالت فارس ودرناحیهٔ تنگستان واطراف بوشهر روی داده ازآن وقایع مجهول تاریخ جدید ایران است نویسنده این سطور باهمه کنجکاوی که دراین راه داشته است تا وی را خواندن این صحایف نصیب نشده بود جزشایعاتی چند چیزی ازآن وقایع نمیدانست وهمینکه نویسنده محترم این کتاب وی را بودن چنین داستانی مژده داد با ولعی هرچه تمامتر خواستار خواندن آن شدم وچون این رخصت را یافتم اوراق آنرا برهم ننهادم مگر اینکه آنرا بپایان رسانیده باشم وپس ازآنکه بدین خیرختام رسیدم برخود بالیدم که واقعهٔ مجهول را باکمال آسانی وسادگی دریافته ام وازاین پس لااقل دراین راه نادان نخواهم بود ویك حواز حرمن جهل را بباد دادم وانصافاً میتوانم گفت که نویسندهٔ این کتاب درتحریر آن ازهرچه لازمهٔ فنی است ازروانی وآسانی بیان وانسجام مطالب ودقت دروقایع وصدق بیان و صراحت اهجه دریغ نکرده است وخوانندگان خودرا هم داستانی جالب دقت وهم تاریخی معتبر ودقیق ارمغان بخشیده است ، ایزدش توفیق دهاد که آثاری نظیر این دراین تنك بازار زمانه بخریداران این کالا عرضه دارد - بمنه وکرمه طهران امرداد ماه ۱۳۱۰

تقریظ و انتقاد

بقلم استاد محترم آقای سید محمدعلی جمالزاده که پس از درج کتاب در جریده یومیه کوشش مرقوم فرموده‌اند .

« دستور شهامت »

« ملاحظات راجع بکتاب دلیران تنگستانی »

این کتاب مستطاب که درواقع دستور شهامت وشجاعت و غیرت ملی است بقلم دانشمند وطن‌پرست آقای میرزا حسنخان رکن زاده آدمیت در۴۱ شماره از روزنامه ۲۲۰ بعد بتدریج بطبع رسیده است

درابتداء باید ازمدیر محترم(کوشش) تشکر نمود که بمصداق - « الدال بالخیر کفاعله » واقعاً درطبع ونشر این کتاب کم نظیر که در این دوران سستی ورخوت وتهیه عمومی برای هرخواننده بلاشك حکم نفحه صور را خواهدداشت ثوابی عظیم وخدمتی بزرك بادبیات ایران وروح مردانگی که دوگانه نگهبان مهم استقلال وارجمندی هرملت و قومی است نموده‌اند جناب معظم له همیشه درانتخاب کتبی که قسمت نصیحت بجای پاورقی درنامهٔ کوشش طبع میرسانند ذوق مخصوصی داشته‌اند و دارند که واقعاً شایان هرگونه تمجید و تحسین است و اساساً از بعضی حکایات ورمانهای بیمایه زنانه فرنگستان که عموماً غذای روح ضعفاء عوام است وبلاشك دربازار ایران خصوصاً خریدار بسیار دارد احتراز دارند وباآنکه البته طبع ونشر اینگونه کتب‌ها که در واقع حکم « رموز حمزه » و « اسکندر نامه » و « حسین کرد » این عصر

را دارد(۱) موجب تزیید عده مشترکین میشود معهذا تن باین معامله ناورجام نداده وهر وقت تاحال بنشر کتاب وحکایاتی اقدام فرموده اند تالیفاتی را انتخاب نموده اند که معنی و وزنی داشته است وعموماً برای قارئین ایرانی وقاطبه مردم سودمند وحاوی نکات علمی ویا ادبی و یا تاریخی مفید بوده چنانکه نشر کتاب (دختر ان تنگستانی)کاملا مؤید این مدعی است واز این رو برما لازم است که ازدرگاه پرورگار کامیابی ایشان رادر خدمت بملك وملت مسئلت نمائیم ،

اینك میپردازیم بخود کتاب اولین حس که ازخواندن این کتاب بر انسان مستولی میشود حس شگفتی و تعجب است که چگونه ما که خردمارا گل سرسبد مردم و دارالخلافه و مرکز میدانیم واز مصالح ملك وملت مدام سخن ها برلب داریم واین همه بوسیله زبان دراز وقلم دهن باز سناث وطن دوستی بسینه میزنیم درموقعی که بیگانگان وارد خانمان شده وآتش بلانهٔ امیدمان زده اند سرمان را مانند مرغان زیر بال غفلت نموده ایم وازدنیا بیخبر مانند اهالی بیزانس که در موقع ورود ترکها بقسطنطنیه درمباحثه بودند که آیا میخ بوجود لاهوتی حضرت مسیح فرو رفته یا بوجود ناسوتی او وساکنین سهر دو دسته شده وسر وکله یکدیگر را میشکستند ما نیز ازدنیا بیخبر در باغهای شمیران و سرداب های طهران ویا درزیر کرسیهای گرم ونرم بحکم آنکه دنیا را آب ببرد مارا خواب می برد روزگار می گذرانیم در صورتی که در

---

(۱) باتفاوت این که این کتب فارسی ازحیث انشاء وپاره جنبه های دیگر بررومانهای دیمی وسست فرنگی که موضوع بحث است خیلی رجحان ومزیت دارد .

گوشه‌های بی‌نام و نشان مملکت جمعی مردم نیم برهنه و صحرائی که بشهادت سیاحان و دانشمندان خودی و بیگانه « هنوز وضع زندگانی آنها مربوط بدوره ماقبل تاریخی می‌باشد وخانه‌هایشان ازچوب خرما وخوراکشان هم خرما وبعضی حیوانات است واز حیث بشره و شکل بسیاه پوست‌ها شبیهند ولباسشان منحصر بیک پارچه ازجنس حصیرخرما که بکمر بسته‌اند وچوبهای نیزهٔ شکل دردست و موقع عبور کاروانها برای تکدی سر راه میآیند » (۱) جان ومال خودرا دردست گرفته و بدون هیچ گونه ریا وسر وصدائی بالبه نانی وبقول مؤلف محترم کتاب «دلیران تنگستانی» بانان وخرما وپیار ساخته‌دار وندار خود را فدای آزادی ورستگاری ما مردمی که جز درپرده‌های سینما توگراف آتش جنگ‌را ندیده وجز درروزهای رمضان صدای توپ نشنیده‌ایم می‌نمایند

(۱) نقل از کنفرانس عالمانه و بسیار مفیدی که دانشمند معظم حضرت آقای ادیب طوسی درباره «بومیان ایران» درانجمن ادبی ایران ایراد فرموده‌اند ودرشماره ۲٤ « ایران آزاد » ملخص آن بطبع رسیده است ، فقرات منقوله مربوط ببومیانی است که درکوهستان بین سیرجان وبندر عباس زندگانی می‌کنند والا اهالی تنگستان ودشتی باوجود آنکه از بعضی لحاظ باآنها بی‌شباهت نیستند (مثلا خوراك خرما) ولی درتمدن ازآنها جلوتر هستند ودراین جا مقصود شرح‌حال بومیان وصحرانشینان وکوهستانی‌های ایران بطور عموم است که بعضی از حیث تربیت وتمدن وثروت جلوتر وبرخی عقب‌ترند و مصداق ملاحظات و مشاهدات عالمانه حضرت آقای ادیب طوسی هستند که کاش فضلای دیگر نیز بایشان اقتداء نموده ودر تماشای عوالم ایران وایرانی ازخود آثاری باقی می‌گذاشتند

وعجیبتر آنکه دور نیست بالبخند تحقیرآمیزازآنها سخن برانیم و آنها را کم عقل وصاف وساده خوانده وفرمایش حکیم شیراز نیز مؤید قرار داده وبگوئیم :

هرکه بافولاد بازو پنجه کرد ✡ ساعد سیمین خودرا رنجه کرد

وازراه حکمت ودلسوزی شهدای عالی مقام تنگستان ودشتی را طرف خطاب قرار داده وبگوئیم « مردم حسابی شما چه که انگلیس قشون ببوشهر پیاده کرده وروی دارالحکومه وعمارت گمرك بیرق بلند کرده است. اولیاء امور واهل اطلاع ووقوف وقائدین قوم مگر مرده بودند که شما دایهٔ ازمادر مهربان‌تر شده ودر واقع طاغی وباغی شده وخود ومملکت را بآتش وخون کشیدید شمااگر عاقل بودید از این اوضاع استفاده‌ها وجیب‌ها پر کرده بودید واز طرفی کلاه برسرانگلیسها گذاشته وازطرف دیگر کلاه آلمانهارا برداشته والان درقید حیات بودید ودرعین رفاه بااولادرسید خود که خون آن‌ها هم اکنون بگردن‌شماست با اتباع ورعایای مرفه‌الحال خود از زندگانی بهره‌ها برده ودارای حیثیت واعتبارات هم رفیق انگلیس وهم‌دوست آلمان وهم رعیت مطیع ومنقاد دولت خودتان بودید بجای این پروفسور حقوق بین‌الملل شده وفغان بآسمان رسانیدید که انگلیس حق ندارد بر خلاف مقررات قوانین بین‌المللی بیرق زمینی در خاك ما بکوبد ومراسلات ایرانیان‌را سانسور کند وتمبر انگلیس روی‌پاکت‌های ما بچسباند وباما مثل حاکم وآمر رفتار نماید و ایرانیان را باسم این که انگلیسی بپسند اسیر و حبس کند »

مقصود آن که هیچ استعدادی ندارد که پس از سیزده چهارده سال از شهادت این مشت مردم ساده که باوامر مطاع طبیعت وفطرت که می گویند جلوگیری ازاجحاف ومدافعه ازتجاوز بآنچه مال ماست و مال ما شناخته شده نیز مانند حس گرسنگی وعطش طبیعی است اطاعت نموده اند وما ابداً درصدد نشان دادن علائمی ازحق شناسی و یا اقلا تقدیر شجاعت فوق‌العاده آنها (ولوآن که درمفید بودن و لازم بودن چنین شجاعتی نیز حرف داشته باشیم) برنیامده‌ایم و اصلا یااسم رئیسعلی نامی بگوشمان نرسیده ویا اگر رسیده ابداً درصدد نبوده‌ایم تحقیق نمائیم که لامحاله مزار این رادمرد مردانه کجاست که در موقع تشرف بکربلا ونجف در روی گور فراموش شده او نیز فاتحه خوانده طلب آمرزش برای روح پرفتوحش نمائیم .

هیچ استعداد ندارد که باصغری و کبراهای پیچیده و فلسفی خودمان ایرادات نیش غولی نیز براقدامات آن‌هاکه مانند ورش نسیم و جنبش امواج ایرادپذیر نیست وارد ساخته ودل تابناک آنها را در زیر خاک مکدر وملول سازیم !

مشهور است که مرحوم پروفسور برون نوشته است که « اگر همت وجانفشانی ایرانیان درموقع انقلاب مشروطیت ایران وشوروشوق فوق‌العاده بابیها دربدو ظهور بابیه نبود دلیل ردی براشخاصی که می‌گویند ملت ایران اخلاقاً فاسد ومعناً مرده است باقی نمی‌ماند » اینک عملیات تنگستانی‌ها ودشتستانی ها دلیل بارز دیگری است بر این که اخلاق‌مادرنتیجه قرون متوالیه استبدادهای سیاسی وروحانی ومقتضیات

اجتماعی وشاید کیفیت آب وهوا هرقدر هم فاسد و خراب شده باشد معهذا بکلی مأیوس ربدبین نباید بود بلکه باید یقین داشت که درگوشه وکنارهای ایران عناصر پاکیزه وصالح ودست نخورده نیز هنوز باقی هستند که غیرت ملی آنها یکی از امید واریهای ما در حفظ استقلال مملکتمان میباشد وحتی بقیه مردم هم معلوم نیست بکلی فاقد استعداد بروز حسیات وطن دوستی ومدافعه ازسیادت خود در مواقع ضرورت باشند •

ولی چیزیکه بینهایت موجب تأسف وتحسر میباشد بی اعتنائی - مردم است باین قبیل فداکاری ها و همانطورکه مؤلف محترم در طی کتاب فرموده‌اند اگر امثال رئسعلی وشیخ حسین خان وزائرخضرخان واشخاص غیور وغیر مشهور دیگری مانند آقا سید مهدی بهبهانی که‌در فصل نهم کتاب‌متأسفانه بطور مختصر اشاره بخدمات ایشان‌شده‌وحتی‌اشخاص بکلی بی‌نام ونشان مانند محمد سما که درضمن فصول آخر اشاره باو شد درممالك دیگر بودند برای هرکدام از آنها البته مجسمه ساخته و یا اقلا بنحوی از انحاء قدر شناسی از خدمات آن‌ها را ملحوظ داشته بودند درصورتیکه درمملکت ما عموما درمقولهٔ خدمت و خیانت قوهٔ حافظه جمهور بسیار ضعیف‌است وهمان طورکه درقانون عرفی‌مطالبات نقدی بمرور ایام باطل میشود وطلبکار دیگر حق مطالبه طلب خود را ندارد درایران نیز بامرور ایام خدمت‌وخیانت نیز کیفیت خودرا کم‌می کند چنانکه مردم امروز خدمت وخیانت دیروزرا بیك دیده مینگرند وبر آنچه گذشته است ترتیب اثری معتقد نیستند ولهذا نباید تعجب‌نمود

که بدترین دشمنان ومخالفین همین اشخاصیکه برای صیانت آب وخاك ایران جان‌ومال دادندومؤلف محترم « **دلیران تنگستانی** » عقیده‌دارند که اسم آنها جاویدان وزنده خواهد ماند امروز دارای مقام وحیثیت واعتبار باشند !

آناتول‌فرانس حکیم ونویسنده مشهور فرانسوی راجع بتزلزل و کوتاهی قوه حافظه ملل درمقام خدمت وخیانت میگوید .

« همانطورکه تزلزل حافظه درنزد اشخاص علامت مرض‌وضعف مزاج است درنزد ملل واقوام نیز نشانه علتهای روحانی ومرض وفساد معنوی است » (۱) چنانکه این عقیده صحیح باشد منطقاً باید بمسادو مرض روحانی خود اقرار صریح نمائیم !

وآقای رکن‌زاده آدمیت هم مکرر درطی کتاب خود اشاراتی باین مسئله نموده‌اند عموماً هرکجا خادمی‌را اسم برده‌اند مانندگنجی که ماری پهلوی آن خفته باشد خائنی را نیز در مقابل آن نشان داده‌اند !

نگارنده ازاشخاص خادم وخائنی که در کتاب مزبور اسم برده شده مخصوصاً ترتیب داده دریکطرف خدام ودرطرف دیگر خائنین را ریز نویس‌کرده ومتاسفانه معلوم گردید که عدد خائنین درموقع زد و خورد های تنگستانیها با انگلیسها اگر بیشتر از عده خدام نباشدکمتر

(۱) در مقدمهٔ که برترجمه فرانسوی کتاب «فوست» تالیف گوته آلمانی وترجمه فرانسوی‌کامیل بنوا نوشته است

نیست چنانکه در آن واقعه هر سه سرداران بزرگ ملی یعنی رئیسعلی دلواری وشیخ حسینخان سالار اسلام چاه کوتاهی وزائر خضرخان امیر اسلام از دست ایرانیان واهل قبیله خود حام شهادت نوشیدند !

☆ رومان تاریخی ☆

کتاب « دلیران تنگستانی » رویهم رفته تاریخی است که بشکل رومان وقصهٔ نوشته شده است . خود مؤلف محترم در دیباچه متذکر شده اند « اما پوشیده نماند که مندرجات این کتاب مانند اغلب افسانهای اروپائی دارای حشو وزوائد ومطالب عاری از حقیقت نیست ویك کلمه اغراق گوئی ندارد » اگر اینطور باشد « دلیران تنگستانی» معنی کلمه تاریخ میشود ودر اینصورت جزئیات وقایع وحتی محاورات ومفاوضات و مذاکرات وگفتگوها نیز باید کاملا تاریخی یعنی عین آنچه فی الحقیقة واقع شده باشد ولی خود آقای آدمیت مخصوصاً جلوی اشتباه راگرفته وتذکر داده اند که قسمتی وبلکه کلیه مذاکرات و محاضرات از افزوده های ایشان است تابدان وسیله وقایع وسوانح حقیقی و تاریخی دلنشین یا تر گردد .

وبالهذا همانطور که دوفوق اشاره شده کتاب مزبور رویهمرفته رمان تاریخی است حد منتهی قسمت تاریخی آن بر قسمت رومانی می چربد و بعقیدهٔ بنده اگر بخواهیم برای کتاب « دلیران تنگستانی» نقصی قائل باشیم ازهمین رهگذر خواهد بود که نه تاریخ تمام ونه رمان تاریخی حقیقی است درصورتیکه مقصود اصلی مؤلف برحسب علائم وآثار آوردن وپرداختن وقایع تنگستان و دشتی بوده بشکل یکرمان اریخی ولهذا بحکم اصولی که برای اینگونه

تألیفات مقبول ومعمول است بایستی که برپرده‌ها افزوده بودندوبوسیله رنك آمیزی های ادبی و آرایش وپیرایشهای بدیع بهشت خدمت‌ودوزخ خیانت‌را درنظر خوانندگان بهتر مجسم می‌ساختند وبا منقاش تحقیق و تدقیق ضمیر خادم وخائن را زیر ورو نموده عالم درونی بازیگران این میدان را عیان وآشکار ساخته بعلت ومعلول اعمال وافکار و گفتارآنان بانظر تیز نگریسته ودرحقیقت مانندنقاشان بزرك وسخن سرایان ژرف بین وخرده پژوه هریك ازاشخاص عمدهٔ کتاب را عالم اصغری پنداشته وباسیر درآفاق وانفس آینهٔ سرتاپا نمای آنهاگردیده ودر واقع عالمی خلق نموده ودنیائی میآفریدند.

شاید نفرمایند چنین امری «گاونر میخواهد ومرد کهن» ولی صفحات «دلیران تنگستانی» دلیل قوی است براینکه مؤلف محترم‌پنجه چرب وبازوئی قوی دارند منتهی هنوزگرم نشده‌اند والا هیچ‌کباده‌ای برای ایشان سنگین نخواهدبود. وامیدواریم بطوری‌که وعده‌فرموده‌اند درجلد دوم‌کتاب‌که درباره جنك قشقائیها وشجاعتها وفداکاریهای‌آقایان اسمعیل‌خان‌صولة‌الدوله وناصر دیوان کازرونی ویاورعلیقلی‌خان برضد بیگانگان متجاوز است آنچه در چنته قدرت و استادی دارند بیرون ریزند.

استدعای مخصوص که راقم این سطور از حضور محترم ایشان دارد این است که نظر باهمیت حفظ لهجه‌های مختلفه فارسی کوشش فرمایندکه حتی‌المقدور گفتگوها بزبان ولهجهٔ مردم آن صفحات باشد

متاسفانه در « دلیران تنگستانی » فقط دو جمله دیده شد که

یکی بلهجهٔ تنگستانی ودیگری بطرزصحبت بوشهریان نقل شده است•
جمله تنگستانی این‌است •

« کلکواگ دفعی دیگه ازین کپازدی بسرخان که‌سرخت‌میکنام »
یعنی پسرك اگر دفعهٔ دیگر ازاین حرفها ردی بسرخان که خونت را میریزم • جملهٔ‌دیگر بیانات حاج محمدحسین بوشهری«جاسوس‌افتخاری» است که بسیارنفیس است• ازاین‌دوجمله که بگذریم متاسفانه همه‌صحبتها باصطلاح‌لفظ‌قلم است وحتی دخترك دوارده ساله‌دلواری نیز درصحبت باصاحبمنصب انگلیسی‌کلمات بسیار شمرده برخ طرف میکشد و بعلاوه اظهاراتی نیز مینماید که دال برمعلومات‌تاریخی‌کامل اومیباشد و همچنین خود خواتین نیز گاهی کلمات وجملی مانند «علل اشراق» (۱) دارند که ولو شاهنامه خوان و شاعر منش هم باشند چندان طبیعی بنظر نمی‌آید •

چنانکه درفوق اشاره شد لهجه های مختلفهٔ مردم برای تکمیل زبان فارسی که محتاج بلغات ومفردات بسیار است کمال اهمیت‌را دارد ودراین‌خصوص نیز فضلای فرنگی خدمات خوبی بادبیات ما نموده‌اندو تابحال کتبی چند راجع بلهجه‌های ایران تالیف نموده‌اند ازقبیل کتاب ملگونف دربارهٔ لهجه‌های مازندران وگیلان ومقالات اسکارمان آلمانی درباره زبان اری‌وکردی وخوانساری ومحلاتی ونطنز ونائین وسمنان وسیوندوکردی مکری وکتاب گریستنسن‌دانمارکی درباب زبان‌سمنانی وکتاب شوکورسکی(بزبان‌روسی) درباب زبان‌کاشان واصفهان‌وبختیاری

(۱) درقسمت ۲۴ کتاب درروزنامه ((کوشش))

وسمنان وشیراز و کتاب‌مکلر درصرف ونحو وزبان بلوچی و غیر هم که هر کدام نتیجهٔ زحمات وتتبعات بسیار است والبته شایسته‌است که آقای رکن‌زاده آدمیت هم که ظاهراً بازبان و لهجات صفحات بوشهر و آن سرزمین آشنائی‌دارند درجلد دوم کتاب‌خود ازعهده این امرمهم‌برآمده وخدمتی بزبان فارسی نمایند وحتی‌المقدور سعی فرمایند که ازمفردات واصطلاحات هرچه بیشتر داخل درتحریرات خود بنمایند نه‌آنکه‌چند کلمه مانند «کهره» بمعنی زغاله در زبان تنگستانی و «ماشوه» بمعنی کرحی در رمان بوشهری اکتفا فرمایند،

ازطرف دیگر بایدبذکر اخلاق وعادات مخصوص‌مردم‌آن‌صفحات هم اهمیت مخصوص بدهند و خصوصیات آن نواحی را حتی‌المقدور بخوانندگان خود معرفی نمایند. متأسفانه در این خصوص نیز در «دلـ ن تنگستانی» کوتاهی شده وجز معلومات و اطلاعات معدودی بدست نمیآید ازقبیل اینکه عمارات وابنیه ازسنگهائی که ازگوش ماهی است ساخته شده ودیوانه‌ها ((گتانو - مختارکلو - غلوکور)) درکوچه ها ویلانند واهالی بوشهر هم‌کم‌کم عادت بتناکو جویدن(۱) نموده‌اند.

راجع باشخاص نامی وشعرا وفضلای آن قطعات نیز فقط بذکر نام محمدخان دشتی‌شاعر وفائز دشتی ودوبیتی‌های اوقناعت‌فرموده‌اند

---

(۱) امید است که حکمران کنونی بنادر جنوب جناب‌آقای طالقانی که از فضلای بارز و با ذوق این عهد هستند بوسیلهٔ مقتضی از این عادت زشت ومضر جلوگیری فرمایند. آب نبات چه عیبی دارد که تنباکو باید جوید و آب دهن بسر و دیوار انداخت در عوض تمدنی که از ایران

واقلا یك دوبیتی‌از این شاعری‌که ظاهراً معروف عام وخاص است نقل ننموده که مانیز ذائقهٔ شیرین‌کرده باشیم • از مرحوم میرزا عبدالله ـ رکن‌التجار مدرك سه‌چهار بیت خوشبختانه نقل نموده اند ولی بهترین شاهکار مدرك تربیت فرزندی است چون مؤلف محترم که بهتر ازهر۔ قصیده وغزلی معرف طبع بلند وفکر ارجمندوالای خود هستند . علاوه براین سه‌نفر ازشیخ نعمت‌الله نامی نیز اسمی برده و در حاشیه مختصر ترجمهٔ حالی از او داده‌اند ولی شخصاً راقم این سطور خیلی مایل شناختن جزئیات رفتار وافکار اینگونه اشخاص‌که ازمختصات مشرق ـ زمین هستند میباشد والبته اگر در دورهٔ حیات آنها ترجمهٔ حال آنها نوشته نشود نام ونشان آنها بتدریج بکلی از میان میرود چنانکه امروز کمتر کسی میرزا غلامرضای شیشه‌گر راکه از عارفین ومرشدهای‌بزرك عهد ناصرالدین‌شاه بود می‌شناسد و طولی نخواهد کشید که حتی اسم حکیم بزرگی مانند میرزای جلوه نیز بکلی از خاطرها محو خواهند گردید •

مطلب دیگری‌که ذکرش‌لازم میباشد این‌است‌که «دلیران تنگستانی» باآنکه رومان تاریخی‌است متضمن یك قصه وافسانه که وقایع تاریخی درطی آن بیاید ومانندرشته مروارید مطالب متفرقه رابیکدیگرمربوط سازد نیست واین نقص عمده درکلیه تالیفات عهدکنونی ما دیده میشود

بهندوستان رفته هندوستان عجب معامله نموده ترسم که صرفهٔ سرد روز باز- خواست ازهندوستان شکر وقند میامده حالا چرا طعم مارا تلخ وقلب ما را چرکین میخواهد.

وبهمین جهت رومانهای معدودی هم که بزبان فارسی نوشته شده آنطور که باید عنجی بدل نمیزنند وطوری نیست که مانند رومانهای فرنگی انسان درخواندن آنها خواب و خوراك را فراموش نماید و شاید تنها استثناء کتاب « شمس وطغرا » تالیف مرحوم محمد باقر میرزای کرمان شاهانی باشد که دردوجلد بزرك درکرمانشاه بطبع رسیده و بعقیدهٔ نگارنده در ادبیات نثر قرون اخیرهٔ ما یکی بی‌نظیر و بی مانند است و بدون شك تنها کتابی است که بعنوان نمونه ادبیات جدید فارسی شایسته است که بزبان‌های خارجی ترجمه گردد ۰ از رومانهای فارسی دیگر باید رومانهای حضرت استادی حاجی میرزا یحیی دولت آبادی وخداوند ذوق وملاحت آقای مطیع‌الدوله حجازی‌را نام‌برد که‌از حیث انشاء وفکر وبیان مطالب بی‌نهایت جالب توجه و اهمیت میباشد ولی باز قوهٔ جاذبه آنها کافی نیست ودر قرائت آنها آن ولع و عطش که درخواندن رومانهای فرنگی‌برانسان مستولی میشود حس نمیگردد.

رومان تازه دانشمند محترم آقای کمالی موسوم به «لازیکا» متاسفانه تاکنون زیارت نشده که بتوان اظهار عقیدهٔ نمود ولی نظر بطبع عالی و فکر بلندی که دارند و بحکم انتقادات تمجیدآمیزی که‌ازطرف دانشمندان عالیمقام درجراید دیده شده شك نیست که آنهم درادبیات جدید مقام مخصوصی‌را حائز است.

✽✽ ✽ ✽✽

(تکلیف نویسندگان ما)

یازده سال قبل در مقدمه«یکی بود ویکی نبود»توجه نویسندگان محترم ایران را بفوائد رومان جلب نموده وبعرض محترم دانشمندان رسانید رومان که رکن اعظم ادبیات فرنگستان را تشکیل میدهد، در حقیقت مدرسه ایست برای عموم مردم که با زبانی شیرین وشیوهٔ جذاب ولذت بخش خیلی معلومات لازم ومفیدرا بما می‌آموزد وطبقات مختلفهٔ ملتی‌راکه بحکم اختلاف شغل‌کار ومعاشرت ودوری‌از اوضاع وروحیات یکدیگر بی خبرند بیکدیگر نزدیك می‌سازد ودر این مورد نوشته شده بودکه « رومان دسته‌های مختلفه ملتی را ازیکدیگر آگاه و بهم آشنا می‌سازد » .

شهری‌را با دهاتی، نوکرباب‌را باکاسب ،کردرا با لوچ ، وشقائی را باگیلك ، متشرع را باصوفی ، طلبه‌را با زور خانه‌.کار ودیوانی را با بازاری بیکدیگر نزدیك نموده وهزارها مباینت وخلاف تعصب آمیز را که از جهل ونادانی وعدم آشنائی بمیان می‌آیدرفع وزایل‌مینماید وسپس بفوائد ادبی رومان پرداخته و متذکر گردیده بود که « فقط انشای رومانی‌که مقصود ازآن انشاء حکایتی باشد خواه بشکل کتاب یا قطعهٔ تیاتر ویا نامه وغیر هم میتواند موقع استعمال برای تمام‌کلمات و تعبیرات وضرب‌المثلها واصطلاحات وساختمانهای مختلف‌کلام ولهجه‌های گوناگون یك زبانی پیدا کند...

«درصورتیکه شاهای قدیمی(کلاسیك) یعنی بسبك قدماء - این خدمت‌را ازعهده نمیتواندبرآید وبندره موقع استعمال برای کلماتی که

خارج ازدستگاه کلمات وتعبیرات واصطلاحات مخصوصه اوست پیدامی کند الخ . »

امروز که مجاور ازده‌سال ازآن تاریخ گذشته باز تجدید مطلع را لازم شمرده ارباب قلم‌راکه علاقه بترقی زبان فارسی دارند بنوشتن کتب وتألیفات اکیداًتوصیه مینمایدکه راضی نشوند دایگان نوباوهٔادب درخواب باشند واین کودك ناز پرورده از بی‌شیری بمیرد .

فضلا و دانشمندان دهقانان مزرعه ادب و عرفان هستند و بقول ناصرخسرو علوی .

جهان زمین وسخن شخم جانت دهقان است

بکشت باید مشغول بود دهقان را

قدر ناشناسی مردم‌را نباید بهانه نموده ودرگوشه نشسته وگفت .

هنر چه عرضه کنم بر جماعتی‌که زجهل

ز بانك خر نشناسند نطق عیسی را

و یا آنکه :

من کرده خویشتن سره از فضل واگهی

درکنج خانه مانده چو بر خایه ماکیان

درست است‌که اهل مملکت ما عاشق کتاب نیستند ودرتشویق اهل قلم کوتاهی دارند ولی نویسندگان ما نیز در عرصه دانستن کالای خود کوشش بایسته ونداشته و از اینرو میدان بدست یك عده جو نان ناپخته وبی مایه افتاده بحدی که وزارت معارف ما مجبور شده رسم نوشتن قطعات نیستر را ممنوع سازد. حالا ممکن است این نویسندگان

دیمی تیاتر را باصطلاح معروف نویسنده بالای طاقچه بگذارند و بپردازند بنوشتن رومان و وزارت معارف را مجبور بمداخله نمایند و بالاخره کار بجائی برسد که یك فوج فراش دور بگردد که کسی دست بقلم نبرد !

باید تصدیق نمود که این در نتیجهٔ بی‌اعتنائی و بی‌علاقگی دانشمندان و نویسندگان واقعی وحدی ما ست که اسم خود را نویسنده گذارده و هیچکس نمیداند چه نوشته‌اند و نوشتجات آنها کجاست بحدی که در دائرة‌المعارف بریطانی در فصل ادبیات عهد اخیر و عهد کنونی ایران فقط اسم چهار نفر را آورده که یکی ادیب‌الممالك مرحوم است که هنوز هم دیوانی ازاو در دست نیست و یکی هم علامه معظم آقای آقا میرزا محمدخان قزوینی است که در واقع مورخ هستند . بخوبی میدانم که مشکلات یومیه زندگانی نیز نمیگذارد که هر کس دنباله تمایلات درونی خود را گرفته و در پی مقصود برود ولی همت که بلند شد لشکر موانع هزیمت مییابد .

مقدار زیادی از کلمات و اصطلاحات مثلاً مانند : آب نمودن جنس ایام مبادا - ضربی زدن آجر - بزدل - آقا بالاسر - ماست‌مالی - خام گیوه - دوال گیوه - پدرومادرور - پشت‌هم‌انداز - شاخ دار (بمعنی زننده مثلاً در حرف‌های شاخدار) - آب نکشیده - نسخه بدل (بمعنی تالی) - چانه‌شل - مال (بمعنی اسب و قاطر) - آدم (بمعنی نوکر) چشم (یعنی طوعاً وطاعةً) - شیرین (بمعنی ارزان) - جوجه عشقی - پا درهوا - و هزارها کلمات و تعبیرات دیگر ازاین قبیل درهیچ کتاب لغتی پیدا نمیشود درصورتیکه هر کدام معنی و مورد خاصی دارد بعلاوه در

هر قسمتی از صنایع و حرف صدها کلمات و اصطلاحات مخصوصه هست مثلا ازقبیل درز گیری - جفت گیری - فاق وزبانه زد - نیم نیم - ضامن صفحه پشت بند پس کود - هلال - زوار- اولا بتابه کردن در صنعت نجاری که جمع نمودن واستعمال آنها ازجمله تکالیف ارباب قلم است. و همچنین اصطلاحات وضرب المثل که شاید هیچ زبانی در دنیا باندازهٔ زبان فارسی نباشد وواقعا برای هر کلمه می‌توان مقدار هنگفتی اصلاحات پیدا نمود چنانکه مثلاً برای کلمه دست ازقبیل دست کسی را بند کردن - دست و پنجه نرم کردن - ازدست رفتن- ازدست دادن- کسی را دست انداختن- دست یکی شدن - دست بالای دست - دست برداشتن- دست آخر - دست باز - دست از سر کسی برداشتن - لای دست پدر رفتن - بدست آوردن دست نگاهداشتن - دست برسر کردن آب پاکی بدست کسی ریختن - بچیزی یا بکسی دست یافتن - دست جنباندن- دست بدست مالیدن دست هریزاد - دست کشیدن - دست آویز کردن - دست درازی کردن- دست بدهن رسیدن - دردست تنگی بودن - دست وپا زدن دست گیری کردن همدست شدن - دست چرب سر کسی مالیدن - موقع را ازدست دادن - یك دست صدا ندارد - دستگیرشدن - دست گرفتن دست آویختن- از دست کاری یاکس برآمدن - رو دست خوردن - دسترس بودن- دست بجائی بند کردن - دست بکاری زدن - دست درازی کردن - دست و پاکردن پیش دستی کردن - دست زدن - دست گیر شدن (هم بمعنی فهمیدن وهم بمعنی گرفتار شدن) - دست اندازی کردن - وغیره وغیره که هر کدام در کمال خوبی معنائی را میرساند واگر ضرب المثل ها را هم بدان زیاد

نمائیم آن وقت ثروت زبان فارسی معلوم میشود و فقط بوسیلهٔ نوشتن واستعمال میتوان این دخایر را به‌کار انداخت والا بیم آن می رود که بتدریج فراموش گردد چنانکه قسمتی نیز مثلا مانند «گاو دهل زدن» دراشعار سعدی مهجور گردیده ومعنی ومصداق آن امروز کاملاً روشن نیست درصورتی که بدون شك درزمان سعدی اقلاً درشیراز و صفحات فارس معروف خاص‌وعام بوده‌است ونکته شگفت آنکه اغلب اصطلاحات ارزمان های بسیار قدیم مانده وماننددستونهای تخت جمشید یادگارهای بیست الی بیست‌وپنج قرن پیش است وحتی‌می‌توان گفت از بنای تخت جمشید هم قرن‌ها قدیمی‌تراست. برای نمونه در اینجا بذکر یك فقره ازاین اصطلاحات قناعت می‌نماید در تواریخ مسطور است که در عهد داریوش هخامنشی(۵۲۱ ـ ٤۸۵ ـ قبل‌از میلاد) یکی ازبزرگان‌یونان هیستیائوس نام بعللی که فعلاً ذکر آن مورد ندارد باندازه ای مورد توجهات پادشاهانه واقع گردید که طرف حسادت درباریان شد وداریوس اورا نزد خود خواند وهیستیائوس که حکومت‌میلط (ملط) داشت‌داماد خود اریستاغوراس نام‌را بجای خودگذارده ورهسپار شوش گردید ودر واقع حکم اسیر محترم ومعتبری را پیدا نمود لهذا که یکی از غلامان معتمدخودرا ازبیخ‌تراشیده‌وبارنك ثابتی‌تعلیماتی برروی‌پوست‌سر نوشته‌و وآن غلام را پس‌ازآنکه موی سرش روئیده وبلند شده‌بود باپیغام های ظاهری غیر مهم بداماد خود فرستاد و اریستاغوراس بمحض وصول تعلیمات سری مشغول تهیه مقدمات طغیان درآسیای صغیر شده وطولی نکشیدکه آتش مخالفت وسرکشی زبانه‌کشید ویونانی‌ها شهر سارد‌را

۱۸دردست ارتافرن برادر داریوش‌بود آتش‌زده وارتا فرن مجبور بفرار گردید .

در این‌موقع داریوش هیستیائوس سابق‌را که دوست و معتمد خود میدانست مأمور نمود که بآسیای صغیر شتافته وفتنه‌را بخواباند غافل‌از اینکه فتنه بدست‌همین شخص بیدار شده‌است•

ولی وقتی هیستیائوس بمقصد رسید که یونانیان مقهور و منکوب گردیده وارتافرن برادر داریوش از نو صاحب اقتدار وشوکت گردیده بود مشهور است که وقتی چشم ارتافرن به هیستیائوس افتاد فریاد بر- آورد که «این کفشی است که تو نابکار برای پای اریستاغوراس دوخته بودی » مقصود این‌است که این اصطلاح در آن‌عهد و زمان معمول بوده و لابد خیلی از اصطلاحات دیگر ما نیز باقی مانده آن دور می‌باشد•

بدیهی است که قسمتی از آنها نیز چنانکه گذشت ازبین رفته ودرحقیقت مرده است و امروز نیز چنان چه بدقت بنگریم کلمات و اصطلاحاتی در زبان فارسی وجود دارد که شاید درشرف مرك و در واقع درحال‌نزع باشد مثلاً با برچیده شدن بعضی مسندها وبمیان آمدن میز و صندلی طبعاً بجای اینکه بگوئیم « امید است که فلان سند در زیر دوشکچهٔ آقا نماند » می‌گوئیم «درسبداوراق باطله نیفتد» وبحکم قوانین جاریه طبیعت که اعضاء واشیاء غیر مستعمل بتدریج ازمیان میرود چنانکه مشهوراست ماهی‌هائی که درقعر ظلمانی دریازندگانی میکنند فاقد

عضو باصره شده‌اند و نگارنده شنیده و خوانده که بعضی چوپانهای کوهستانی سویس که اباًعن‌جد مدام خوراکشان منحصر بشیر و ماست بوده دندانهای شان افتاده است کلمات و اصطلاحات نیز البته باظهور احتیاجات و کیفیات جدیده کلمات و اصطلاحات جدیدیدی بمیان خواهد آمد والان هم در زبان فارسی از بیست سی سال باین طرف کلمات و اصطلاحاتی داخل شده که همان طور که بنده نگارنده باوجود آن که در نتیجه سیادت لابد آباء واجدادم عرب وغیر ایرانی محسوب میشوند ایرانی هستم و احدی نمیتواند منکر ایرانی بودنم بشود آن کلمات واصطلاحات همه امروز بکلی سروصورت وجوهر فارسی گری حاصل نموده‌اند وهیچکس حق ندارد آنهارا بیگانه بداند مگر آنکه دیگر بخواهیم مته را بخشخاش گذاشته ودرامر زبان کار را بوسواس برسانیم که در این صورت بلاشك مجبور خواهیم شد نسبت اعظم کلمات و لغات فارسی داغ باطله بزنیم و دسته دسته کلماتی راکه مثلا مانند «آلماس» و «لنگر» و «پول» که درقدیم الایام از یونانی درفارسی داخل شده و یا آنکه مانند «چیت» «بندر» «صابون» «پاکت» «موزیك» «انتیکه» «قونسول» قرنطینه» وصدها کلمات دیگر ازچند قرن باین طرف وارد زبان ماشده‌یامانند «تلگراف» «تلفون» «پست» «معاره» «بانك» «تمبر» در ازمنه اخیره نفوذ نموده همه را یك‌سره ازدرون حرم زبان فارسی پاك وبیغش که آنهم اگر بار بدقت بنگریم و وسایل تحقیق فراهم باشد معلوم خواهد شد که کاملا حلال زاده وشیر پاك خورده نیست برانیم بدون شك آنچه باقی خواهد ماند برای رفع حوائج ضروری نیز کافی نخواهد بود و آنکه تمام کلمات فرس

قدیم وپهلوی‌را نیز (که قسمتی از آنها که در افواه است بکلی مجعو
وساخت کارخانه ملافیروز اصفهانی است که سال‌ها منبع استفاضه عد
از فضلاء وداشمندان وشعرای ما نیز بود) برآن بیفزائیم .

امروز درعرف مردم‌دنیا نویسنده‌کسیست که دارای یك رشته کتب
خواندنی باشد والا بایك کتاب ودو کتاب کسی نویسنده و باصطلاح بایك
گل بهار نمیشود ونویسندگان ماکه درواقع پدران بی‌فرزند هستند باید
سعی نمایندکه درنشان دادن علاقه خود بزبان فارسی بیش ازاین د
کار تألیف وتدوین بکوشند وراضی‌نشوندکه دراین امرهم مانند خیلی
ازامور دیگر باسم بیمسمائی قانع باشند

« تکمیل زبان بوسیله نوشتن »

نوشتن ورزش زبان است . زبان های اروپائی فقط بوسیله زیا
نوشتن نویسندگان ترقی نموده است هرکس حق دارد بنویسد تاچشم
گوش مردم بازشود وخود آنها بتدریج خوب وبدرا ازیکدیگر تمیز
تشخیص بدهند هلاك واضمحلال قطعی زبان دراین‌است که اهل فضل
دانش درکنار وبیکار نشسته ومیدان را خالی بگذارند که جولان گا
سیمرغ بدست مگس افتد چنانکه‌گذشت هرکس حق نوشتن داردولی
هرکس نیز حق ایراد واعتراض دارد والبته غلبه با کسی خواهد بـو
که دلیل وبینه‌اش قوی‌تر باشد احیراً دریکی‌ازجراید معظم طهران‌د
ضمن مقاله درباب صنعت واخلاق‌این‌عبارت دیده شده . « آمپول عشق
وعاشقی‌را درآنها تزریق می‌کنند ! » وجدی قمل در جریدهٔ دیگر:
این اشعار جلب توجه نمود .

بهین راه محت سجل احوال است ☆ که دردوسیهٔ اسرار عشق پیچیدم
ملالکخانه دل عاقبت نصیب‌تو گشت ☆ جرم آنکه‌تورا بی‌اجازه بوسیدم

بدیهی‌است که این یکی ازهزارونمونهٔ ازخروار است وحالا که برای اعلان بنزین وخمیر دندان نیز شعرها گفته می‌شود البته با عنوان تجدد ادبی بازار اینگونه عبارات واشعار مکانیکی رواج خواهد یافت وطریقی نیز برای جلوگیری نیست ولی‌اگر دهقانان نخواهند جلوی سیل ذوق پاك خودرا باز کنند بدیهی است کلیه امواج پربشت آن‌چشمهٔ حیات این قاذورات ناچیز را ازانظار مستور خواهد داشت.

نگارنده منکر تجدد نیستم و ورد زبانم این‌است که « قالب این خشت درآتش مکن ☆ خشت نو ازقالب دیگر بزن » ولی طرفدار هرج ومرج هم نیستم‌مخصوصاً که تجربه دیده شده که‌این هرج‌ومرج‌منحصراً ناشی ازجهل ونادانی بوده وجوانان ما بمحض‌اینکه بلافاصله درمقابل کلمات‌وتعبیرات‌واسالیب فرنگی فارسی آن‌را بیافتند بدون هیچ تردیدی حکم بفقر وفاقهٔ زبان فارسی مینمایند وزبان مارا اگرچه فقیراست‌صد بار فقیرتر معرفی مینماید درصورتی‌که اگر زحمت تحقیق و تکاپو را برخود هموار نمایند خواهندديد كه‌زبان فارسی هنوز زمینی است بایر که جز بیل وشخم استادان متقدمین ندیده وذخایر گرانبهائی درزیر- خاك وکلوخ آن خوابیده که باید جست وپیدا نمود نه‌اینکه یك کتاب لغت بدست گرفت ولغات را شمرده و گفت که زبان فارسی فقیر و بی- چیز است.

هزارها تعبیرات و کلمات است که درهیچ کتاب‌لغتی پیدا نمیشود

وفقط درمحاورات موقع استعمال پیدا می کند وکم کم باید آنهارا جست ودر تحریرات نیز آورد.

شکی نیست دراین اواخر که مناسبات ما با دنیا بیشتر شده و سرمان‌را قدری ازسوراخ بیرون آورده‌ایم وصداهای تازه بگوشمان رسیده وچشمان‌مان چیزهای نوظهور دیده مجبور بقبول کلمات بیشتری از بیگانگان شده ایم از قبیل «پرسنل» «دوسیه» «کنگره» «شوسه» «تیاتر» «پرگرام» «فراکسیون» «کمسیون» «پالتو» «ماشین» «کنسرت» که بموجب صورتی که نگارنده ترتیب داده رویهم رفته باکلماتی که از نیمه دوم قرن سیزدهم هجری باینطرف وارد زبان ماشده ومفهوم‌عموم است ازهرحیث‌متجاوز از ۵۰۰ الی ۶۰۰ کلمه نمیشود ودراین‌صورت‌بنظر می‌آید که فغان وفریاد حامیان زبان فارسی چندان اساس متینی ندارد واضطراب وقلق‌خاطر آنها نتیجه علاقه مفرطی‌است که بزبان شیرین و قدیمی فارسی دارند وچون می‌دانند که این فرنگیهای پرادعا وقتی که هنوز شروع بنوشتن زبان کنونی خودننموده بودند (۱) کاخ زبان‌فارسی را خداوندانی مانند رودکی ، فردوسی باعلا علیین رسانده بودند البته حق دارند که برای حفاظت وصیانت زبان فارسی‌درمقابل هرگونه پلیدی وزشتی دلسوزی نمایند

چیزی که هست چون «دوصد گفته‌چون نیم کردار نیست» وبقول‌عارف

(۱) قدیم ترین نمونهٔ که از زبان فرانسه که امروز دارای بهترین ادبیات فرنگستان است دردست می باشد صورت قسم نامه‌ای‌است که مشهور بقسم نامهٔ استراسبورك می باشد ودر تاریخ ۸۴۲ میلادی(۲۲۸ هجری)نوشته

قزوین که یادش هزار بار بخیر «شیون و غوغا ثمر ندارد» لهذا بتکرار معروضات سابقه پرداخته وجسارت می‌ورزد که بقول فرنگی‌ها نبـاید چون خواجگان حرم‌سرا بود که نه خود از جمال پردگیان بهره مندند ونه میگذارند عاشقان دلخسته ازشاخ اشتیاق گلی بچینند.

نویسندگان محترم ما که مشاطگان عروس زیبای دری هستند اگر دست از آستین بیرون نیاورندبیم آن است که گرمابه نشینان بی‌هنر بجای برداشتن زیرابرو دیدهٔ طناز یار ناز پرور مارا نیز کور نمایند وگود ـ زورخانه بدست نوچه‌های ناوسیده وپهلوان‌پنبه‌هائی چون من افتد، که هنوز مدت‌ها بایدکت استادان ومیانداران نام‌را ببوسیم

تقدیر ازقدرشناسی آقای رکن‌زاده آدمیت
مؤلف محترم «دلیران تنگستانی»

درتألیف این کتاب نفیس دو خدمت عمده بهموطنان خود نموده اند یکی ازلحاظ علم وادب که ازحیث انشاء واملاء میتوان گفت کامل عیار است متاع پربهائی‌را ببازار آورده وگوهر گران بهائی بذخیرهٔ دانش مملکت خود افزوده‌اندودیگری از نظرحق شناسی وقدردانی ازخدمت

شده است ازآن تاریخ ببعد زبان رومان که اسم زبان فرانسه آن عهداست باندازهٔ تغییر نموده که فرانسوی‌های امروز دیگر قسم‌نامه مزبور رانمیتوانند بفهمند مگرآنکه تحصیلات مخصوصی نموده باشند درصورتی که ایران در همان زمان دارای شعرای بزرك بود (حنظلهٔ بادغیسی درحدود۲۲۰ هجری وفات‌یافته) وزبان آنهارا ماامروز بدون اشکال میخوانیم ومیفهمیم.

وفداکاری یك عده اشخاص بزرگوار ورادمردیکه جان ومال وفرزندان ویلان خودرا با یك دنیا کرامت قربانی استقلال وعزت وطن مانموده اند اهدا بر ماست کـه از مؤلف محترم تشکر نموده کامیابی ایشان را درمداومت دراین اقدام مبارك ازصمیم جان خواستار باشیم٠

چنانکه درصفحات پیش گذشت حس قدرشناسی ازخدمت وتنفر ازخیانت در نزد ما بسیار ضعیف است و بر نویسندگان ماست که در این امر نیز مربیان قوم بوده وسرمشق هموطنان خودگردند چنانکـه نویسندگان ومورخین اقوام وملل دیگر نیز دراین راه پیوسته پیش‌قدم جماعت بوده‌اند وبطری بصفحات تاریخ یونان که درقدیم الایام رقیب و حریف ایران بوده بخوبی تفاوت امر را مشهود میسازد که آنها چگونه از کهترین وکمترین خدمت گذاران خود قدر شناسی می‌نموده وهر- صفحه ازکتب تاریخ آنها باسم یکنفر از اینگونه دلیران مزین است در صورتیکه درایران ما نام پادشاهان هراسم دیگری را تحت‌الشعاع می گذارده وشاید بهمین جهت تاریخ ما خالی از شاهکار های شجـاعت و شهامت اشخاص وافراداست ودرحالیکه تفصیل مردانگی وغیرتمندی دلیران یونانی هنوز هم ورد زبان کوچك وبزرك است وکودکان هر- مملکت تفصیل آن وقایع‌را دردبستان می‌خوانند وآرزو می‌نمایند که مانند آنان برای ملك وملت خودجانفشانی نموده ونام‌خودرا جاویدان نمایند درتاریخ ما آثار شجاعت دلاوران ملی ما بغیر پادشاهـــان و بزرگان خیلی‌کم دیده میشود ودرکتیبه هائی نیزکه تنها آثار تاریخی باستانی ماست کـه ازطرف خود ایرانیان باقی مانده کلیه شاهکارهای

مردی ومردانگی را تنها بشخص پادشاه بسته‌اند و تقریباً بهیجوجه از صدها وهزارها ازجوانمردان باهمتی که البته وجود داشته ودر میدان جانبازی خدمت بزرك بشوکت وعزت مملکت نموده اند نام و نشانی باقی نمانده است٠

این مسئله وقتی کاملاً آشکار و عیان می گردد که نظری بتاریخ جنك‌های بین ایران ویونان بیندازیم٠ چنانکه براشخاص واقف معلوم است بین‌ایران ویونان درمدت ۵۲ سال ازسنه ۵۰۱ تا ٤٤۹ قبل از میلاد یك رشته جنگهای مهم واقع شده است که در اول امر تامدت ۲۲ سال یعنی تا ۲٦ سپتامبر ٤۷۹ قبل ازمیلاد همیشه ایران مهاجم بود وسپس ۳۰سال تمام یعنی‌تاسنه ٤٤۹ قبل‌ازمیلاد ایران عموماً درمدافعه بود تاآنکه بالاخره درسنه ۳۳۱ اسکندر مقدونی یونانی بکلی‌سلطنت هخامنشیان‌را منقرض نمود

ازتاریخ وقایع پادشاهان هخامنشی‌که بزرگترین وباقدرت ترین پادشاهان ایران بوده‌اند متأسفانه جز کتیبهٔ چند چیزی باقی نمانده و اصلاً بطور یقین معلوم نیست که تاریخ آن وقایع بطور مرتب از طرف مورخین و وقایع نگاران ایرانی آن عهد نوشته شده باشد ولی یونانیان ازهمان زمان درثبت وقایع کوشش مخصوصی داشتند وامروز ماایرانیان پس‌از ۲۵ قرن آنچه ازوقایع‌مهمهٔ اولین عهد تاریخ خودمان که باافتخار ترین عهد تاریخ ایران است می دانیم تقریباً بالتمام مدیون دشمنان قدیم خود یعنی‌مورخین یونانی هستیم وحتی همین آثار مورخین یونانی است که کمك عمده بکشف خط میخی که خط کتیبه های ما

است نمود (۱) و الا شاید حتی فرنگی‌ها هم هنوز بکشف خط مزبور وقرائت این کتیبه‌ها موفق نشده بودند واین چندکتیبه هم که تنها آثار مکتوب عهد باستانی مملکت ماست ناخوانده مانده بود.

خلاصه آنکه حس قدرشناسی ملت یونا و مورخین آن قوم سبب شده که در ضمن ثبت وقایع تاریخی آن عصر داستان شجاعت و غیرت ملی یک‌عده ازدلاوران آن قوم شهرت حاصل نموده است و نام آنها هم هنوز ورد زبان عارف وعامی است چنانکه هنوزهم بیاد یک سرباز که پس‌از فتح یونانیان برایرانیان از ماراتون‌که متجاوز ازهفت فرسنك ازپایتخت یونان یعنی آتن دور بود یك سر بدانجا دویده وپس‌از رساندن مردهٔ‌فتح‌وظفر یونانیان ازخستگی وناتوانی بخاك‌افتاده وجان‌سپرد در اغلب شهرهای اروپا وامریکا وررش‌مخصوصی که موسوم است بدویدن ماراتون و عبارت می باشد ازدویدن فاصلهٔ بمسافت ۴۲ کیلومتر و ۷۵۰ متر که همانا فاصله تحقیقی بین ماراتون‌وشهرآتن‌است وایرانیانی‌که بپاریس سفر میکنند درباغ مشهور لوکزامبورك میتوانند مجسمهٔ زیبائی راکه مجسمه ساز مشهور فرانسوی کورو COR OT - ساخته ودر آن باغ گذارده‌اند، تماشا نمایند که جوان‌لشکری‌نیرومندی را نشان می‌دهدکه بزمین افتاده ودرحال جان‌دادن دست راست خود راکه مشعل افتخار وظفر راگرفته باکمال سربلندی وشعف وذوق‌بلند

۱- اولین کسی که‌موفق بخواندن خط میخی‌شد گروتفند نام آلمانی است (G grotefend) که بوسیلهٔ املاء یونانی اسامی‌پادشاهان‌هخامنشی دوازده حرف ازالفبای میخی‌را پیدا نمود (۴ سپتامبر ۱۸۰۲ میلادی)

نموده است• همچنین اسم شجاعان جنك مشهور ترموپیل هم هنوزدر افواه است . تفصیل وقایع این جنك معروف‌است وشاید باموضوع‌مقالهٔ ما نیز ارتباط مستقیمی نداشته باشد ولی حالاکه صحبت از شجاعت و شهامت وقدرشناسی دربین‌است عیبی ندارد که بطور اختصار چند کلمه راجع باین‌جنك که هنوزهم پس ازدوهزار وپانصد سال در نزد دنیای متمدن وبیدار نمونهٔ کامل شهادت وفداکاری است گفته واز آنجائی که شجاعت هم مانند علم وشعر وحسن‌وکمال بین‌المللی است این‌قسمت‌را نثار روح ارجمنددلیران انگستانی و دشتی بنمائیم:

دربهار سال ۴۸۰ قبل از میلاد خشایارشا شاهنشاه بزرك ایران (۴۸۵ ـ ۴۶۵ قبل‌از میلاد)ازدودمان هخامنش بالشکر معظم خوداز هلسپون‌که داردانل امروز باشد عبور نموده وارد خاك یونان شد ـ تفاصیلی‌که مورخین راجع باعمال وافعال خشایارشا در موقع سان‌دیدن قشون ایران و گذشتن‌ازهلسپون باقی گذارده‌اند یکی‌ازصفحات پرافتخار وشاید پرافتخارترین صفحات تاریخ ایران را درنظر میآورد که گمان نمیرود درتاریخ دنیا نظیری داشته باشد قبل‌از آنکه شاهنشاه هخامنشی به هلسپون برسد درموقعی که لشکر ایران بخرابه های شهر تاریخی ترویاکه در سوابق ایام مشهورترین محل جنك های یونانیان بودرسید ازطرف خشایارشا امر بتوقف داده شده وهزار رأس‌گاو قربانی شد

پس از رسیدن به هلسپون شهریار ایران امربسان قشون داد • درفراز تپه بلندی ازسنك سفید تختی ساختند وخشایارشا بر بالای آن قرار گرفت•

لشکر ایران کوه ودشت را پوشانید وعدهٔ کشتیها باندازهٔ زیادبود که سطح آب دریا ازنظر مستور گردید .

خشایارشا از ملاحظهٔ کوه کوه قشون ودریا دریا کشتی متأثر گردید وسرشك دردیدگانش دویدن گرفت .

اردوان از نزدیکان او تعجب نمود که چه هنگام تأثر است و خشایارشا درجواب او اشاره به بر و بحر که از سپاهیان پوشیده شده بود نموده و گفت ((آوخ که زندگانی سخت کوتاه است . صد سال دیگر یك تن ازاین همه جاندار باقی نخواهد بود)) ، قصهٔ تازیانه‌زدن خشایارشا بدریای طوفانی که عدهٔ ازکشتی های اورا درهم شکسته بود معروف است.

درموقع طلوع آفتاب جهانتاب مجمرهای زرین از عطر و عنبر درهرسوروشن گشته وجاده‌ای راکه محل عبور پادشاه ایران بود باگل وریحان مفروش کرده بودند .

خشایارشا پس از ادای ورد صبح گاهی در مقابل خورشید طالع از یزدان پاك طلب یاری نمود وجامی ازطلا وشمشیر آبداری نثاردریا نموده وامواج قشون ازروی پل شرقی که بامر پادشاه تهیه نموده‌بودند براه افتاد .

در مقدمة الجیش سپاه ده‌هزار تن جوانان با تاج ریحان بسر روان بودند وسپس سوارانه ونیزه داران که سرنیزه‌ها را بطرف پائین فرود آورده بودند وتمام ازگل وریحان‌بسر تاج‌ها داشتند می‌رسیدند از آن پس ده رأس از اسبهای مقدس شهر قدیمی نیسا که درجوارهرات

کنونی واقع بود واسبان اصیل وتنومندآن اختصاص بخورشید داشته ومقدس شمرده میشدند غاشیه کش بود سپس گردونه مقدسی که هشت رأس اسب سپید برآن بسته بودند دیده میشدکه گردونچی با پای پیاده در جانب آن روان بود گردونهٔ شهریار معظم ایران در عقب گردونهٔ مقدس میرسید که اسبهای نیسائی آنرا می کشیدند و پساتی‌رام نام از بزرگان نامی ایران گردونچی آن وپیاده در پهلو روان بود • در پس گردونه شاهی نیزه‌داران با نیزه‌های سربجلو وسپس انبوه لشکرایران میرسید که مانند سیلی‌روان بود . بار وبنه وگله‌ها وچهارپایان باخیمه وخرگاه وآذوقه وسیورسات ازروی پل دیگری‌که درسمت‌غربی ساخته بودند درحرکت بود•

عبور قشون ازاین دوپل هفت روز وهفت شب طول کشید و در آنسوی هلسپون پادشاه ایران امر بتعداد افراد قشون وکشتی نمود برای‌تسهیل این‌امر دشوار یك‌عده ده‌هزارنفری را در نقطهٔ گرد آورده ودورآنهارا بادیوارکی گرفتند وباین‌ترتیب‌درواقع پیمانه‌درست نمودند که جای ده‌هزار نفر سپاهی داشت•

ازآن پس مدام این پیمانه‌را پرکرده وخالی‌کردند تامعلوم شد، که عده لشکریان ایران بالغ سه‌کرور ودویست‌هزار است درصورتی‌- که سواره‌نظام را جزء تشکیلات محسوب نداشته بودند•

هردوت مورخ بزرگ یونانی‌که اب‌المورخین خوانده میشودمقدار کلیه همراهان‌خشایارشارا ازلشکری وغیرلشکری‌ازهرحیث ۵۲۸۳۲۲۰ نفر یعنی متجاوز از ده‌کرور قلمداد نموده و مخصوصاً نوشته است که در

میان اینعده هیچکس از لحاظ قد و قامت و حسن صورت باخشایارشا برابری نمی‌نمود.

قوای بحری شهریار ایران را نیز درآنموقع یکهزار و دویست کشتی جنگی وعده بزرگتری از کشتیهای باری نوشته‌اند . مملکت یونان شکل پنجه‌ای‌را دارد که از بالا بپائین یعنی از شمال بجنوب در قسمت جنوب شرقی اروپا دردریای ابیض متوسط جلو آمده باشد و شهرآتن که ازقدیم‌الایام پایتخت یونان‌درقسمت جنوبی این شبه‌جزیره که امروزه موسوم بشبه‌جزیره بالکان است واقع بود.

قشون ایران پس‌از ورود بخاك یونان از طرف بالا درسه خط - موازی مانند سیلی که درسه مجری افتاده باشد بنای پائین‌آمدن‌را نهاد درصورتی‌که قوای بحری نیز ازطرف سواحل شرقی پابپای قشون در حرکت بوده.طولی نکشیدکه ایرانیان خود را در مقابل تنگه مشهور موسوم به ترموپیل دیدندکه دست طبیعت مانند سدی آهنین درحدود ۳۰ فرسنگی‌شمالی شهر آتن استوار ساخته است - درمقابل‌قشون‌عظیم ایران هشت هزار نفریونانی ازآنجمله‌سیصد نفرازشجاعان زبدهٔاسپارتی (قسمتی از خاك یونان) بودند برای مدافعه ومحافظت تنگه مزبور در تحت فرمان لئونیداس پادشاه اسپارت‌درآن‌محل‌جلوی قشون خشایارشا را گرفتند. مشهور است که‌خشایارشا فرستادهٔ نزد وی فرستاد که نوشته بود بدین مضمون ((اسلحه‌را تسلیم نما !)) ولئونیداس همینقدر در بالای آن ورقه درجواب نوشت((بیابگیر!)) لهذا خشایارشا پس‌ازآنکه چهار روز بیهوده درآنجا معطل ماند امربهجوم داد ولی طولی نکشید

که ایرانیان دریافتند عبور ازتنگه امری محال وجزآنکه ازکشته‌های آنها پشته‌ها ساخته شود حملات آنهانتیجه نخواهد داشت.

ایرانیان دو روز تمام لا ینقطع هجوم میاوردند ولی درمقابل شجاعت یونانیان وعدم امکان عبور ازاین تنگه باریك یأس بر آنها مستولی شده بود که یك نفر یونانی خائن در مقابل وجه معینی راه دیگری برای عبور بایرانیان نشان داد وخود در تاریکی شب دلیل آنان گردید .

اسم این شخص افیالت بود واین اسم هنوز هم با خیانت و غدر مرادف است وخود اوچندی بعد در موقع فرار بدست هموطنان خود مقتول گردیده وبسزای خود رسید .

همینکه روز روشن شد یونانیان ازقضیه باخبر گردیده و هلاك قطعی را درمقابل نظر دیدند .

لئونیداس که اوضاع را چنین دید بلشکریان خود امر داد که بی‌خود خودرا بکشتن نداده و باوطان خود مراجعت نمایند ولی خود و سیصدنفر سربازان اسپارتی که بحکم قانون ملی خودشان حق نداشتند بهیچ عنوانی پشت بدشمن نمایند باعدهٔ قلیل دیگری باقیمانده وبقیه راه خود درپیش گرفته وفرار نمودند .

عده‌ای که باقی‌مانده‌بودند خودرا برای قربانی مهیا ساخته‌و عادت جنگاوران وشجاعان یونان تاجهای گیاهی‌برسر نهاده‌وبرسر سفره نشسته وخوشدل بودندکه‌بزودی درجنان «الیزه» که‌بهشت‌یونانیان‌بودبه نیاکان

دلیر ونام آور خود محشور خواهند گردید

مشهور است که لئونیداس درموقع دعوت همراهان بآخرین خوان طعام بآنها گفت « امشب مهمان پلوتون هستیم » یعنی مهمان خدای مرگ که درواقع همان عزرائیل خودمان باشد.

علی الصباح فردای آن روز قبل از طلوع آفتاب لئونیداس در جلو وهمراهانش دردنبال ازتنگه گذشته ودرمقابل اردوی ایرانیان سر بدر آوردند وزدوخورد بی نهایت شدیدی شروع گردید و طولی نکشید که تمام یونانیان بلااستثناء تاآخرین نفر پس ازمردانگی ودلاوری فوق العاده بخاك افتادند

از جمله اشخاصی که فداکاری مخصوص در آنروز نمود دینسس نامی بود که می گویند وقتی وصف قشون ایرانرا شنید که شمارهٔ آن بحدی است که تیروسپر آنها مانع است که اشعهٔ آفتاب برزمین افتد جواب داده بود.

« رهی سعادت که در سایه جنگ خواهیم نمود »

پس از اتمام جنگ هموطنان این جوانمردان غیور لوحی از سنگ ساده درجلوی تنگه ترموپیل نصب نمودند که بر روی آن قطعه ... کلمات حك شده بود

« ای عابر اهالی لاسه دمونی از جانب ما پیغام برسان که ما در اطاعت قانون اینجا بخاك افتاده ایم. »

در تواریخ منقول است که لئونیداس قبل از جنگ دو نفر از

سربازان اسپارتی راکه چشمشان سخت درد میکرد واز زور جراحت ازهم باز نمیشد رخصت داده بودکه بمنازل خود برگشته بمعالجه چشم خود بپردازند.

یکی از آن‌دو دربین‌راه خبر خیانت افیالت خائن‌را شنید وفوراً بمیدان جنك برگشت که از افتخار شهادت‌محروم نمانده باشد دیگری نیز که‌ارسطودموس نام داشت‌برای‌اینکه طرف تحقیر وسرزنش‌همسران نباشد سال بعد بجنك‌ایرانیان شتافته ومخصوصاً باندازهٔ تهور بخرج‌داد که درعاقبت مقتول گردید.

این بود بطور اجمال تفصیل یکی ازصدها جنگهای یونانیان‌در قدیم‌الایام‌که در هرکدام از آنها جوانان و دلیران این قوم ابراز شجاعتها وفداکاری‌هائی چنان فوق‌العاده نموده‌اند که هنوز پس‌ازهزار ها سال موجب تحسین و آفرین عموم است و شکی نیست که ایرانیان نیز در طی تاریخ خود از این‌گونه داستانهای شگفت‌که وصف‌الحال دلاوری وشهامت فرزندان سرزمین کاوه آهنگر است بسیار داشته‌اند که متأسفانه مورخین ما بثبت وضبط آنها نپرداخته اند و از این‌رو از قدر شناسی مؤلف «دلیران تنگستانی» باید خیلی ممنون بود که یکی از مهمترین فرائض اهل قلم عمل نموده و یکی از دلکش‌ترین این وقایع تاریخی پر افتخار مارا از چنگال عفریت فراموشی و نسیان رهائی بخشیده‌اند

درخاتمه لازم است از آقای محرر سعیدخان نفیسی هم که طرز بهمت وپشت‌کاری فوق‌العاده که درراه‌های تاریخ وزبان ما دارند ممنون

مبالغه و مجامله می‌توان ایشانرا علمدار نهضت ادبی ایران دانسته و مجدالافاضل والاکارم خواند برای مقدمه تشویق آمیزی که بر کتاب ـ «دلیران تنگستانی» نوشته‌اند تشکر مخصوص نموده و استدعا نمائیم که من‌بعد نیز کما فی‌السابق در کشف و تشویق و معرفی این گونه تألیفات نفیسه کوتاهی نفرموده ودر واقع خروس بیداری همقطاران و همکنان بوده با ناخن تکاپو وهمت در رولالی شاهواری را که زینت عروس علم وادب است اززیر خاك وخاشاك غفلت وبی اعتنائی عمومی برون کشیده وبا آفتابی ساختن آنان چشم ودل گروه مشتاقان را روشن وگلشن سازند .

رنو بهمن ۱۳۱۰

سید محمدعلی جمالزاده

«(بنام خداوند منتقم عادل)»

(دیباچه چاپ اول)

پیش از آنکه شروع بسر گذشت کنیم برای مزید بصیرت واطلاع هموطنان محترم بویژه اهالی شمال که اطلاع کامل ازاوضاع جنوب در زمان جنگ بین‌الملل ندارند لازم میدانیم مختصری از وقایع اتفاقیه آنجا را بیان کنیم .

بوشهر : بزرگترین ومهمترین بنادر ایران وقریب صدسال است که مرکز بنادر جنوب شناخته شده .

قبل از ظهورو ورود دین اسلام درایران بندری بنام بوشهر اساساً وجود نداشته وآبادی در دو فرسنگی سمت جنوب بوشهر در ساحل دریا بوده که آنجارا ریشهر مینامیده اند که هم اکنون خرابهٔ آن باقی واز آثار وعلائم مشهود که بندری آباد ومعتبر بوده است .

بقول مؤلفین فارسنامهٔ ناصری وگنج دانش بوشهر از زمان کریم خان زند رو به آبادی گذارده وقبل از آن جز چندکومه که ساکنین آن از سواحل غربی خلیج فارس یعنی بحرین ، قطیف ، صحار و مسقط بدانجا هجرت کرده و شغل آن ها صید ماهی بوده چیزی وجود نداشته است

درزمان ناصرالدین شاه این بندر رو بعمران واهمیت گذارده و از بنادر تجاری مهم محسوب ومطمح نظر همسایه جنوبی شده تا درسنه

۱۲۷۳ هجری قمری که شهر هرات از طرف دولت ایران محاصره شد انگلیسها خائف گشته و برای انصراف ایران ازتصرف هرات که کلید هندوستان شمرده می‌شود سی‌فروند کشتی‌جنگی بخلیج فارس فرستاده وپس‌از مختصر جنگی باقشون ساخلوی بوشهر بندر را تصرف‌کردند اما دراینوقت برای اولین بار دلیران تنگستانی را درمقابل خود دیدند.

بلوك تنگستان ازسمت جنوب بوشهر بفاصله پنج‌فرسخ شروع‌شده و تا خاك دشتی امتداد می یابد ، مرکز تنگستان قصبه اهرم است که تقریباً درچهارده فرسخی بوشهر واقع شده ، محصول این نقاط . جو ، گندم ، مرکبات ، تنباکوی گرم است که از آنجا بوشهر آورده می‌فروشند ودر عوض قند ، چای ، اقمشه و سایر اجناس خارجی می خرند .

خوراك اهالی بطور عموم منحصر بنان ، خرما وانواع سبزیهاست تنباکوی محصول آنجا خیلی تند وزننده است واهالی علاقه زیادی بدان دارند وزن ومرد بحد افراط استعمال می‌کنند .

مرد و زن آنجا درکمال شجاعت ودلیری، صاحب غیرت وناموس پرست وبعلت گرمی فوق‌العاده هوا و حرارت شدید آفتاب کم حوصله وزود رنج هستند. مزاح وشوخی‌را نمی‌شناسند ، باندك ناملایم ازجا در رفته وکمترین مجازات طرف‌راکشتن می‌دانند !

زن ومرد همه رنجبر وزحمت‌کش ودر اقسام کشت و زرع یدطولائی دارند باآنکه گرمای آن صفحات‌مشهور ودرتمام مدت تابستان درجه حرارت بمیزان « فاران‌هیت » همواره ازصد متجاوز است و آفتاب در

تمام سال باشدت هرچه تمامتر می‌تابدباز زنها بطورکلی خالی‌ازملاحت ووجاهت نیستند. حجاب ندارند اما بالفطره نجیب وسازگارندو عمل قبیح درمیان آنها بندرت وخیلی شاد واقع‌میشود ودرصورت وقوع هم سزای فاعل ومفعول قتل است.

دلوار : بکسر دال مهمله و سکون لام ده کوچکی است جزء خاك تنگستان‌که درشش فرسخی بوشهر درساحل دریا واقع شده و از این جهت میتوان آنرا بندرکوچکی شمرد اتلالی چند فاصل بین‌دلوار ودریاست. کشتی‌های بزرك تانزدیکی ساحل آنجا می‌توانند بیاید .

اهرم . بفتح همزه وسکون‌هاء وفتح راء مهمله . مرکزتنگستان قریه ایست دارای یکهزارخانه که تمام ازگل وگچ بنا شده وخانه‌ضابط آنجا قلعه مانندی است‌که روی تل‌بزرگی‌بنیاد شده ودرکمال‌استحکام باگچ وسنگهای معمولی آنجاکه‌ازگوش ماهی متحجر شده ساخته‌اند، وتمام لوازم زندگانی وایستادگی در مقابل متعدیان خارجی درآنقلعه موجود بوده .

چاه‌کوتاه :درهفت فرسنگی‌جنوب‌بوشهرواقع‌شده‌وده‌کوچکی است‌که تعداد خانه‌های آنجا ازدویست تجاوز ننماید و فاصلهٔ آن تا اهرم تقریباً هفت فرسنك است .

تنگك . بفتح تاء وسکون نون وفتح‌گاف فارسی وسکون کاف عربی. محل نسبةً خوش آب وهوائی است در دوفرسنگی بوشهر که چند خانوار درآن‌جا زندگانی می‌کنند ودرتمام‌سال اراضی آن سبز و خرم است

سبزآباد : دردوفرسخی بوشهر نزدیك تنگك وامامزاده‌عبدالمهیمن واقع شده وعمارت ییلاقی قونسلخانه انگلیس درآنجاست.

بهمنی : بفتح با وسکون هاء وکسر میم دریك فرسنگی بوشهر کنار دریا واقع شده ودرآنجا عمارات عالیه تجار بوشهر بنیادکرده‌اند که اغلب دراجاره انگلیس‌ها ودرزمان‌جنك بین‌الملل محل توقف‌قشون هندی بوده وانگلیس‌ها درآن نقطه تلگراف بی‌سیم وکارخانه که آب دریارا شیرین می‌کرد وآشیانه طیاره داشتند.

احمدی ده مختصری است دارای چندکومه ویك کاروانسرای بزرك که درهفت فرسنگی بوشهر ونیم فرسنگی چاه‌کوتاه واقع‌شده.

عمارت دریابیگی . عمارتی‌است بیرون‌بوشهر از بناهای‌احمدخان دریابیگی حکمران چندین ساله بنادر که در زمان جنك بین‌الملل قونسلخانه دولت روسیه تزاری بود.

امیریه : عمارت فرنگی سازیست دربوشهر از بناهای احمدخان دریابیگی‌که آنجارا بمناسبت لقب‌خودکه امیر نویانی بود امیریه‌نامیده وتاکنون دارالحکومه بوشهراست.

کوتی : عمارت مفصلی است در کنار دریاکه انگلیسها آنجا را اجاره‌کرده وقونسلخانه شهری قرارداده‌اند.

برازجان : قصبه‌ایست دردوازده فرسنگی بوشهر درجادهٔ‌شیراز دارای یك‌هزار وپانصد درب خانه وکاروانسرای مفصل و محکمی در آنجاست که ازبناهای مشیرالملك شیرازی است.

دراین وقت که داستان ما شروع میشود ضابط وکدخدای دلوار

رئیسعلی نامی است ازاهالی تنگستان که ازحیث شجاعت ودلاوری کم نظیر ودر دیانت و حب وطن متعصب وبا نفوذ و سلطهٔ اجنبیان سخت مخالف است •

اهرم دردست زائر خضرخان و چاه‌کوتاه را شیخ حسین خان ضابط است • واین هردو ازهرحیث برئیسعلی شباهت دارند ودرمخالفت ومعاندت باهمسایه جنوبی متفق‌القول هستند •

این خوانین سالهای دراز درآن نقاط (که تا این آخری هیچوقت تحت نفوذ مستقیم حکومت بوشهر و ایالت فارس نیامده بود) پدر بر پدر زعامت وسمت بزرگتری و قیادت قوم را دارا بوده و تنگستانی ها آنانرا بدرجه پرستش دوست داشته‌وبند مقابل اوامر ونواهی آنها طیع صرف بوده‌اند •

تصور میکنم تا اینجا توضیحات لازمه راجع باماکن واوضاع آن صفحات بطوری اختصار داده شد وبنابراین شروع باصل مقدمه میکنیم

گفتیم که در سال ۱۲۷۳ هجری قمری قشون انگلیس بوشهر را تصرف کرد دراین زمان باقرخان ضابط تنگستان وپسر رشیدش احمدخان تنگستانی با چهار صد نفر تفنگچی در قلعه ریشهر بودند • حاکم بوشهر ووالی فارس از آنها استمداد کردند ، در صورتیکه قلعه ریشهر خالی ازهرگونه استحکامات لازمه بود احمدخان همانجا را ماءمن قرار داده ومنتظر ورود انگلیسان نشست • سپاه انگلیس که هشت‌هزار نفر بودند ازبحر فرزندکشتی جنگی پیاده شده توپهای متعدد نیز پیاده و بر کنار دریا نصب کردند وهنگام زوال آفتاب برقلعه ریشهر حمله‌آوردند

آنجوان مردان معدود از کثرت دشمن اندیشه نکرده وشب را بسختی بروز آورده و همینکه هوا روشن شد شروع بجنك نمودند انگلیسها ازجانب خشکی ودریا بنای شلیك بقلعه را گذارده وازهرجانب هجوم آوردند وتنگستانیان که ازجان گذشته و برسر راه مرك نشسته بودند آنقدر پای ثبات فشردند که بقشون‌دشمن نزدیك شده ودست ازتفنك کشیده با شمشیر ودشنه بنای خونریزی را گذاردندوعده مقتولین خصم را بهشتصدنفررسانیده وپنج عراده توپ مأخوذ داشتند . بالاخره احمد خان وهفتادودونفرازآن‌نام‌آوران کشته‌شدند وپدرپیر بمرك فرزندجوان نشست وقلعه بتصرف اجنبی‌درآمد .

گویند درآن‌هنگام که جوانمردان تصمیم‌بجنك گرفته بودندمیرزا احمدخان ولد عبدالرسول (که بعدها نماینده انگلیس در بحرین شد) منشی قونسل‌گری انگلیس دربوشهر بود وبا احمدخان‌تنگستانی سابقهٔ دوستی داشت مکتوبی بوی نوشت وبعقیدهٔ خود اندرز دادکه « از عقل دور است باعدهٔ معدودی باقشون نامعدود انگلیس طرف شوی و با تفنك فتیله جلوی توپ‌ده پوند آئی بهترآنکه از این خیال منصرف گردی و کارآنانرابا کارگزاران دولت‌ایران گذاری» آن‌شیربیشهٔ دلاوری در پاسخ دوست خود نامه نگاشته و عدم خوف ازمرك در راه دین و وطن را تذکار داده ضمناً این‌قطعه را درمکتوب خویش گنجانید :

« احمدا ای‌که شاه خوبانی ☆ بی‌بی بخت باد دمسازت »
« چار آسیم و ما نمی ترسیم ☆ از دو لکاته وسه سربازت »

برخی این قطعه‌را بمحمدخان دشتی شاعرمشهور نسبت میدهند

یحتمل که از محمدخان بوده واحمدخان بدان تمسك جسته باشد.

درسال ۱۳۳۳ هجری قمری حکمران بنادر جنوب میرزا علی محمدخان موقرالدوله شیرازی(۱) بود مشارالیه مردی سائس وچشم و گوش باز میبود و از بدو حکمرانی خود در بنادر بدولت پیشنهاد کرده بود که یك عده قشون و مستحفظ ببوشهر روانه سازند.

اماحال دولت ایران در آن وقت معلوم است و در حقیقت مملکت ایران منحصر بطهران و دولت ایران یك عده وزراء خائن یاخائف ساکن طهران بود. لذا تقاضای موقرالدوله بموقع اجرا گذارده نشدو مشارالیه بچند نفر آژان گرسنه که در بوشهر بود اکتفا نموده وباین ترتیب حکمرانی میکرد!!

جنك بین المللی پیش آمدو نفوذدائمی همسایه جنوبی در بنادر رو بتزاید گذاشت، هر روز کشتی جنگی جدیدی درمقابل بوشهر لنگر میانداخت وهر ساعت اخطاریه واعلان های عجیب وغریب بود که ازطرف جنرال قونسولگری دولت انگلیس بدیوارخانه‌های بوشهر الصاق میشد!

از چندی قبل یك نفرتاجر آلمانی وخانمش درعمارت بیرون شهر که بعمارت«جرمنی»موسوم است ساکن شده مشغول تجارت و درضمن تبلیغ علیه انگلیس بودند.

جنرال قونسول انگلس وجود آنهارا مخل آسایش خویش دانسته وغفلة روزی یك عده نظامی هندی عمارت را محاصره تاجر و خانمش را دستگیر کردند و فوراً بهندوستان گسیل داشتند!

حکمران بوشهر ازواقعه مستحضر شده بآنها اعتراض کرد، جواب

(۱) مشارالیه بعدها از منفای خود پونه بطهران آمده و بعداز کودتا وزیر فوائدعامه شد

صحیحی نشنید ، بطهران اطلاع داد اعتنا نکردند!

درهمین اوان یکی از صاحب منصبان انگلیسی درحینیکه ازعمارت «سبز آباد» خارج میشد مورد حملهٔ یك نفر تنگستانی واقع شدولی لطمه‌ای باو واردنیامد اما این مسئله بهانه بزرگی بدست انگلیس ها داد که باشدت وخشونت از موقرالدوله تقاضای تامین کردند .

موقرالدوله چون از تهران مایوس بود عاجزمانده و تکلیف خود را ندانست ونتوانست آنهارا مجاب کند •

انگلیسها منتظر نمانده فوری عده زیادی نظامی هندی وانگلیسی که بنا بود بعراق عرب بروند در بوشهر پیاده کرده وبی درنك دارالحکومه گمرکخانه وسایر ادارات را تصرف وموقرالدوله رادریکی از عمارات خارج از شهر حبس نظر کردندو بیرق انگلیسی را برفراز دارالحکومه و ادارات افراشتند!

یك روز پس از تصرف بوشهر عده چهارده نفری از احرار بوشهری مخالف اجنبی را که کتباً و شفاهاً علیه آنها قیام نموده و اهل جدال واسلحه نبودند دستگیر و بهندوستان تبعید کردند و درتانه که یکی از دیهای هند است مدت یکسال حبس کردند !

رئیس علی داواری و شیخ حسین خان چاه کوتاهی وزایرخضرخان اهرمی سه نفر خوانین دلیر وحساس تنگستان از این وقایع آگاه شده وتصمیم گرفتند که علیه دشمن قیام و اقدام نموده و در مقام مدافعه از وطن بر آیند •

رئیس علی ازهمه جهت دارای یکصد نفرتفنگچی بود و آن دو

نفر که در اهرم اجتماع کرده و علیه اجنبی متحدشده بودند منتهی چهار صدنفر تفنگچی زیردست داشتند • بنابراین پانصدنفر دلیر ایرانی حاضر گشتند برای حفظ شرف و ناموس ملی باچندین هزار نفر قشون انگلیسی طرف شده و دشمن را از تجاوز بخاك وطن منصرف سازند یاخود دراین راه کشته شوند

بالاخره غیرتمندان تنگستانی به نیت خود عمل کرده آنقدر در مقابل کوه کوه قشون اعداء مقاومت نموده واز آنها کشتند که دوست و دشمن انگشت حیرت بدندان گرفته و دولت بریتانیای عظمی درکار خود حیران ومجبور شد که از درمکر بیرون آمده ورئیسعلی وسایر خوانین را بحیله و رشوه بدست دوسه نفر از هموطنان غدارشان بقتل رسانیده وخودرا از شر آنها راحت کنند!

«کاپیتان ادواردتوه» مولف کتاب «جاسوسی چیست» که از صاحبمنصبان انگلیسی است درکتاب مذکور درجائیکه بشرح حال واعمال واصموص آلمانی دراطراف بوشهر پرداخته ازآنجائیکه نخوت بیجای نژادی و فطری خودرانمی توانسته است ترك گوید وخودرا راضی نماید که عده معدودی آسیائی که بعقیدهٔ او «وحشی» بوده اند اینطور شجاعت و مردانگی بخرج داده ودولت فخیمه اورا مستاصل سازند ناگزیر تمام پیشرفتها و جانفشانی های اهالی تنگستان را نتیجه تحریکات واصموص وپولهای بی قیاس او مینویسد! تمجیدزیادی از واصموص کرده است که اینطور اسباب زحمت وخسارت برای دولت متبوعهٔ او پیش آورده ولی از آنجائیکه مشهور است «دروغگو حافظه ندارد» درضمن مطالب راست ودروغ خود یك مرتبه نوشتن عبارت ذیل مشت خویشتن را بازکرده است -

« پول واصموص تمام شد ، تااینکه ایرانیها باو پول می‌دادند» و درجای دیگر کمال جوانمردی و مهمان نوازی تنکستانیان را با عبارت ذیل تشریح مینماید :-

« دراین موقع ازطرف قوای انگلیس اعلانی شدکه پنجاه هزار لیره بکسی داده میشودکه شخص او (یعنی واصموص) راگرفته وتسلیم کند ولی باوجودیکه فقط اروپائی و سفید پوستی بود که مابین ایلات وحشی می‌چرخید وذخیرهٔ طلای پولش هم باتمام رسیده وبقول مسلمانها یك نفر خارجی ولامذهب بودابداً سروصدائی ازتسلیم یانشانه منزل وی دیده نشد »

« الفضل ماشهدت به‌الاعداء » مراتب تمدن وجوانمردی تنکستانی ها یعنی ایرانیهای نجیب آن صفحات از همین عبارت که نگارنده آن دشمن است مبرهن میشودکه باوجود آنکه انگلیسها پنجاه هزار لیره برای تسلیم واصموص معین کردند ودرهمه‌جا اعلان دادند ، جاهلترین وفقیرترین فرد ده نشین ایرانی حاضر نشد مهمان ودشمن دشمن خود را درمقابل این‌مبلغ هنکفت تسلیم کند • درحالیکه بقول آقای «کاپیتان ادواردتوه» واصموص بعقیدهٔ آنها کافرهم بود•

دراینصورت آیا جادارد که کاپیتان چنین قومی‌را وحشی خوانده ونسبت به‌آنها توهین واردآورد•؟!

«ادواردتوه» درجای دیگر کتاب خود ازاهمیت جنك بریتانیا و تنگستانیها ودرمعنی شهامت وشجاعت تنگستانیان سخن رانده و چنین می‌نویسد

« بالاخره درنتیجه حملات اجتماعی که از طرف طوایف مسلح جنوب دربوشهر بقوای انگلیس شد تقریباً عده معتنابهی ازقوای هند و انگلیس درخلیج فارس وجنوب ایران سرگرم ومتفرق گشته نتوانستند بمأموریت خودشان دربین‌النهرین بروند ونه فقط قوائ بری انگلستان را مغشوش ومتفرق کرد بلکه تا مدتها چهار فروندکشتی جنگی‌انگلیس سرتاسر بحر عمان را می‌پیموده‌که از حمل اسلحه برای واسموس و رفقایش جلوگیری نماید»

پس‌از ایراد این عبارات که بقلم دشمن نوشته شده‌گویا اهمیت جنگ تنگستانیها باهمسایه جنوبی معلوم شود•وشدت لزوم نگاشتن جزئیات فداکاری‌تنگستانی‌ها واضح گردد ـ

این بنده ازدیرزمان‌بخیال نگارش وقایع مذکوره‌بوده‌ام تااکنون که موفق شده وبرای‌اینکه خالی ازملاحت نباشد بکتاب‌صورت‌داستان داده آنرا «دلیران تنگستانی» نامیدم•

اما پوشیده نماندکه مندرجات این‌کتاب مانند اغلب افسانه های اروپائی دارای حشو وزوائدومطالب عاری ازحقیقت نیست • بلکه‌آنچه نوشته‌شده‌عین‌حقیقت‌است ویك‌کلمه اغراق‌گوئی‌ندارد‌فقط‌بعضی‌ازمذاکرات وآمدوشدهای اشخاص آنهم برحسب‌ظاهر صورت وقوع‌نیافته یاکلمات بطرز دیگر ادا شده‌که نگارنده برای اتصال مطالب بدین طرز انشاء کرده است .

این‌کتاب چون تازگی دارد ونویسنده‌را جز زنده کردن نام دلاوران وطن‌دوست‌ایرانی وتشویق و بیداری احساسات وطن خواهی

عرصی بیست امیدوار است که مطبوع طبع هموطنان واقع شده موجبات تشویق فراهم آید تا بطبع جلد دوم آن که راجع بانقلاب فارس و جنگ اسمعیل خان صولة الدوله قشقائی و ناصر دیوان کازرونی و یاورعلی‌قلی خان با همسایه جنوبی است اقدام نماید.

نگارنده دراین کتاب سعی کرده است که حتی المقدور عبارت را ساده و خالی از تکلف بامراعات لهجه وطرز تکلم ساکنین جنوب ایران بنویسد بنابراین ازنویسندگان نامی رفضلای گرامی متمنی است که بر اسلوب نگارش آن خرده نگیرند که دراین‌جا مقصود اظهار دانش وقلم فرسائی نبوده است و باظهار مطلب بیش ازعبارت پردازی اهمیت داده شده .

البته دراین‌جا بایستی مقدمه‌را خاتمه داده و باصل کتاب بپردازم اما چون نامی ازواصموص آلمانی درمیان آمد وچنانکه ذکرشد انگلیسها وهمدستان آنها سعی میکنند که ازمقام جانفشانی تنگستانی‌ها کاسته اعمال آنان را در اثر تحریکات ولیره های موهوم واصموص جلوه دهند ناچار بدادن توضیحات ذیل هستم : -

خوانین تنگستان خیلی قبل ازورود واصموص باهرم درصدد حمله باجبی بودند ودرآن وقت واصموص بین بوشهر وشیراز متواری و از دست انگلیسها فراری بود اتفاقاً گذر او بابواب جمعی حیدرخان حیات داودی که از دوستان انگلیسها بود افتاد ، مشارالیه در صدد دستگیری واصموص واعزام او ببوشهر برآمد ، اما واصموص که خیلی هوشیار بود این معنی را درك کرده وچون شنید اهالی تنگستان علیه انگلیسها قیام کرده‌اند خودرا بآنها رسانیده وروزی که وارد اهرم شد یك دینار پول

باخود نداشت ومبلغی زائرخضرخان وازبعد شیخ حسین‌خان باو بعنوان قرض دادند وتمام مخارج اوهم باآن‌ها بود. ازبعد پول برای وی از آلمان رسید ودین خودرا بزائرخضرخان اداکرد اما تاکنون مبلغی که کمتر از ده هزار تومان نیست بفرزندان مرحوم شیخ حسینخان مدیون است وبهمین سبب درایران وقریب چاه‌کوتاه توقف نموده زراعت می - کند ومتدرجاً دین خودرا میپردازد .

ازاینهاگذشته برفرض‌که زائر خضرخان وشیخ‌حسین‌خان را واصموص تحریك وتشویق وبمدافعهٔ ازوطن کرده باشد نمی‌دانم‌اجنبیان دربارهٔ رئیس‌علی که‌اول‌دلیری‌بودکه‌علیه انگلیس‌ها قیام‌کردوباواصموص ارتباطی نداشت چه‌می‌گویند ؟ دیگر آنکه اگر واصموص پول زیادی‌با خودآورده وبه تنگستانی‌ها داده بود وقتی‌که نقدینهٔ اوتمام شد و مجبور باستقراض‌گشت وانگلیس‌ها برای تسلیم اوپنجاه هزار لیره انعام معین‌کردنداگر تنگستانیان مردمانی پول دوست بوده واینکارها رابرای پول میکردند یقیناً این مبلغ هنگفت‌را بر واصموص تهی دست ترجیح داده و اورا تسلیم میکردند حال آنکه این‌کاررا نکردند واعلان‌اعداء را بادیدهٔ تمسخر واستهزاء نگریستند ومشهور است که واصموص یك ورقه ازاعلان مزبوررا بدست آورده‌وبنظر زائرخضرخان‌رسانید وزائر خضرخان درغضب‌رفته‌اعلان‌را پاره‌کرده بدور انداخت وگفت :

« ما بیشرف نیستیم‌که مهمان خودرا بدست دشمن دهیم ، شما دشمن دشمن ما هستید لذا دوست‌ما شمرده میشوید » بالجمله دلیران تنگستانی بایك عشق مفرط بدفاع ازوطن ، با یك تعصب ملی و دینی

برهنمائی شهامت فطری بادیدهٔ باز و مطلع از اوضاع عالم با انگلیسها داخل جنك شده وبهیچوجه احتیاج بپول واصموص یا دیگری نداشتند چون خود خوانین متمول بودند واگر این محاربه ده‌سال هم ادامه پیدامیکرداز عهدهٔ مخارج آن با پول شخصی بر می‌آمدند. مخصوصاً زائر خضرخان که باپول خود مشغول تجارت بود و انگلیسها دویست صندوق چای اورا درگمرك بوشهر ضبط کرده بودند.

علاوه براینها مخارج روز مره تنگستانی‌ها چیزی نیست وغذای شبانه‌روزی یك نفر تنگستانی یکدوقرص نان‌ومقداری خرماست که‌این هردوبفراوانی دارند وبسهولت‌تهیه میکنند.

در خاتمه دیباچه از آقایان محترم آقا شیخ محمد حسین مجتهد برازجانی (۱) آقا میرزا علی لسان‌الملکه کازرونی (۲)

---

(۱) حضرت آقای شیخ محمد حسین مجتهد برازجانی از اجله علماء جنوب هستند که در مسقط الراس خود قصبه برازجان ساکن و همواره منزل ایشان مهبط احیار وملجاء احرار بوده ، موجبات اتحاد بین دلیران تنگستانی را فراهم آورده ودر راه مدافعه از حمل سلاح مضایقه نفرموده اند.

(۲) آقای کازرونی که اکنون نمایندهٔ بندرعباس در مجلس‌شورای ملی هستنداز پیشقدمان آزادی بوده‌اند وازابتداءمشروطه جزء آزادیخواهان و احرار جنوب و در راه تاسیس مشروطه در ایران و مخالفت با نفوذ انگلیسان در بنادر بیش ازحد تصور متحمل‌مشقات گردیده‌اند‌در زمان جنگ بین‌الملل وپس از قبضه بوشهر بدست اجنبی از بوشهر به‌اهرم فرار کرده

سرهنك احمد خان اخگر (۱) رئیس علی اهرمی (۲) سید محمد پزشك بهبهانی (۳) محمد رضا دریسی مدیر جریده اصلاح و سایر مجاهدین جنوب که هر کدام بسهم خود در راه مدافعهٔ از وطن متحمل صدمات ولطمات گردیده بتنگستانیان ملحق شده وسینه را سپر بلا کرده وکم وبیش از بذل مجاهده مضایقه ننموده اند اگر نامی از آن‌ها در این اوراق نیامده یا خدمات آنان بر سبیل ایجاز ذکر شده معذرت می‌خواهد٠ چون علت غائی ازنگاشتن این کتاب اعتلاء وزنده کردن نام آن‌عده از فداکاران بوده که درراه مدافعهٔ از خاك وطن‌جان

و خانه وهستی خودرا ترك گفته بهمراهی سایر احرار در میادین جنك حاضر شده وداد وطن دوستی داده‌اند٠ چون شرح حال و ذکر خدمات وطنیه ایشان مفصل است ودر اینجا بیش از این گنجایش نیست بجلد دوم محول میدارد٠

(۱) آقای سرهنك احمدخان اخگر سابقاً از صاحبمنصبان ژاندارمری بوده‌اند موقع قیام خواهین تنگستان باهرم رفته وبوظیفه وطن‌پرستی خود عمل کرده‌اند، پس ازغلبهٔ انگلیسان در کسوت درویشی ازتنگستان خودرا بکرمانشاهان رسانیده باردوی ملی نظام‌السلطنه ملحق‌شده‌اند . در دورهٔ پنجم مجلس بپاس خدمات ملیه خود ازطرف اهالی بوشهر ودشتی بسمت نمایندگی برقرارشده واکنون بادرجهٔ سرهنگی دراداره‌قشون مشغول‌ادامهٔ خدمت بوطن هستند

(۲) آقای رئیسعلی خان تنگستانی که سمت مصاهرت مرحوم زائر خضرخان امیر اسلام را دارند از مجاهدین فعالی هستند که در تمام معارك تنگستان دوش بدوش مرحوم امیراسلام فداکادی کرده وپس ازقتل مرحوم

سپرده‌اند•

معذلك برای اینکه خدمات ملیه احدی مخفی نماند قول میدهد که درتلو جلد دوم کتاب که متضمن وقایع فارس‌درزمان جنك بین‌الملل است وتحت تألیف میباشد اطلاعات بیشتری بدست آورده وقایع را مبسوط‌تر نگاشته‌وگفتنی‌هارا ناگفته نگذارد• طهران۳۰ آذرماه۱۳۱۰

رکن زاده آدمیت

محمدعلی خان فرزند امیر اسلام از طرف دولت بضابطی تنگستان بر قرار شده‌اند .

(۳) آقای سید محمد پزشك مشهور به «دکتر» که جزء فراریان بوشهر ومجاهدین تنگستان بوده‌ابدا کنون‌دربوشهر ساکن واز فضلاء وادباء آنجا بشمار می‌آیند•



«(دلیران تنگستانی)»

☆(فصل اول)☆

☆(تلاقی و روبرو شدن باخائنین)☆

فصل تابستان اوائل ماه رمضان سال ۱۳۳۳ هجری قمری است هوای بوشهر و اطراف آن در نهایت گرمی و تحمل آن فوق طاقت بشری ، باد جنوب که در آن صفحات «بادقوس» گویند از طرف جنوب میوزد وچون از صحرای سوزان دشتی میآید بر حرارت هوا می افزاید .

باآنکه دوساعت بغروب آفتاب مانده، بعلت گرما وروزه کوچه وبازار شهر خلوت است وعبور ومرور بندرت می شود اهالی دکانها و تجارتخانه ها راترك گفته برای فرار از گرما وشستشوی درحوض های خانه خود بمنازل رفته اند . دراین وقت اگر از اهالی شهر کسی قادر بود که ازطرف عربی بندر که قبرستان واقع شده عبور کند در جاده ایکه بعمارت دریابیگی منتهی می شود دونفررا می دید که یکی جوان وبراسب سفیدی سوار است ودیگری که سن او از چهل تجاوز کرده در رکاب جوان صحبت کنان میروند

این دو نفر که ظاهراً خیلی آسوده خاطر و نسبت بگرمای مشهور بوشهر بی اعتنا بنظر میآمدند بایکدیگر گفتگوئی داشتند و گاهی سوار سر خود راتا محاذی گوش پیاده آورده آهسته چیزی میگفت وجوابی می شنید

چون عمل سرگوشی تکرار یافت مرد مسن که گویا کم حوصله تر از جوان بود بصدای نسبة بلندی بالهجه دشتی گفت:-

رئیسعلی ! این قدرها احتیاط لازم نیست ،عجالة در حوالی خودمان نه تنها جاسوس ودشمن بلکه ذیروحی را نمی‌بینم . که از اظهار اندیشه خائف باشیم .بوشهریهای ترسواکنون درطبقات فوقانی منازل خودعریان خفته یامشغول محاسبه نفع وضررقند وچای خود هستند !

حضرات (۱) هم درعمارات بهمنی،سبزآباد، وکوتی مشغول شرب آبجویا وسکی هستند دراین صورت گفتار ما راکدام کس میشنود که تفصیل آنرافرداروی میز مسترچیك(۲) بگذارد.و فرضاًکه بشنود و بگذارد چه خواهدشد ماچندساعت دیگر بمأمن خودرسیده وفکر چاره خواهیم کرد.

سوار که رئیسعلی نامیده شده بود گفتارپیاده را تاآخر گوش داده وپس ازآنکه باطراف خوداز روی مآل اندیشی وسوء ظن نظری انداخت مثل سابق با صدای نرمی گفت .

---

(۱) اهالی بوشهر وتنگستان درزمان جنك برای سهولت واختفاء انگلیسهارا«حضرات»میگفتند. وازبعد دراین کتاب هرجااین کلمه استعمال شده مقصود آنهاست .

(۲) مسترچیك ویس قونسول دولت انگلیس دربوشهر، سالهای دراز دربوشهر ماموریت داشته ، زبان فارسی را درکمال خوبی وروانی بلهجه بوشهری تکلم کرده نیزمیخواند ومینوشت .دربوشهر خدمات مهمه بدولت متبوعۀ خود کرد سپس قونسول شیراز وچند سال نیز دزشیراز متوقف بود

خالو حسین اشتباه می کنید دراین ایام درودیوار وزمین وآسمان ورملهای ساحل دریای بوشهرهم برای استراق سمع وخبر بردن برای حضرات مستعد هستند وما تاازحدود بندرخارج نشده ایم نبایداحتیاط را ازکف دهیم تابتوانیم سلامت بسرمنزل مقصودرسیده و افکارخودرا بموقع اجراگذاریم •

دراین وقت خالوحسین که سربزیرانداخته و مستغرق فکربود سر برداشته وهیولای عمارت دریابیکی را درمقابل خوددیده آهسته گفت

«عمارت دریابیگی • قونسولخانه روس است • »

رئیسعلی تبسمی کرده گفت

نگفتم احتیاط لازم است اینك مکمن یك عده از دشمنان ما که مجبوریم ازطرف سردرآن عبورکنیم زیراکه اگراز عقب عمارت بگذریم بیشترموردسوءظن مستحفظین واقع خواهیم شدوممکن است موجب درد سرگردند

هنوزکلام رئیسعلی تمام شده بودکه خودرادرمقابل درب عمارت دیدند وبیك نظر معلوم شدکه دونفر قزاق سراپا مسلح دردو طرف در ایستاده اندودردرون عمارت نیزیکعده سی نفری قزاق بنظرمی آمدکه مشغول آمد وشد وگفتگو بودند •

ناگاه دونفر قزاقی که در جانبین در ایستاده بودندباهم فرمان ایست دادند، تبادل نظر سریعی بین رئیسعلی وخالوحسین شده وفی الفوررئیسعلی اسب خودرا نگاهداشت •

یکی ازقزاقها تفنگ برسردست وبحال حمله ایستاد ودیگری بسرعت

داخل عمارت شده و پس از لحظه ای چند صاحب منصب قزاق ها با یك عده ده نفری بیرون آمده نزدیك در توقف کرده رئیس علی را مخاطب قرار داده و گفت.

کیستید ؟ از کجا آمده و بکجا میروید ؟

شما کیستید؟ وچه حق دارید که از ما این سئوالات را بکنید ؟

من من فرمانده مستحفضین قونسل خانه هستم و مأمورم اشخاصی را که دارای این قسم لباس واسلحه هستند (بادست اشاره بلباس و ده تیر رئیس علی نمود) توقیف و آنهارا استنطاق و تفتیش کنم.

رئیس علی درحالی که عبارا روی ده تیر کشیده واسلحه را پنهان می کرد گفت :

اگر سئوالات شما را بی جواب گذاریم چه خواهد شد؟

در آن صورت مجبوریم بامر جنرال قونسول دولت بهیهٔ روسیه شما را دریکی از اطاق های این عمارت محبوس کنیم تا معلوم شود که چکاره هستید وقصد کجارا دارید.

رئیس علی (پس از اندکی فکر) بسیار خوب حال که چنین است می گویم: ما پیله ورهستیم که ازدلوار برای خرید پارچه ببوشهر رفته بودیم وچنانکه می بینید (اشاره بخورجینی که روی اسب بود) پارچه خریده برای فروش بدلوار مراجعت میکنیم .

صاحب منصب نظری بخورجین انداخته بیکی از قزاق ها امر کرد بند و بست های آن را باز و تفتیش کند و پس از آنکه قزاق اطمینان داد که درخورجین جز پارچه چیزی نیست . با صدای رسائی پرسید :

اسم شما چیست ؟

رئیسعلی بالبخندتحقیرآمیزی اسم‌من؟ نمیدانم فراموش کرده‌ام! آیاممکن‌است کسی نام‌خودرا فراموش کند ؟!

دراین‌هواالله ،انسان‌همه‌چیز رافراموش‌می‌کند، اسم که سهل‌است

این‌جا جای‌مزاح نیست. زوداسم خودو رفیقتان را بگوئید .

ای، خاطرم‌آمد،اسم‌من علی‌است واز رفیقم‌حسین (بالحن‌تمسخر) راستی ازشدت گرمافراموش کرده بودم، صاحب‌منصب پس‌ازآنکه‌اسم آن‌هارا یادداشت کردفریادزد «آزادهستید ،بروید.»

رئیسعلی اشاره‌ای بخالو حسین کرد که فوراً ملتفت شده و به ترك اسب‌جهیده اسب بنای تاخت گذارد یك‌میل که‌ازقونسل خانه‌دور شدند رئیسعلی اسب‌را نگاه داشته ومجدداً بآرامی‌بنای‌رفتن گذاشتند.

خالوحسین: حقیقة شما خیلی‌حوصله کردید، من که نزدیك بود بادست خود صاحب منصب را خفه کنم. خوب مردعزیز اینهمه صبر و حوصله چرا ؟

مگرعدهٔ آن‌ها از سی‌نفر متجاوزبود؟ سی‌نفر برای‌ماچه اهمیتی داشت؟ اگرازاول اشاره‌نکرده بودید من‌ساکت باشم هرآینه آن‌ها را بخشم آورده‌و تمام‌را کشته بودیم، من‌نمی‌دانم شماجوان‌ها چرا اینقدر بزدل وترسو هستید!

رئیسعلی پس‌از استماع کلمهٔ‌بزدل وترسو که‌بدترین دشنام‌می دانست خشمناك شده‌ولی درمقابل خالوحسین خودداری نموده تبسم کنان گفت .

شما خیلی دلیر هستید ومیل‌دارید کارها را بجوانمردی ورشادت انجام دهید درصورتی که درانجام امور تدبیر و سیاست هم لازم است ، شما میگوئید عدهٔ روسها سی نفر بود وبرای دو نفر ما قابل اهمیت نیست ولی هیچ فکر نمی کنید که امروز روس‌ها وانگلیس‌ها متحد وپنج‌هزار نفر قشون انگلیسی دربوشهر وبهمنی ساخلو ومنتظر بدست آوردن بهانه هستند ، پس اگرما دونفر اقدام بمنازعهٔ با قزاق‌ها می کردیم قبل ازآنکه بتوانیم چهارنفر ازآنان را بکشیم دراطراف خود پنج‌هزارنفر نظامی هندی وانگلیسی می‌دیدیم والبته تصدیق می‌فرمائید که طرف‌شدن باپنج هزار وسی نفر نظامی ازعهدهٔ دونفر خارج است و پس از چند دقیقه هردو کشته شده وآمال ما باجسدمان بخاك فرو می‌رفت . مکرر گفته ام تا از بوشهر دور نشده ایم نباید دلاوری بی فایده بخرج دهیم بگذارید سلامت بدلوار برسیم من‌تعهد می کنم که درآنجا تمام کارهارا بمشورت وصوابدید شما انجام دهم .

خالوحسین : شماواقعاً تدبیر وسیاست را باشجاعت توام کرده‌اید گفتار شما همه صحیح‌است وازاینکه در بارهٔ شما کلمهٔ ترسو و بزدل استعمال کردم معذرت میخواهم‌حالا بگوئید ببینم ازطریق بهمنی میخواهید بروید یا جاده را تغییر داده از طرف کاروان سرای شکری خواهید رفت ؟ -

رئیسعلی : اگر مجبور نبودیم که بعمارت حاج سید محمد رضا کازرونی برویم هیچوقت مایل نبودم از طریق بهمنی که محل نظامیان انگلیسی است بروم ولی‌چون بحاج سیدمحمد رضا قول داده‌ام که در

مراجعت از بوشهر بدیدن اوروم بعلاوه اسبی‌راکه برای سواری‌شمامعین کرده‌ام درآن جاست ناچاریم ازهمین جاد برویم اما البته موقع‌عبور زعمارت بهمنی باید خیلی باحتیاط رفتار کنیم ، مثلاً این ده‌تیرو کارد که من وشما داریم باید پنهان‌کنیم که دیده نشود.

رئیسعلی وخالوحسین فوراً ده‌تیر و کارد خود را ار کمر باز و در جیب قبا پنهان‌کردند .

خالوحسین: بعمارت جرمنی رسیده‌ایم . عجب ! اوضاع‌غریبی است ، چه خبر است، هندی‌ها دراینجا چکار میکنند ؟! خلیل‌ومحسن را بنگر که باعمامهٔ مضحك خود باین‌طرف و آنطـرف می‌روند ! امر می‌کنند فرمان میگیرند! خیلی دلم میخواهد یك‌روز این...هارا کشته ودنیارا ارلوث وجود آنان پاك نمایم ، رئیسعلی نگاه‌کنید ، صاحبمنصب انگلیسی است فرمان میدهد ، دونفرهندی درهای اطاق‌را باز می‌کنند اوه ! تاجر آلمانی وخانم اوست‌که ار اطاق بیرون میآیند معلوم می‌شود انگلیسها آنان‌را دستگیر کرده‌اند !

رئیسعلی: ساکت شو مگر نمیبینی انظار بما متوجه شده ، خلیل ومحسن بجانب ما میآیند. من ازدیدار این‌دوبرادر خیانت‌پیشه سخت مشمئزم ، احتمال دارد مراهم بشناسند واسباب زحمت فراهم شود . ولی چاره‌چیست باید دید ازما چه میخواهند .

دراین گفتگو بودندکه دوبرادر بادونفر نظامی‌هندی بآنهانزدیك شدند .

خلیل: شما دراینجا چکار میکنید ؟

دو برادر پاک نژاد وطن‌پرست (!)



آقا خلیل مترجم قونسلخانه انگلیس در بوشهر



آقا محسن مترجم قونسلخانه

رئیسعلی: که کم کم خشمناك میشد بتندی گفت :

- بتو مربوط نیست. ما آزاد هستیم هرجا میل کردیم توقف می کنیم.

خلیل: «آنزمان که آزاد بودید گذشت ، امروز وگرنه فرداست که بیرق دولت فخیمه انگلیس برفراز عمارت امیریه باهتزاز درآمده وامثال شما وحشیان را بر سردار میکشند ! و دیگر رنك حکومتهای بیعرضهٔ ایرانی را بخواب هم نخواهید دید » !

رئیسعلی: درحالی که چهره را از غضب افروخته ورگهای گردن اوسطبر شده وبی‌اختیار دست راست را بجیب قبا برده ودربیرون آوردن دهتیر مردد بود فریاد برآورد :

بس کن ای خائن بی‌حیا ، گوئی که خود ازاهالی لندن یامنچستر هستی که مارا بزوال حکومت ایرانی تهدید وخود اظهار مسرت مینمائی! اگرنه آن بود که امری مهم در پیش دارم و بایستی بشرط حیوة انجام دهم ازکشته شدن بدست این... (اشاره بانگلیسها و هندیها) نترسیده وتورامانندسك میکشتم تاالااقل ارباب وولینعمت تو بفهمد درمیان صدها هزار ایرانی نجیب شرافتمند یکدو نفر خائن مانند تو وبرادرت پیدا میشود.

خلیل: الان بتو معلوم خواهدشد(اشاره بدونفر هندی) این‌دو نفر راکه ازدشمنان ما هستند دستگیر کنیدتامن برگردم.

خلیل وبرادرش دوان دوان بجانب خارجیان رفتندکه تفصیل را بعرض رسانند ؛

نديها بطرف رئیسعلی وخالو حسین پیش آمده و مثل اینکه خواهند دونفر بچه گریز پا راگرفتار کنند دست یازیدندکه آنها را گیرند که غفلةً یکی درطرف راست ودیگری چپ برزمین غلطیده واز وش رفتند•

رئیسعلی باضرب دست مردانه خود آنها را نیمه جان کرده و اسب تاخت روان شد، همینکه محاذی خلیل رسیدند رئیسعلی بصدای رسا گفت : -

من رئیسعلی دلواری دشمن تو وارباب هستم واین هم رفیقم خالو حسین دشتی است عما قریب خدمت شما خواهیم رسید

خلیل ازاستماع اسم رئیسعلی وخالو مانند بید بر خود لرزیده دوران سری براو عارض شده وتا چند دقیقه از حال طبیعی خارج بود ولی یکمرتبه دیده گشوده وفریاد زد : دشمن ، دشمن ، بزرگترین دشمنان ما فرار کردند باید آنهارا تعاقب کرد• بعدآهسته گفت :

- گفتند بعمارت حاج سیدمحمد رضا میرویم ، لابد دروغ نمی - گویند ، تنگستانی‌ها دروغگو نیستند ، باید آنها را تعاقب کرد اسیر و حبس نمود وبدارکشید ! عجب معلوم میشود حاج سیدمحمدرضا هم با اینها هم دست ومربوط است اینمسئله را ازحاج محمد حسین جاسوس افتخاری قوسلخانه شنیده بودم اما باور نمی‌کردم ، خیر معلوم میشود حقیقت دارد• بهر حال عجالةً باید بدون تامل وقبل از فوت وقت آنها را تعقیب و پیش از آنکه از منطقهٔ نفوذ ما خارج شوند گرفتارشان کرد -

خلیل : متفکرانه پیش رفته خود را بمستر چیك نایب قونسول رسانیده و با او نجوائی کرد.

مستر: سری تکان‌داده‌صاحب‌منصب انگلیسی‌را طلبید. صاحب‌منصب پیش آمده درحال خبردار ایستاد (۱)

نایب قونسول . بعجله هرچه تمامترمیروید بهمنی بیست‌نفرنظامی را برداشته بعمارت حاج سید محمدرضا میروید دونفراز اهالی تنگستان درعمارت هستند درصورت امکان‌بملایمت وبدون سروصدا آنهاراگرفته بمحبس بهمنی تحویل میدهید ، اگر بسهولت‌نتوانستید آنهارااسیرکنید مختار هستید قوه قهریه بکار برید هرگاه درضمن مجادله‌کشته شوند هم اهمیت ندارد ولی حتی‌المقدور سعی‌کنیدکه زنده‌گرفتارشوند.

صاحب‌منصب درحال سلام : آقا دستورکتبی لازم نیست ؟

نایب‌قونسول : خیرشفاهی‌کافی است . پس‌ازگرفتاری آنها بمن اطلاع دهید .

صاحب‌منصب آخرین سلام‌را داده برروی پا چرخیده‌چندقدم جلو رفت ولی مثل اینکه مطلب تازه ای بخاطرش آمده باشد بر گشته گفت . ـ

آقا تکلیف باتاجر آلمانی وخانمش چیست ؟

---

(۱) شاید قارئین محترم ایراد کنید که یکنفر نایب قونسول نمیتواند بصاحب‌منصبی فرمان دهد. بروفق قانون نظام چنین است ولی در زمان جنك بین‌الملل آن‌هم در مملکت اجنبی اینگونه قواعد مراعات نمیشد .

آنهارا من خودم میبرم، بودن شما لزومی ندارد.

صاحبمنصب پس از شنیدن اینجواب از ایوان عمارت باعجله پائین آمده افسار اسبی راکه بردرختی درآن نزدیکی بسته بود گشوده بر- اسب جسته مانند برق تاخت کرده ودقیقه‌ای طول نکشید که از نظر ساکنین عمارت جرمنی ناپدیدشد.

(فصل دوم)

(خدا یار و یاور شماست)

پس از آنکه رئیسعلی آن جمله تهدید آمیز را در حین تاخت بخلیل گفته وبدون خوف ازعاقبت امر خود ورفیقش‌را معرفی نمودفاصله بین عمارت جرمنی وعمارت حاج سیدمحمد رضا را در عرض چنددقیقه طی کرده ودرست ساعت دو ازشب گذشته بودکه اسب خودرا درمقابل درب بزرك عمارت حاج سیدمحمد رضا نگاهداشت وهردو پیاده شدند ورئیسعلی دق الباب کرد.

دقیقه‌ای گذشت ودرروی پاشنه چرخیده باز شدومستخدمی که در راگشوده بود ، پرسید کیست ؟

رئیسعلی : آقا تشریف دارند ؟

بله ، هستند .

بگوئید رئیسعلی وخالوحسین میخواهند شرفیاب شوند.

خادم رفته پس از لحظه‌ای مراجعت کرده گفت :-

بفرمائید .-

رفقای ما مسافت طولانی صحن عمارت را طی کرده سپس از پلکان چندی بالا رفته ودر یك اطاق پنجدری نوسازی که کف آن با قالی های ترکی اعلی مفروش شده وشش عدد صندلی ویك میز کوچك نیز در آن دیده می شد داخل شدند :

خادم کلمهٔ بفرمائید را تکرار کرده ورئیسعلی وخالو هرکدام روی یك صندلی نزدیك هم قرار گرفتند.

چند دقیقه هردو ساکت وصامت مشغول فکر کردن شدند

پس رئیسعلی قفل سکوت را شکسته گفت :

خالو ! بالاخره منهم مثل شما عجله بیجا کرده وبی‌سبب خودرا باین خائن معرفی نمودم ، حال ازاین پیش آمد پشیمانم وپشیمانی سود ندارد زیرا که یقین دارم مشارالیه آرام ننشسته ومارا تعاقب خواهد کرد. ازبدبختی حتی باو گفتم که کجا خواهیم رفت ! بنابراین یقین قطع دارم که بزودی این عمارترا محاصره خواهند کرد.

خالو حسین: بسیار خوب تا اینجا که عیبی نداشت. فرضاً اینجا را محاصره کنند بعد چه خواهند کرد ؟ ما که کهرهٔ(۱) دست و پاشکسته

(۱) کهره دراصطلاح اهالی دشتی بزغاله را میگویند ،

نیستیم. دست‌داریم، پا داریم، ازهمه بهتر وبالاتر دشنه‌داریم، میزنیم می‌کشیم، میاندازیم وفرار می‌کنیم!

رئیسعلی: نظر پر از وداد و محبتی بقیافه دلیرانه و ساده خالو انداخته ودرحالیکه قلباً شجاعت اورا تحسین‌میکرد گفت:

خالوی من! شما تمام را دم از دشنه وده‌تیر میزنید ولی تصورو فکرنمی کنید که‌مادر نزدیکی‌نظامیان دشمن هستیم وهیچوقت ممکن نداریم‌دونفر با پنجهرار نفرقشون که‌همه‌دارای‌اقسام‌اسلحه‌از‌توپ‌شصت‌تیر و تفنك پنج تیر تا خنجر وسر نیزه هستند روبرو شده وجان‌بسلامت در بریم.

از اینها گذشته ماباید مراعات حال صاحب‌این‌خانه رانیزبکنیم که سیدی مسن‌وجلیل‌القدر است. اگر مادرخانه اواقدام بجنك نمائیم‌یقیناً مخالفین مسئله رابطه‌و دوستی اورا باما پی‌برده وبعدها این مرد جلیل نمی‌تواند دربوشهر توقف وتجارت کند.

پس‌باید فکری کرد اگر حاج سیدمحمد رضا زود می آمدو مذاکرات خودرا بااوتمام میکردیم ممکن‌بودقبل ازمحاصره عمارت از اینجابرویم، ولی‌نمی‌دانم‌چرا معطل‌شده وهنوز باین‌اطاق نیامده‌است.

خالوحسین، رئیس‌علی! واقعاً نزدیك است بعمربن‌خطاب اقتدا کرده وبگویم «لولا علیاً لهلك خالوحسین» من ابله رابببین‌که ابداً این فکرهای دقیقی‌راکه‌شمامی‌کنید نکرده وهیچ درخیال این سید متدین ووطن دوست نبودم ونمی دانستم اگر در اینجا با دشمنان طرف شویم

(۱) کهره‌در اصلاح اهالی دشتی بزغاله را گویند.

زندگانی او درخطر خواهدافتاد - ابوالله . رئیسعلی «لولاعلیاًلهلك حسین»

دراین وقت خادم دوفنجان چای دردست وارد شده وروی میز جلو مهمانان گذارده اظهار کرد :

وقتی که تشریف آوردید آقاتازه مشغول خواندن نماز شده بود الان نمازشان تمام میشود وخدمتتان میرسند .

هنوز کلام خادم تمام نشده بود که سیدی در آستانه در ظاهر گشته و بمهمانان خود سلام داده ودر حالی که مهمانان برای احترام اوازجای برخاسته بودند آمده وپهلوی آنها نشست .

این شخص محترم دارای چهرهٔ گرد ونورانی قامتی معتدل وبدنی فربه بود ریش کمی داشت که حنابسته ولباس اودر کمال سادگی وبی اعتنائی ولی پاکیزه ونظیف بودقبائی ازاسرهٔ آبی رنك ریسمانی پوشیده روی آن شال قدداریکی پیچیده ، عبای پشمی نازك نجفی نیزروی دوش انداخته بود . رویهمرفته وضع قیافه ولباس سادهٔ اوطوری بودکه انسان را مجذوب وبی اختیار میل میکرد که اورا بدیدهٔ احترام بنگرد .

این شخص حاج سیدمحمدرضا تاجر کازرونی ساکن بوشهر صاحب اینعمارت واز اجلهٔ تجار درستکار ووطن دوست جنوب ایران بود .

پس از جلوس باکمال مهربانی ازهردو احوال پرسی کرد وسپس روورا برئیس علی نموده گفت :

خوب بوعده وفا کردید ، باکمال بی صبری منتظر ملاقاتتان بودم وخیال می کنم بموقع خود ازبوشهر میروید چون ازقرار معلوم اوضاع خردخرد دارد دیگرگون میشود !

آلان خبر آمد که انگلیس ها تاجر آلمانی وزن اورا گرفته بهندوستان خواهند فرستاد! نمی‌دانم بااین خلاف قانون ها که حضرات مرتکب می‌شوند وبکلی ملاحظهٔ شئون وحیثیت دولت ایران را که بی‌طرف است نمی‌کنند عاقبت کار بکجا انجامد • مرکه‌حواسم فوق‌العاده پریشان است وچند روز می‌گذرد که‌از همه‌کاردست کشیده وبوشهر نرفته ام خداوند عاقبت امور راختم بخیرو صلاح مسلمین فرماید •

خالو حسین: اسارت تاجر آلمانی وخانمش راهم اکنون بچشم خود دیدیم،وکر وفر محسن وخلیل راهم مشاهده کردیم من نمی‌دانم موقرالدوله چه‌می‌کند وچرا باعمال بیرویه حضرات‌اعتراض نمی‌نماید ؟

حاج‌سید محمد رضا: موقرالدوله بیچاره‌چه‌میتواند بکندبوشهر که‌دارای یکنفر نظامی ولوازم دفاع نیست‌حکمران آن چه‌میتواندبکند مکاتبه ،توپ وتشر بی‌معنی ، تهدید مضحك که‌کار را درست نمی‌کندو اجنبی متعدی‌مقتدرراعقب‌نمی‌نشاند • امروز حضرات منتظر یك تهدید یایك اعتراض سخت‌از طرف حاکم هستند که همان را دست آویز کرده‌وفورا ببهانهٔ‌این‌که تامین جانی ومالی نداریم قشون بیشمار پیاده‌و بوشهر راتصرف کنند درآن صورت بدابحال‌ما ،

پس‌خطاب برئیس‌علی کرده گفت :

خوب بالاخره درملاقات سابق اظهارنکردید که‌قصد شماچیست؟ اگرخدای نکرده‌حضرات بوشهررااتصرف کنند نظر باغتشاش فوق‌العادهٔ ایران‌وبی عرضگی دولت که درطهران دست‌روی‌دست گذارده وراحت نشسته تجاوزات روسهارا درشمال وترکها رادر مغرب وانگلیس هارادر

جنوب وترکمانان رادرمشرق بابی‌اعتنائی وبی‌طرفی کامل تلقی می‌کند تصور می‌کنم حضرات تنها بقبضهٔ بوشهر اکتفانکرده واراده پیش رفتن‌در فارس وتصرف شیراز رانمایند.

دراینجا تاملی کرده وبعد بااندوه وافری بگفتار خویش ادامه داده گفت :

بوشهر چون‌بندر است ودشمن‌دردریاتوانا‌ممکن نیست‌مابتوانیم



مرحوم حاج سیدمحمدرضا تاجر کازرونی

باین‌رودی وبقوهٔ قهریه آن‌هارا ازآنجاخارج‌کنیم امادلیران تنگستانی امثال شماو زایرخضرخان وشیخ حسین‌خان می‌توانید حتی‌المقدور از وطن دفاع کرده ونگدارید حضرات ازبوشهر تجاوز کنند.

رئیسعلی: فرمایش شما مقرون بحقیقت است مدت ها با خود فکر کردم، زیر و روی کار را دیدم، طرف شدن با چندین هزار قشون اجنبی را کاری صعب وامری دشوار یافتم اما باقی ماندن درحال بیطرفی و عدم مدافعه ازخاك وطن و ناموس مسلمین را بمراتب بدتر ودشوار تر دانستم . هم اکنون از بوشهر حرکت نکردم مگر به نیت مدافعهٔ از وطن، تهیه لوازم حرب و اعلان جنك با اعداء - در بوشهر قصد خود را باحدی نگفتم چون در آنجا کسی را که ازاو مطمئن باشم نیافتم وتنها از شماست که اطمینان دارم پس راز درون را اظهار کردم ، ازجد بزرگوارت عطف توجه وازخودتان التماس دعا را امیدوارم من میدانم که آخر الامر در این جنك کشته میشوم ،ولی آیا جان بازی من در راه دین ووطن شایان اهمیت است؟ جان صد هزاران امثال من فدای یك دره خاك ایران باد. امروز سرتاسر وطن مادر آتش بیداد همسایگان شمالی وجنوبی میسوزد و نالهٔ جگرسوختگان از ثری به ثریا میرود ، وطن خواهان وشرافتمندان امثال شما که اهل جنك وبرداشتن اسلحه نیستند بادیدهٔ گریان وجگر بریان منتظر قیام ماکه فرزندان شمشیریم هستند وهمه بادید حسرت مینگرند که آیا چه وقت ما دامن همت بر کمر استوار ساخته ودست شمشیر آبدار برده ودشمن خونخوار را ازاین آب وخاك طرد خواهیم کرد ، پس از انصاف دور است که مانیز چون زنان وبیگانگان یاهمچون جاسوسان وخیانت پیشگان کلمه «بمن چه» و «بتوجه» را تکرار کنیم ودرگوشه انزوا راحت گزینیم .

درموقع ادای این کلمات رقت بر رئیسعلی دست داده واشکش از

دیدگان جاری شده بود حاج سید محمدرضا و خالو حسین نیز اشك بر خساره روان ساخته وهر سه لحظه‌ای سکوت اختیار کردند ناگاه حاج سید محمدرضا بتکلم آمده گفت :

ای فرزند رشید ایران و ای سرباز جانفشان اسلام • نیکو سخن کردی و گفتاری دلچسب آوردی چون کلام تو از صمیم قلب بود مرا حال دیگر گون شد • خداوند شمشیر ترا بران و نیات حسنه ات را برآورده کند • در راه دفاع از وطن و ناموس هموطنان بجان همیکوش که خدا یار و یاور شماست • افسوس که من مرد میدان ستیز نیستم و از اول عمر در این طریق نیفتاده ام شمشیر را از نیزه و خنجر را از دشنه تمیز نمیدهم و تفنك را از فشنك باز نشناسم و گرنه با کمال افتخار بمیدان کارزار میشتافتم و این چند قطره خون خویش را در راه اسلام میریختم اکنون که از آن سعادت عظمی محرومم ادعیه قلبیه را بدرقه راه شما میکنم و تا سر حد امکان شما را از اوضاع بوشهر و اقدامات حضرات باخبر میسازم -

رئیسعلی پس از اظهار تشکر قرآن مجید را طلبید و همینکه خادم آورد برخاسته تعظیم نموده و با احترام تمام روی میز جلو خود گذارده سپس رو را بحاضرین کرده گفت :

من در این ساعت میخواهم حجت را بر خود تمام کنم و خویشتن را بین کمر و شهادت در راه حق مخیر سازم پس دست راست را بلند کرده بآرامی بر قرآن فرود آورده کلمات ذیل را با ملایمت و متانت کامل ادا کرد :

«ای کلام الله گفتار مرا شاهد باش • من بتو سوگند یاد میکنم که اگر انگلیسها بخواهند بوشهر را تصرف و بخاك وطن من تجاوز کنند در مقام مدافعه

ر آمده وتاآخرین قطره خون‌من برزمین‌نریخته دست ازجنك وستیز
ا آنان نکشم واگر غیر ازاین رفتارکنم درشمار منکرین وکافرین‌ثو
ر آمده وخداورسول ازمن بیزار باشند »

سوگند رئیسعلی تمام شده بودکه ناگهان خادم‌سراسیمه داخل
اطاق شده‌ومضطربانه گفت :

انگلیسهاعمارت را محاصره کرده ودق‌الباب مینمایند !

حاج‌سید محمدرضا ازجای بلندشده گفت :

عجب مقصودآنها چیست ؟!

رئیسعلی نظری بخالوحسین‌انداخت که‌معنی آن‌چنین‌بود «دیدید
حدس من صائب بودومیدانستم ماراتعاقب خواهند کرد»

پس‌رورا بحاج سیدمحمدرضا کرده گفت .

این‌ها سراغ مارا دراینجا گرفته وبرای دست گیری ما دونفر
آمده اند .

حاج سیدمحمدرضا برخودلرزیده گفت :

پس‌تکلیف چیست؟ البته‌شماقصدمنازعه باآنهاراندارید.

رئیسعلی .خیر، چون موقع‌ومحل مقتضی نیست .

حاج‌سیدمحمدرضا قدری‌فکر کرده گفت :

خوب‌شد پیدا کردم .اسبهای‌شماکجاست ؟

یکی‌درطویلهٔ عمارت ودیگری درحیاط است .

بسیارخوب ،من میروم که‌اسبهای شمارا بحیاط کوچك بیاورم،
درب‌کوچکی هم‌اینطرف عمارت هست‌که حضرات ممکن نیست بدان

پی‌ببرند در این وقت درب عمارت بشدت کوبیده شد ویك نفر که معلوم بود فارسی‌راخوب نمیدانند فریاد برآورد« بنام دولت فخیمه انگلیس دررا بازکنید »حاج‌سید محمدرضا رورا بخادم کرده گفت :

شما بروید عقب دروبهانه گشودن آن چنددقیقه آنهارا معطل کنید هروقت من اشاره کردم دررا باز کنید• خادم رفت که فرمان آقای خودرا بموقع اجرا گذارد- حاج سیدمحمدرضا نیزشتابان بحیاط رفته اسب رئیسعلی‌وخالو رابحیاط کوچك آورده هردورا بدرختی بسته وارد اطاق شد ومهمانان را ازمهیا شدن لوازم فرار آگاه‌ساخته دست‌بدست‌رئیسعلی داده هرسه بحیاط کوچك آمدند ،پس درکوچکی راکه درگوشه آن محوطه‌واقع‌شده وقفل‌بود باکلید گشوده ودرحالی که آهسته دعاخوانده وبرآن دو میدمید صورت آنهارا بوسیده وبا صدای مرتعش ولهجهٔ مهیجی گفت :-

بروید درپناه خدا ، خدایار ویاور شماست •

رئیسعلی وخالوحسین نیز پشت‌خوددست اورابوسیده رسم‌تودیع بجا آورده هرکدام دهانهٔ اسبی راگرفته وازدر خارج شدند •





میرزاعلی محمد خان موقرالدوله شیرازی
حکمران بوشهر در سال ۱۳۳۳ قمری

☆(فصل سوم)☆

«(قبضهٔ بوشهر و تبعید احرار)»

بامداد روز بیست و ششم ماه رمضان سال ۱۳۳۳ هجری قمری است اهالی بوشهر بواسطه شب بیداری ماه صیام بخواب خوش اندرند ودرهیچ نقطهٔ از بوشهر آمد و شد و آثاری که دلالت برحیوة ساکنین آنجا نماید دیده نمی‌شود ! گوئی که خاك مرده برهمه پاشیده شده ویکباره دست ازدنیا ومافیها کشیده اند!

فقط گاه گاهی صدای ماهیگیران وماشوه چیان« گرجی بانان » که برای صید ماهی یاحمل ونقل مال التجاره درخلیج آمدوشد می کنند بگوش میرسد که بااصطلاحات مخصوص خودتکلم کرده ودوبیتی های فایز شاعر دشتی را بنوای جانسوز میخوانند •

دریکی ازخانه های محله بهبهانی درطبقه فوقانی عمارت زیبائی جوانی بسن پانزده سال در حال کسالت وملال بابدنی نحیف و اعضائی ضعیف درروی تختخواب افتاده وازشدت گرماوتب مینالد •

درنزدیکی تختخواب اومردی چهل ساله که از حیث بنیه وقوه کاملا برخلاف جوان مریض است روی صندلی راحتی دراز کشیده مشغول مطالعه روزنامه حبل المتین است •

ناگاه از صدای نالهٔ پسر برخاسته بتختخواب نزدیك شده و باصدائی که دلالت برحزن بی پایان وعلاقه او بفرزند میکرد گفت:

حسین، تورا چه میشود؟

جوان که فرزند او بود آهی کشیده گفت:

تب مرا اذیت میکند ، هواو اوضاع بوشهر بالاخره مرا هلاك می سازد ۰ بگذارید ازاینجا بروم ۰ پدر دست اورا گرفته گفت :

اگرچه تحمل مفارقت توبر من دشواراست مخصوصاً بااین حالی که داری اما چون اصرارمیکنی ناچارهمین هفته توراشیراز روانه خواهم کرد ۰ بعد تاملی کرده گفت ۰

نه، راه شیراز عجالة ناامن است وجرأت نمی کنم ۰شما وبرادرت را باميل (كشتی پستی) همین هفته بمحمره میفرستم که ازآنجا روانه اهواز نزد خاله جان خودشوید ۰

این گفته ازاطاق خارج وروی بام جلو اطاق مشغول قدم زدن شد ولی یك بار متوجه نقطه دوری شده فریاد زده باعجله باطاق برگشته دوربین دوچشمی کوچکی را ازجعبه بیرون آورده و برای تماشای چیزی که در نظر داشت بطبقه آخر عمارت پشت بام رفت ۰

پس از ورود بدانجا دوربین را مقابل چشم گرفته زیرلب گفت:

يعنی چه ! روی بام دارالحکومه بیرق انگلیسی نصب شده اعجب! آیا چشم من بد می بیندیا حقیقة اینطوراست ؟ اگرقضیه ازاین قرارباشد دیگر توقف من در بوشهر مشکل است ۰ اگرچه حضرات برای اذیت من مستمسکی ندارند ومدتهاست که گوشه گیری اختیار کرده ام اما

زندگانی در زیر بیرق اجنبی‌ازمرك‌بدتر است ،بله‌باید رفت ،باخانواده خود بمحمره‌میروم،حضرات باشیخ‌خزعل دوست‌هستندو محمره‌راتصرف نخواهندکرد • نظری‌هم باداره گمرك‌بیندازم ببینم چه‌خبراست ؟ این گفته‌وروا برگردانیده نظرراِمتوجه اداره گمرك كه‌بخانه‌او نزدیك‌بود کرد ،دید روی بام گمرك نیزپرده بیرق انگلیسی دراهتزازاست‌و چندنفر نظامی انگلیسی روی‌بام ایستاده توپ شصت تیری را درمیان دارند و طولی نکشید که‌برای امتحان توپ‌مشغول شلیك شدند !

این‌بارلرزه براندام اوافتاده ازپله هاپائین‌آمده مجدداً باطاقی که فرزند بیماراودرآن جاخوابیده‌بودداخل‌شده‌دوربین رادر جعبه گذارده مثل اینکه تمام‌قوای او مضمحل شده‌باشد روی صندلی افتاده دربحر فکر غوطه ورگشت •

جوان بیمار که‌قبلاً فریادپدر وسایراعمال اورا شنیده ودیده بود باصدای محزونی گفت :

آقا، چرامتوحش هستید مگرچه اتفاقی رویداده ؟

پدر، چیزی نیست ،آسوده باشید، بنظرم آمدکه پرده بیرق‌روی بام‌امیریه وگمرك تعییر کرده ودارای نقش شیروخورشیدنبود •

جوان‌بمطلب پی برده باصدائی که‌بزحمت شنیده‌میشد گفت :

انگلیس هابوشهرراتصرف کرده‌اند! چنین‌نیست پدر؟ اگراینطور باشد هرچه زودتر مراازبوشهر روانه کنید. پدرخواست بکلام فرزند جوابی دهد که‌از طرف گمرك صدای غوغاوشیونی بلندشد وچون‌این خانه فاصله زیادی بااداره گمرك نداشت‌صدا بخوبی شنیده می شد•

پدر متحیر شده بشتاب لباس پوشیده گفت :

فرزند من میروم تحقیق کنم که اینصدا از کجا و برای چیست، مادرت اینجاخوابیده وتنها نیستید منهم بزودی مراجعت می کنم .

پسر: پدرجان احتیاط کنید، حضرات ازشمادلخوش نیستند شاید اسباب زحمت شوند !

پدر: آسوده باش ، من تاکنون مستمسکی بآنهانداده‌ام و بدون بهانه نمیتوانند اقدامی کنند • این گفته ازپله‌های عمارت فوقانی‌سرازیر شده بپلهٔ آخر که‌رسید صدای دق الباب‌راشنید ، با دست لـرزان در را گشوده دید یکی ازرفقای صمیمی اوست ، پس‌از تعارفات معموله‌تازه - وارد پرسید، • چرا میخواستید بیرون بروید ؟ مگر نمی‌دانید درشهر- چه خبراست ؟ !

نه اطلاعی ندارم ربرای دانستن همین مسأله ارادهٔ رفتن بیرون را داشتم.

اول بفرمائید آقازاده حالش چطور است ؟

الحمدالله بهتراست ولی‌تب او کاملا قطع نشده • دراین‌هفته اورا باهواز میفرستم •

البته هرچه زودتر روانه‌کنید ، بازآن‌جا آرامتراست ، تغییر آب وهوا ومسافرت‌دریا برای‌اومفیدخواهدبود ، امیداست بزودی‌رفع کسالت او بشود•

گفتید درشهر اتفاقاتی‌رویداده ، نفهمیدم‌چه‌شده ، بادوربین دیدم پرده بیرق انگلیسی روی بام امیریه وگمرك بود وصدای غوغائی نیزا

طرف گمرك بگوش می‌رسید ، معنی آنرا نفهمیدم آیا اجنبی بوشهر را تصرف کرده است ؟

آری ، امروز صبح زود انگلیسها بوشهر را قبضه کردند ، عده زیادی نظامی هندی‌نیز از کشتی‌پیاده شده دارالحکومه‌را ازموقرالدوله تحویل گرفته ومشارالیه را درعمارت نشیمن خودش که بیرون شهراست حبس نظر کردند ! • اداره عدلیه منحل‌شد ورئیس واعضاء آن بطهران رفتند • نفرات معدود ژندارمری که در بوشهر بودند نیز خارج‌شدند. ادارهٔ کارگذاری منحل گشت الان یکعده چهارده نفری ازاحرار بوشهر را دستگیر کرده وبکشتی فرستادند که‌بهندوستان تبعید ودرآن‌جاحبس کنند ! این آشوب‌وشیون که شما شنیده‌اید از زنهاومنسوبین بآنها بوده میرزا علی کازرونـی و سید محمد دکتر و محمد رضـا مدیر روزنـامه اصلاح که از مخالفین جدی انگلیسها بودند فرارکرده خود را باهـرم رسانیدند .

آقاسیدعبدالله مجتهد بهبهانی وشیخ علی آل‌عبدالجبار نیزبشیراز فرارکردند .

من‌همینکه قضیهٔ اسارت آنها را دیدم بعجله نزد شما آمدم که تفصیل‌را بیان‌کرده متذکر شوم که ازمنزل خارج نشوید چون‌از خیال شما هم منصرف نیستند ولی ازآن جائی‌که میدانند مدتی است گوشه گیری اختیارکرده‌اید ودراین اواخر هم دو ماه مریض و در مریضخانه بوده‌اید فرزند شماهم ناخوش است درمورد شما عجله نکرده‌اند ولی منتظر اندك‌اظهار حیوة ازطرف شما هستند البته بهانه بدست‌آنها ندهید

چون گرفتاری شما با حال مرض آقا حسین ونداشتن سر پرست دیگر صورت خوبی ندارد . اینهائی را که اسیر کرده‌اند معلوم نیست چه - وقت آزاد نمایند بعضی می‌گویند لا اقل یکسال محبوس خواهندبود '



حاج سید عبدالله مجتهد بهبهانی

من خانواده‌ام را دو روز دیگر بمحمره می فرستم خود نیز چندی بعد عقب آنها میروم. اما راجع ببوشهر وقبضه آن دست ما از چاره کوتاه ودشمن تواناست باید سوخت وساخت تادست توانای تقدیر رادمردانی را برانگیزد وهمسایگان متعدی را دست رد برسینه زند.

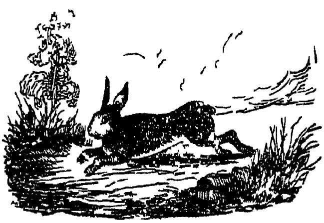
شما میدانید آنهائیرا که تبعید کرده‌اند چه اشخاصی هستند ؟

چرا ، اسامی آنهارا یادداشت کرده‌ام . پس ورقه‌ای از جیب بیرون آورده وشروع بخواندن کرد :

عبدالرضا چوك وکیل عدلیه ، عبدالرسول چوك تاجر ، عبدالحسین خراز ، کربلائی ماشی بزاز ، سید محمد حسین صفا دلال ، میرزا - عبدالکریم بهبهانی عضو مالیه . کربلائی غلامرضا عطار ، حاج درویش انبار دار ، علی‌اکبر خراز ، سیدشاه نصرالله دلال . زائرعلی کدخدای ریشهر ، میرزا حسینعلی‌اهرمی‌مترجم قونسلخانه آلمان ، زائرمحمدعلی دیری انباردار وسیدرضا صفا بهبهانی .

دوست صاحبخانه پس از قرائت اسامی تبعید شدگان تودیع نموده رفت .

دوروز بعد صاحبخانه‌خانواده را درکشتی پستی بمحمره‌فرستاد وخودنیزیکهفته بعد عقب آنها رفت .



٭(فصل چهارم)٭

«(در دلوار چه خبر است ؟!)»

شبی تاریك وبیم آوراست ،صدای امواج خلیج فارس ،اغرش توپ و تفنك وهیاهوی ساکنین دلوار توام شده ،زهره شیرنررا می شکافد، بطور دائم وبلاانقطاع نور افکن های کشتی جنگی دشمن تل های ریگی اطراف دلوار را روشن میسازد ، هر از چند دقیقه صدای مهیب غرش گلوله توپ بلندشده وگلوله ها باتلال تصادم ومقدارزیادی ریك وخاك باطراف پراکنده می کند • درپاسخ هر گلوله توپی صدای شلیك مختصری ازجانب دلوار بلندوسپس خاموش مطاق حکمفرمامی گردد •

ناگهان صدای شلیك تفنك دلواریان موقوف شده ودیگر جزغرش توپ چیزی شنیده نمیشد !

عجب ! چه واقع شده؟ صدای تفنك چرا خاموش گشته ؟ آیا دلوار راتخلیه کرده ووطن خودرا بدست دشمن سپرده اند ؟! نه ،چنین سوءظنی نسبت بدلیران تنگستانی خطای محض وذنبی لایغفر است•

رئیسعلی سوگند یاد کرده که تاکشته وبخون آغشته نشود دست از مدافعه نکشد پس چه شده وچرا دیگر صدای تفنك نمیآید ، اینمسأله ایست که بعد خواهیم دانست •

عجالةً ببینیم این جنك وجدال وغرش توپ کشتی های جنگی

برای چیست؟

مگر چه شده، ودر دلوار چه خبر است ؟ !

دولت بریتانیای عظمی باچهار کشتی زره پوش وپنج هزار نفر قشون شاکی السلاح ماده دلوار که ساکنین آن عبارت از رئیسعلی وتقریباً یکصد نفر تفنگچی است سرخصومت وجدال رادارد " ومصمم گشته که آنجا را با خاك یکسان واین صد نفر را معدوم و خود را از شر آنها آسوده کند !

ساعت چهار از شب گذشته است، درروشنائی نورافکن کشتی سیاهی دوهیکل انسانی دوهیولای بشری برروی یکی از اتلال دلوار دیده میشد که دردست هریك تفنگی است ویکی از آنها تفنگ را بدست چپ ودور بینی را در دست راست گرفته و بطرف دریا و کشتی ها خیره شده اعمال کشتی نشینان را مینگرد ولی یك مرتبه دور بین را از دیده گرفته وگفت .

خالو حسین ! تیر تدبیر ما برهدف مقصود خورد، حضرات قایق های زیادی را آب افکنده ویکعده نظامی را از کشتی بقایق انتقال دادند والبته قصد آمدن بخشکی وجنك از نزدیکرا دارند

خالوحسین : پس ما زود رفته ومهیای کار ومقابله شویم

بله، باید شتاب کرد . هردو از محل خود برخاسته از تل سرازیر وپس از طی مسافت کمی بده دلوار نزدیك شدند .

ده یا بندر کوچك دلوار عبارت ازصد و پنجاه خانه گلی و کومه هائی بود که از نی وبوریا بنیاد شده وفقط خانه کدخدا در آنمیان

نسبةً بهتر ودارای حیاط و حوض ودوسه اطاق گلی بود کـه بـا گچ سفید شده •

ساعتی پیش که رئیسعلی تفنگچی هـای خود دستور داده بـود شلیك راموقوف دارند تقریباً یکصد نفر(۱) تفنگچی مذکور کـه بعضی جوان بود وبرخی مسن ولی از سیمای همه آثار شجاعت ومردانگی لائح بود در محوطه حلوخانه کدخدا جمع شده وباگشاده روئی مشغول اصلاح اسلحه والبسه خود بودند • درضمن دست از لطیفه گوئی نمی کشیدند

یکی میگفت • این انگلیسها چقدر نافهم هستند ، هشت ساعت متوالی است که این مشت خاك گلوله میبارند وهیچ فکر نمیکنند خاك بد بخت چه گناهی کرده که این طور مورد غضب وحملهٔ آنها واقع شده است !

سومی کشتیهای جنگی خصم رامخاطب ساخته گفت:

یـکصد وبیست و پنج ایـن •••• چه کار مـی کنند ازظهر تـا بحال ۱۲۵ گلوله بهدر داده هنوز نتوانسته اند موئی ازبدن یکی ازما را کم کنند! •

دیگری همینکه صدای گلوله راشنید گفت •

ای کشتی های منحوس تامیتوانید گلوله بیندازید ماهم بزودی گلوله خواهیم انداخت ، بدانید کـه گلوله هـای مـا مثل شما بهدر نخواهد رفت •

---

(۱) یعنی اشخاص مضبم عدهٔ تفنگچی هـای رئیسعلی راهفتاد نفر گفته اند •

ورو را بسایرین کرده گفت :

من نمیدانم چرا خان یکمرتبه مارا ازتیراندازی منع کرد؟! گـ
شما ازاینکار اوسر درمیآوریدبگوئید .

یك نفر جواب داد علت رابما نگفت ولی من آنچه حدس میز
اینست که بوسیله سکوت میخواهد بحضرات برساند که ما ازدلوارفرا
کرده یاهمه کشته شده ایم که آنها پیاده شوند و دمار از روزگارش ز
برآوریم .

پس خان بدامی برای آنها نگسترده، آخوندهایك عبارت عربی
دارند ، «الحرب خاده ،خاله» نمی‌دانم چه‌است زائر حسن تو که‌عربی
می دانی وادعای سواد میکنی بگو، آخوندها اینطورجاها چه‌میگویند
زائر حسن کـه‌قرآسی حمایل کرده‌ومشغول اصلاح تفنك خود
بود بالحن مباهات آمیزی که‌از دانستن عـربـی براوعارض شده بود
خندان گفت :

بگو « الحرب خدعه » ولی‌شما بگویم که‌خان ماخدعه نکرده
دلاوری که‌میخواهد باصد نفر که‌حربه ای‌جز تفنك‌های کهنه ومعیوب
ندارندباپنجهزار نفر جنك کند اوراخادع نمیتوان‌نامید . ماکه‌دسترسی
بحضرات نداریم وهرچه‌گلوله بیندازیم‌بآنها اصابت نمیکند پس‌ناچاریم
بهروسیله که بتوانیم آنان را بخشکی‌کشیم آنوقت مردانه باآنهاروبرو
شویم . این‌بیچاره ها ازدورتصور میکنند که‌عده مازیاد استو میترسند
بائین بیایند . خان در حقیقت میخواهد بآنها بفهماند کـه ما معدودی
بیش نیستیم منتها هریك ازما برای‌صدنفر آنها کافی است !

یکی فریاد کرد ،احمدخان فشنك من کم است ،من دردل خود نیت کرده‌ام که امشب بیست نفر ازحضرات را بکشم در حالیکه هیجده فشنك بیشتر ندارم.

احمد خان که مخاطب آنشخص بود جوابداد .

فشنك کم داریم ، باید قناعت کرد وباهردانه فشنك دونفرراکشت در آن صورت عده مقتولین تو سی وشش نفر خواهد بود و این تقریباً دوبرابرنیت تواست !

جوانی که‌روی سنگی نشسته وبتفنك خودتکیه‌داده‌بود گفت .

مگر امشب‌شام نمیخورید !؟

دیگری ،چرا ، ولی‌خان‌وخالو هنوز نیامده اند .

خوب، شاید خان تانیمه شب هم نیاید ، منکه گرسنه هستم.

این گفته برخاست وبطرف یکی ازکومه ها رفت و برگشت در حالیکه قدری خرما و دودانه نان تنك وچنددانه‌پیاز باخودآورده‌روی همان سنك نشسته شروع بخوردن کرد، درضمن لند لند کنان گفت :

شنیده ام انگلیسها میخواهند از بوشهر برای تصرف برازجان حرکت کنند.

پیرمردی که طرف راست اونشسته ومشغول فکرکردن بود پاسخ‌داد

چطور چنین امری ممکن است .غضنفر السلطنه ضابط برازجان از وطن دوستان وباحضرات مخالف است،علاوه‌مگرما وسایر تنگستانیها مرده ایم که‌بگذاریم انگلیسها از سرمست (سه فرسنگی بوشهر) بالاتر بروند . این‌حرفهاچیست میزنی (بطور مزاح) مگر توهم مثل حاج

محمد حسین جاسوس افتخاری نذرکرده ای که حضرات را درانظار بزرك کرده‌وجلوه‌دهی کلکواك‌دفعی دیگه از ای گپ‌ازدی بسرخان‌که سرخت میکنام(١)

جوان ازمزاح آمیخته بتهدید پیرمرد قاه قاه‌خندیده ودرائنائیکه لقمه نان وخرمای بزرگی را دردهان کوچك خود میگذارد گفت

خالوعلی ما سابقاً خیال میکردیم این حضرات ازما بهتران شجاعت واهمیتی دارندولی‌ازروزیکه آن‌جنك کذائی پیش آمدوآنقدر ازآنها کشتیم که عاجز شدیم فهمیدیم که این سفید پوستان متکبراز خود راضی‌وآن هندوهای یااریك فلفل‌خوربقدریك بچه‌ده‌ساله خودمان هم قوت وشجاعت ندارند.

دراینموقع کلامی برزبان پیرمرد جاری شده وناگهان ازتفنگچیان هرکس که‌نشسته‌بود برخاسته‌وبحال ادب ایستادندوعبارت «خان آمد» تکرار شد

آری، خان‌وخالو حسین بودند که می آمدند تانزدیك‌رفقای خود رسیده ایستادند.

رئیسعلی . فرزندان من ! درست گوش بدهید، بشما گفتم تیر نیندازید برای این که‌دشمن تصور کندما دلواررا ترك گفته ورفته‌ایم و قشون پیاده کنند تابتوانیم باآن‌ها دست‌وپنجه نرم کنیم. اکنون

(١) جمله اخیر بزبان تنگستانی نوشته شده ومعنی آن چنین است : پسرك اگر بعدها این سخنان راتکرار کردی سرخان که تورا از خون رنگین میکنم (میکشم)

تدبیر ها سودمند آمده و دشمن تصور واهی از کشتی بخشکی می‌آید! می‌بینید صدای گلوله موقوف شده بادوربین دیدم عده زیادی که اغلب انگلیسی بودند درقایق نشسته بطرف مامی‌آیند دراینصورت من صلاح میدانم که همه پشت تل‌ها مخفی شوید ولی ازیکدیگر دور باشید • علت این که می‌گویم مخفی شوید برای اینست که اگر حضرات تصور کنند ما فرار کرده ایم مطمئن شده وعده زیادی راپیاده خواهندکرد وپس از آن ما می‌توانیم باآنها شروع بجنگ کرده وتمام را بدیار عدم رهسپار سازیم •

تفنگچی ها (همه باهم) درانجام فرمان خان ازدل وجان حاضریم وامیدواریم امشب دمار از روزگار آنها برآریم

رئیسعلی · گویا هنوز شام نخورده باشید، ولی دیگر وقت نداریم هرکدام غدارا باخود برداشته ودر امکنه مخفی صرف کنید • خالو حسین را باشما می‌گذارم همین که حضرات درمکان واحد اجتماع کردند وخالو دستور داد شلیك نمائید تامی‌توانید از انگلیس ها بکشید وحتی المقدور تیر بجانب هندی های بی گناه نیندازید • مخصوصا صاحبمنصب انگلیسی آنها باید کشته شده وآرزوی فتح دلواررا باخود بگور ببرد، بروید فرزندانم ، منهم میروم ببینم ارباب های (۱) خلیل ومحسن و خان بهادر وخان صاحب‌های (۲) بوشهر مشغول چکار هستند •

(۱) نگارنده می‌داند که کلمهٔ ارباب ها غلط است ولی چون درتمام ایران مخصوصاً در جنوب مصطلح ومستعمل است بکار برده

(۲) خان بهادر وخانصاحب ازالقاب هندی بریتانیاست که

رئیسعلی توصیه خودرا بپایان رسانیده ودوربین در دست روساحل دریا گذارده برروی تلی نشسته بادوربین نگاه کرده باخود گفت :

خوب ، پیاده شدند ، عدهٔ آنها تخمیناً دویست وپنجاه نفراست تمام انگلیسی هستند بهتر تاکی باید برخلاف میل قلبی خودهندی‌های بی‌پناه را که‌از روی جبر وستم بجنك آمده‌اند بخاك هلاك اندازیم • حقیقة اروپائی ها مردمان جابر ستمکاری هستند وجزاین که درصنایع وساختن آلات قتاله ازما پیش افتاده اند دیگر مزیتی برما ندارند • عجب آنکه آنها مارا وحشی می‌پندارند حال آنکه اخلاق ورفتار خودشان ازوحشی های افریقا هم بمراتب بدتر است ! آیااین همه خون ریزی‌های بیجا این‌همه کشتار های بیمعنی این همه ظلم وآزار و قساوت قلب دلیل بر وحشیگری وخونخواری آن‌ها نیست ؟! این‌توپ های کروپ و مسلسل و این کشتی های‌زره‌پوش وگازخفه‌کن وتانك هابرای‌چیست؟ برای کشتن نوع بشر! برای اطفاء نایره شهوت وطمع برای استفاده مادی !

خوب ، انگلیس های متمدن را باهندی های‌وحشی وایرانیان بیمه وحشی چکار؟ بسیار خوب • آقایان ، صاحب ها شما متمدن (۱) هستید دست ازسرما وحشی ها بردارید وبگذارید مشغول وحشیگری خود باشیم • این تمدن مضحك‌شماهم بخودتان ارزانی باشد وماوحشی‌هااز این تمدن کـه‌عبارت ازبی رحمی، شقاوت، و بی عاطفگی است بیزاریم بروید وهرکار می‌کنید درخاك خودتان بکنید • اگرشمابوشهررا که‌از

انگلیس ها در بنادرجنوب ببعضی از مستخدمین و منسوبین خود داده و هنوزهم می‌دهند !!!

مادر مهم وطن ماست تصرف نکرده بودید ماهم کار بشما نداشتیم ولی
حرص جهانگیری وسلطه بر نوع چشم وگوش شمارا کور وکر ساخته !
ماهم تاتفنك دردست وجان در بدن داریم نخواهیم گذاشت که جنابعالی
هرچه میخواهید بکنید

رئیسعلی مستغرق لجه این افکار بود ضمناً دوربین راازدیده دور
نمیکرد ومیدید که این عده دویست وپنجاه نفری که پیاده شده اند در
تحت فرماندهی یکنفر صاحبمنصب انگلیسی باکمال نظم و ترتیب و
احتیاط شلیك کنان بدلوار نزدیك می‌شوند ۰ رئیسعلی خود رامخفی
کرده ومراقب بود صاحبمنصب چون دید دردلوار واطراف آن متنفسی
نیست وبشلیك های متوالی او جوابی داده نمیشود بیك اشاره شلیك
راموقوف داشته وبآرامی بطرف خانه‌های دلوار پیش رفت ۰

رئیسعلی ـ موقع‌را برای ملحق شدن برفقامناسب‌دیده ودر حالی
که خود را با احتیاط کافی ازانظار دشمنان پنهان میکرد بجانب
دوستان رفت ۰

صاحبمنصب انگلیسی که درجه سلطانی داشت نزدیك اواین کومه
ایستاده نظری بدرون آن انداخت ـ پیرزنی ازکومه سربدر کرده و
باتشدد گفت :

چه میخواهید ؟

سلطان: رئیسعلی وتفنگچیان اورا میخواهیم !

می‌بینید که اینجا نیستند ۰

شما می‌دانید کجارفته اند؟

نه‌از امروز صبح که‌شما شروع بتیراندازی کردید دلوار راتخلیه کرده رفتند •

لااقل شمادیده اید که‌ازکدام سمت رفته اند؟

پیرزن اشاره بطرف امرم کرده و گفت •

از اینطرف •

سلطان سری تکان داده زیرلب گفت • باهرم رفته‌بزائر خضرخان وشیخ حسین خان‌ملحق شده‌اند من مجبورم عدهٔ‌معتنابهی راپیاده کرده واز نقاط لازمه عکس برداشته‌ضمناً اگرپیدا شوند شروع بجنگ کنم • باید شخصاً بکشتی رفته‌تفصیل راجنرال گفته وکسب تکلیف کنم •

این بگفت و یکنفر صاحب‌منصب هندی را بتائید عدهٔ‌خود را باو سپرده خویشتن باچند نفرهندی درقایق نشسته بکشتی رفت• جنرال درکشتی موسوم به «لارنس» بود لهذا سلطان بدان کشتی رفته وخدمت جنرال رسیده گفت .

حضرت جنرال! باعدهٔ‌خودبساحل‌رفتم ، برحسب ظاهر ازرئیسعلی ومتعابعین اواثری ظاهر نیست همه‌باهرم رفته اندولی من‌مطمئن نیستم ومیترسم خدعه کرده ودرحوالی دلوار مخفی شده باشند چون تعداد آنها رانمیدانم و میدانید که‌همه شجاعت پیشه‌واز جان‌گذشته‌هستند لابد بایستی برای مقابله‌بما آنها قشون کافی پیاده کنم که اسباب اشکال پیش نیاید •

جنرال‌سخنان سلطان راگوش‌داده گفت :

ازیکنفر صاحب‌منصب انگلیسی‌اظهار ترس‌وبیم ازیکدسته‌وحشیان

آسیائی پسندیده نیست ·گمان نمیکنم عدهٔاین وحشی‌ها از پانصد نفر تجاوز کند پس شماهم یك‌عده پانصدنفری که‌نصف افراد انگلیسی و نصف هندی باشند باخود ببرید والبته چون‌ازحیث‌اسلحه ونظم وترتیب شمار آن تفوق داریدمنتظرم که بزودی‌خبر قتل همگی ورفع شر آنها رابمن برسانید ·

سلطان اگرحضرت جنرال درباره این‌ملت وطن دوست شجاع کلمه «وحشی» استعمال میفرمایند مختار هستند ولی بعقیده‌من‌مردمانی غیرتمند، باشرافت، ودر دوستی ومحبت ثابت‌قدم هستند والبته صاحبان این صفات را وحشی نتوان خواند ·اما راجع بعدهٔ آنها عرض کردم که من نمیدانم شاید ازپانصدنفر کمتر یازیادتر باشند · درباره شهامت و دلیری آنان نیز همین‌قدر بس که‌درجنك گذشته پس‌ازشکستی که بما وارد آمده وبوشهر فرار کردیم همین که‌حضرت عالی شنیدید مکرر ازآن ها تمجید فرمودید وکاپیتان کشتی که‌فاوسی میداند نام آنهارا بجای تنگسیر(۱) «چنك شیر» گذاشت ·

مگر نه‌چندروز قبل شخصاً دیدید که‌چند نفرازنظامیان ماازترس طرف شدن باآنها خودرادر دریا غرق کردند (۲)پس‌چگونه میفرمائید

---

(۱) اهالی تنگستان‌را تنگسیر نیز میگویند

(۲) قضیه غرق کردن خود را چند نفر از نظامیان انگلیسی در دریا ازترس تنگستانی ها حقیقت دارد ویك نفر بوشهری محمدعلی نام که همان وقت درکشتی ومترجم بوده این قضیه را برای العین دیده و نقل میکرد ·

که با پانصد نفر پیاده شده با آن‌ها مقاتله کنیم؟ اگرچه اطاعت فرمان حضرت‌عالی برمن واجب است اما چون حضرت جنرال تاکنون درمیدان جنك حاضر نبوده وازشهامت ودلاوری آن‌ها اطلاع کافی ندارند ناچارم توضیحات لازمه‌را داده باشم که بموقع خود مسئول پیش‌آمدهای غیر مترقبه نشوم .

جنرال پس‌ازاستماع این کلمات غضبناك شده ولی فوراً غیظ خود را فرونشانیده گفت :

بسیارخوب، البته شما که سومین بار است با آنهاطرف محاربه می‌شوید از قضایا اطلاع کافی دارید و آن‌ها را نیکو می‌شناسید پس شما با یك هزار نفر که دویست وپنجاه نفر انگلیسی وبقیه هندی باشند بروید و بروفق پیش آمد رفتار کنید .

سلطان سلام نظامی داده وبرای اجرای دستور جنرال بکشتی دیگری رفته پس‌از نیم‌ساعت یك‌عده دویست وپنجاه نفری نظامی‌هندی وخودسلطان در بیست‌وچهار قایق نشسته چنددقیقه بعد بساحل رسیده پیاده‌شدند

سلطان باعده خوددر دلوار سایرین ملحق شده وصاحب منصب هندی‌را بادوازده نفر برای‌آوردن بقیه قشون‌وتکمیل هزارنفر بکشتی فرستاده خودبانظامیان دراطراف کومه هاگردش کرده‌وبرای اشتغال خاطر دختری راکه سن‌او درحدود دوازده‌سال بود مخاطب قرار داده گفت

شماازصدای توپ نمیترسید؟

دختر. برای چه بترسیم گلوله که بما نمیرسد •

هیچ تابحال گلوله نزدیك شما بزمین نیامده ؟

چرا، نزدیك غروب دوتا آمدو این جا (بادست بنقطه اشاره کرد)

بزمین خورد امامن نترسیدم بمادرم گفتم او کمی ترسید •

شاید ازبعد گلوله زیادتر شودو شمارا اذیت کند • چرا از

دلوار بیرون نمیروید ؟

ازدلوار برای چه برویم ؟! اینجا وطن ماست ، خان گفته است

از اینجا خارج نشوید • شماچرا گلوله می اندازید؟!

خان شما بمااذیت کرده مجبوریم گلوله بیندازیم !

خان بشمااذیت نکرده ، او آدم خوبی است، بیجهت بکسی صدمه

نمیزند • نه چهار جنگی دارد، نه توپ نه طیاره نه قشون زیاد که بتواند

بشما اذیت کند • خان همیشه خانه مامی آید بامادر من حرف میزند، یك

هفته پیش بمادرم می گفت فرنگی ها بمااذیت می کنند، بوشهررا که

مال ما بوده گرفته اند، حالاهم خیال دارند برازجان ودلوار واهرم را

بگیرند امامن وزائرخضرخان وشیخ حسین خان وغضنفرالسلطنه نمی

گذاریم این کار هارا بکنند وبا آن هاجنك می کنیم تاکشته شویم حالا

دیدید شما اذیت میکنید!

سلطان باخود: ایرانیها عجب مردمان هوشیاری هستند، دختر

خردسال دهستانی آنهاچه چیزهامی داند، وچه مطالب مهمی اظهار میکند

سپس رورا بدختر کرده گفت.

مادرت چه جواب داد؟

هیچ، مادرم گفت البته نباید بگذارید که حضرات پیشرفت بکنند، شماکمتر ازاحمدخان نیستید که شصت سال قبل باآنها جنگید وداد مردانگی داد تاکشته شد.

حالا میدانی خان وتفنگچی های اوکجا رفته اند ؟

خان تایك ساعت قبل اینجا بود حالا هم باید همین جاها باشد .

سلطان. (باوحشت فوق العاده) چطورگفتی که خان وتفنگچی ها اینجاهستند ؟ من شنیدم باهرم رفته اند .

دختر: خدا نکند خان اردلوار برود، من او راخیلی دوست میدارم باپدرم رفیق بوده، اگرخان ازاین جا برودشمامارا اذیت خواهید کرد

سلطان: دختر ! ماتامجبورنشویم زن وبچه را آزار نمیکنیم اسم توچیست ؟ بنظرم بچه هوشیاری هستی .

اسمم سکو (۱) است .

بسیار خوب این را بگیروبده مادرت برای تولباس بخرد .

دختر دست درازکرده پول زردی راکه صاحبمنصب باوداد گرفته ودوان دوان نزد مادر خودرفت ولی طولی نکشید که برگشته لیره را بسلطان پس داده باحسرت گفت

من پول نمیخواهم ، مادرم گفته است پس بدهم، مانباید از شما پول بگیریم.

صاحبمنصب . که مستغرق افکار جان گداز بودبدون اینکه بداند

(۱) درآن صفحات بهنگام خطاب اسامی اشخاص را مخفف می نمایند مثلا سکینه را «سکو» فاطمه را «فاطو» وشهر بانو را «شهرو» مینامند

چه میکند واظهاری نماید پول را گرفته درجیب گذارده وفرمان حرکت داد دراین اثناء پانصد نفر نظامی بقیه نیز از کشتی وارد شده وعده آنها بیك هزار نفر بالغ گردید.

سلطان باقشون فراوان خود هنوز مسافت زیادی از دلوار دور نشده بود که صدای شلیك مفصلی بلند شده وقریب صد نفر از آنها بزمین غلطید!

عجب! این شلیك از کجا بود؟ پس دختر راست گفته که تفنگچیها در دلوار هستند! سلطان باطراف متوجه شده ویك عده تفنگچی در عقب تلهای ریگی بنظر آورده فرمان شلیك داد گلوله ها بیفایده بتلها تصادم کرده ومقداری خاك وریك بهوا ریخته که شلیك ثانوی ازطرف تفنگچیها شروع گشت وعده زیادی را از قشون کشت!

سلطان (باخود) غریب است که تمام از هموطنان من کشته میشوند! تا حال یك نفر هندی تیر نخورده معلوم است رئیسعلی این طور دستور داده، نمیدانم تکلیف چیست، اگرجلو برویم تمام کشته خواهند شد بطرف دریا بقصد فرار ونشستن درقایق برویم بازتا خود را بآنجا برسانیم ایرانیان مارا تعاقب کرده وسلامت نخواهند گذاشت بر فرض که سلامت درقایق نشسته وفرار کنیم بازتاخود را بکشتی برسانیم درخطر حتمی خواهیم بود!

این افکار در مخیله سلطان خطور کرده وبالاخره گویا تصمیم برای ایستادگی وجنك گرفت زیراکه فرمان داد شلیك کنان رو بدشمن روند؛ تخمیناً هشتصد نفر عده باقیمانده درحالیکه کف بدهان آورده

وفوق العاده خشمناك بودند بطرف تل ها که پناهگاه ایرانیان بود پیشرفتند

این بار کلاه های نمدی وقیافه سهمگین تفنگچیان از پشت تلها دیده شده وبرای سومین بار شلیك کردند ۰ اولین تیر بشانه سلطان خورده وبرزمین افتاد، سایر گلوله هانیز بی اثر نمانده وقریب صد نفر دیگررا بدیار عدم فرستاده بود

سلطان هنوز زنده بود و بصاحبمنصب هندی که درجهٔ نایب اولی راداشت دستور داد که حتی المقدور جنك کند وهمینکه چاره منحصر بفرار شد بابقایای قشون بکشتی بروند ۰

در اینوقت فاصله بین متخاصمین بیش از صدقدم نبود وجنك سختی درمیان آمده وپس از آنکه عده زیادی ازهندی ها کشته شدند صاحبمنصب هندی صرفه رادر فرار دیده ودرحال جنك وگریز بطرف دریا وقایق ها رهسپار شدند ۰

تنگستانیها بعدازآنکه قدری آنهارا تعاقب نمودند ودونفر انگلیسی را اسیر ساختند مراجعت کردند ۰

عدهٔ مقتولین انگلیسها دراین جنك پانصدوپنجاه نفر بود که دویست وچهل و هشت نفرانگلیسی وبقیه هندی بودند ۰ وازتنگستانیها هفت نفر کشته و وچندنفر زخمی شده بودند ۰

(فصل پنجم)

«(انصاف دشمن)»

پس ازآنکه رئیسعلی دو نفر انگلیسی اسیر را بتفنگچیان سپرد که مراقب آنها باشند خودرا بجسد سلطان که نیمه جانی داشت رسانیده گفت :

حال شما چطور است ؟

حال من خراب است وعنقریب میمیرم خیلی تشنه هستم.

رئیسعلی : فرمانداد آب آوردند و سر او را بآرامی از زمین بلندکرده وآب را بدهان او نزدیك برد تا آشامید آنگاه نفسی کشیده گفت : « خیلی ازشما متشکرم »

رئیسعلی گفت :

اگر چیز دیگری لازم باشد بگوئید تابیاوریم. اگر بخواهید بخانواده یا رئیس مافوق خودتان که در کشتی است خط بنویسید مانعی ندارد .

سلطان نظری ازروی قدردانی و امتنان قلبی بر قیافه مردانه رئیسعلی افکنده وباآوازضعیفی گفت :

فرضاً که بخواهم خط بنویسم نمی‌توانم واگر قادر بنوشتن بودم

کسی که آنرا بکشتی ببرد نداشتم .

رئیسعلی : دو نفر ازمتابعین وهموطنان شما زنده هستند که آنها را خلع سلاح و آزادمیکنم که بکشتی روند ممکن است مطالب خودرا بآنها املاء کنید نوشته و ببرند .

سلطان زیرلب تشکر کرده ورئیسعلی معطل شده رفت و آن دو نفر را برداشته آورد وازراه جوانمردی وبتصور اینکه شایدسلطان در حضور اومایل باظهار مطالب خود نباشد بفاصلهٔ پنجاه قدمی روی سنگی نشسته باخالو حسین مشغول گفت وشنید شد .

سلطان همینکه دیدرئیسعلی دورشده وازایرانیان کس درآن نزدیکی نیست رو بیکی از آندو نفر انگلیسی کرده گفت :

جوزف ! مطالبرا که میگویم قابل اهمیت است، بدقت بنویسید وخودتان بدست جنرال بدهید .

جوزف فرمان سلطان اطاعت میشود . فوراً یکقطعه کاغذوقلم خودنویس ازجیب بیرون آورده ومهیای نوشتن شد . وسلطان مطلب را چنین شروع کرد :

جنرال من ! اکنون که این خطرا املاء میکنم بامرك دست بگریبان هستم ! گردش روزگار وفرمان دولت متبوعهٔ من چنین اقتضا میکرد که دریکی ازدیهای ممالك آسیائی کشته شده ودرزیر خاك گرم وآفتاب درخشان وسوزان آن مدفون گردم !

وقتیکه مرا فرمان دادید باعده خود پیاده شده وایرانیان ازجان گذشته بی گناه را تعاقب کنم حتم داشتم که نتیجهٔ این جنك برای ما جز

ریختن آبرو نخواهد بود ! زیراکه میدانستم اهالی این صفحات همه دلیرند ودرقلوب آنان اندیشه مرگ نیست ! بویژه اینزمان که یکباره دست از جان شسته ودرآغوش مرگ نشسته‌اند !

گفتار مرا حمل برترس ودرحال خشم فرمان خود را مؤکد کردید ! اینك باقشون خویش بدینجا آمدم وقضا وقدر یا بهتر بگویم استبداد رأی شما پیش از صف آنها را بدیار عدم فرستاد پس برای اینکه گناه این اتلاف عظیم را بگردن من نیندازید خودنیز بآنها ملحق میشوم وازدویست وپنجاه نفر هموطنان من دونفر راکه عاطفهٔ مشرق زمینی از گلوله نجات بخشیده بسوی شما گسیل میدارم.

بگذارید در این دم آخر که مرا ازاهل زمین بیم وامیدی نیست ودراطراف خود کشیشی نمیبینم مانند یکنفر کاتلوکی متعصب جنرال خودرا کشیش معتمد خود فرض وگناهان خویش را نزد او اعتراف وتا حدی قلب پرملال را خالی کنم.

جنرال ! من باقلبی ملول وخاطری نژند ازدار فانی رحلت میکنم درحالیکه باخود میگویم .

درچه راه کشته شدم ؟ !

آیا ملتی قوی بانگلستان حمله کرده وشرف من درخطر بود و درگیرودار مدافعه کشته شدم ؟

آیا کسی میخواست دین مسیح را از دنیا براندازد ومن از راه تعصب دینی بااوطرف شده ودراینراه مقتول گشتم ؟

آیا اجنبی قصد تملك اموال و درازدستی بناموس من داشت و

در مقام منع بر آمده نابود شدم ؟

هیچکدام ازاینها نیست ! افسوس که هیچکدم نیست !

عده معدودی ازهموطنان‌من که‌خودرا بنام وزیر ورئیس وجنرال ومیجر معرفی‌میکنند وخودرا ازامثال‌من برترمیدانند،من امر کردند که بعراق عرب رفته باترك‌ها جنگیده بکشم وکشته شوم !

از بعد گفتند ، نه ، تو بسواحل ایران برو وبساایرانیها مشغول زدوخورد شو !

عجبا ! مگر ایرانیان بامن چه دشمنی داشتند که باید با آن ها جنك کنم ازمن گذشته ایرانیان چه‌وقت بیکی‌ازهموطنان‌من آزاررسانیده‌اند که من باید تلافی نمایم !

من‌دراین مدت که سرتاسر خلیج فارس راسیرکرده وبا ایرانیان حشر ونشر داشته آنچه دانسته ام ایرانیان مردمانی نجیب ، مهمان نواز ، باعاطفه وحساس هستند . دوستی ودشمنی را بزودی درك‌میکنند هرکس باآنان نکوئی کند درراه او ازبذل‌جان مضایقه‌ننمایند وآنکس که‌عداوت‌ورزد،انسانش نشمارندوچون‌ازخصومت‌دست کشد،ازدست‌محبت بجانبش دراز وگذشته‌را فراموش‌نمایند.

جنرال من! اگراولیاء امورانگلستان همچون‌من ازاخلاق‌حسنه ملت شریف ایران مطلع‌بودند یادرصورت اطلاع پرده کبروغرور راپاره میکردندهرآینه‌باچنین‌ملتی ازدرمحبت‌ووداد‌حقیقی‌وهمراهی‌برمیآمدند ودست‌از مخادعه‌وبغضاء برمیداشتندودولت بریتانیادارای دوستانی‌نجیب مانند ملت ایران میشد

اما افسوس که اولیاء امور وطن من سالهای دراز است نرد سیاست را در آسیا کج باخته‌اند و با دولت مستبد روسیه همدست شده بوسائل گوناگون در تخریب ایران کوشیده وجهات ضعف و تزلزل آنرا فراهم میآورند!

میکوشند که از ترقی معارف در ایران جلوگیری کنند! سعی میکنند که احساسات پاک وطن دوستی ملت ایران را خفه سازند! جاده‌های مملکت را ناامن و عمل تجارت را ضایع کنند!

بالجمله از خود سخن گویم: حضرت مسیح بمن و سایر عیسویان فرموده «اگر کسی بیک طرف چهره شما سیلی زند صورت را برگردانید تا بجانب دیگر نیز بزنند» این دستور ابدی فنا ناپذیر اخلاقی است که نوع بشر را بمحبت وجوشش والفت بایکدیگر اندرز میدهد!

من اینطور رفتار کرده‌ام؟! هرگز! بخود مسیح سوگند که من کاملا برخلاف این دستور عمل کرده وازراه دور آمدم که بیک ملت اصیل قدیم که هیچگاه باشخص من و هموطنانم دشمنی نداشته اند سیلی بزنم! سیلی که سهل است آنهارا بکشم! آتش زنم! اسیر کنم! و بالاخره نیست و نابود سازم!

منتهی در مورد من قضیه بعکس شد و قبل از آنکه بکشم - کشته شدم.

«ای حضرت مسیح ای مریم مقدس! آنهائی که مرا این قبیل ماموریتها دادند بشما معتقد نبودند ولی من که عقید دارم از کرده های خویش پشیمانم. اگرچه تاکنون بدست خود کسی‌را نکشته‌ام اما سعی وافی در

قتل بیگناهان کثیری کرده‌ام ! پس برمن رحم کنید ، که افزون از قیاس محتاج برحم ومکرمت هستم»

نامه سلطان که بدینجا رسید ضعف شدیدی براو عارض شده و تا چند دقیقه بیهوش بود سپس چشم را گشوده و گفت :

زود چند کلمه بقیه را بنویسید که احساس میکنم بزودی روح ازبدنم مفارقت خواهد کرد •

جوزف مجدداً قلم دردست گرفته وشروع بنوشتن کرد:

جنرال من! دلیل کافی بر جوانمردی وحسن اخلاق وانسانیت ایرانیان که شما اروپائیهای خودخواه آنهار ا «نیم وحشی» میخوانید همین‌قدر بس که الساعه دراین جارئیسعلی برماسه نفر حاکم علی‌الاطلاق است وهیچ چیز اورا مجبور نمی‌کند که بگذارد من به‌آسودگی مشغول مکاتبه باشما باشم معذلك این جوانمرد ایرانی با آنکه شاید اکنون در ذهن خود تصور میکند که من از کیفیت قوی واستعداد وجزئیات امور آنها بشما خبر میدهم بازنه تنها ازمکاتبه مانع نشده بلکه مرا دراین کار مدد گار و محض حفظ نزاکت واداء وظیفه انسانیت برای آنکه گفتار مرا نشنود دور شده است!!

آیا این معنی منتهای نجابت وتمدن است یا آنچه را من وشما داریم؟ انصاف دهید اگر شما بجای او بودید بدین مسئله راضی میشدید ؟

ما بوشهر راتصرف کردیم ، پستخانه راتحت نظر گرفته واداره

سانسور (۱) تاسیس، مراسلات مردم بی پناه مظلوم راگشوده وتفتیش کردیم تا ازمندرجات آنهامسبوق‌شده واسامی‌وطن پرستان رادر دفتر سیاه (۲) ثبت کنیم !

امارئیسعلی نامه‌مرا سانسور نمیکند زیرا که تفاوت بین‌ما واو زیاد است ، اومردی حقیقت پیشه، ودلیراست که بموقع خود بادشمن طرف مخاصمه شده میکشدیامردانه کشته‌میشود مامردمی دو رووحیله باز ومنافق‌هستیم که‌نام این صفات‌رذیله‌را «پلتیك» و «سیاست» گذاشته وباین اسم دماراز روزگار ضعیفان وازپاافتادگان درمی آوریم !وبعجز ولابه‌آنها اعتنا نمیکنیم! چه‌باید کرد من‌وتودرمدارس‌عالیه «اکسفورد» ولندن‌درس حرص‌وکینه واستعمار واستثمارراخوانده‌ایم وامثال‌رئیسعلی درمکتب طبیعت وزیر آفتاب سوزان‌صحاری آسیادرس‌شهامت ومروت

جنرال! اگر بدانید ایرانیان چکونه ازبزرك وکوچك باهوش‌و حساس هستند هرآینه تعجب خواهید کرد همین امشب بودکه دختر

---

(۱) CENSOR تفتیش

(۲) BLACK - BOOK • که معنی‌فارسی آن« دفتر سیاه » است نام دفتری بود که‌انکلیسها پس‌از تصرف بوشهر و مدت‌ها بعد ازآن اسامی‌وطن دوستان وتجاری‌را که‌باآلمان طرف معامله بودند درآن‌ثبت و در بوشهر اعلان میکردند که اهالی بنادر جنوب با آنها معامله نکنند و بدین وسیله چندین تجارت خانه‌مهم را که‌از جمله تجارتخانه‌بهبهانی دربوشهر بود ازهرگونه‌استفاده بازرگانی باز داشته ومبلغ هنگفتی بآنها خسارت وارد آوردند !!

دوازده‌ساله دهستانی آن‌ها بگفتار شیرین وساده مطابق عقل ومنطق خود مرا شرمسار واز کردار خویش پشیمان کرد.

اوبمن گفت «چرا گلوله می‌اندازید؟»

وهمینکه من‌مجبورشدم برای‌اسکات اوبگویم «خان‌شمابما اذیت کرده ، ناچاریم گلوله بیندازیم»

چشمان سیاه ودرشت خودرابر من‌دوخته و پاسخی دادکه مرا فوق‌العاده متاثر کرد . میدانیدچه گفت؟

گفت«خان بشما اذیت نکرده اوآدم خوبی‌است ،بیجهت‌بکسی صدمه نمیزند، نه‌جهاز جنگی دارد،نه‌توپ، نه‌طیاره نه قشون زیاد که بتواند شمارا اذیت کند»

ببینیدحتی این‌دختر خردسال بیابانی هم‌معنی بدی‌را در اذیت بخلق دانسته وخان خودرا از آن مبرا خواسته است اما ...

جوزف! مکتوب من تمام شد، خواهشمندم این‌را بدست جنرال بدهید، دردنیا پدرومادر وخانواده‌ای ندارم که دراین دم‌آخر باآنها مکاتبه کنم .سلطان اینرا گفته وجان داد.

جوزف مکتوب را درجزوکش‌خود گذارده‌ودرجیب بغلی‌پنهان کرد وبارفیق‌خویش نزدرئیسعلی که‌هنوز درمحل‌سابق نشسته‌وباخالوحسین صحبت میکرد رفتند .

جوزف: اجازه میدهید ما بکشتی‌برویم؟

رئیسعلی: البته، (بالحن استهزاء)ازقول من سلام خدمت آقای

جنرال رسانیده بگوئید رئیسعلی منتظر استخودتانباهرچند هزارنفر قشونیراکهدرکشتیدارید تشریف بیاورید؛ بعد پرسید حال سلطان چطوراست ؟

جوزف: بیچاره فوتشد •

رئیسعلی : افسوس،آدمخوبی بود ،هیچ میل نداشتم این شخص کشتهشود ، اماتقصیرازمانیست، ازآنهائیاست که اورافرستاده بودندشما بروید ،آزاد هستید، راستیخالوازماکسی کشتهنشده؟

خالو: چراهفت نفرکشته وپنج نفر زخمی داریم•

رئیسعلی : پس برویم ترتیب دفناجساد ومعالجهٔ زخمیها را بدهیم•

رئیسعلی وخالوحسین خودرا بمحوطهٔ جلوعمارت خانرسانیدند ورئیسعلی بتفنگچیهادستور دفناجساد مقتولین ومواظبتمجروحین را داد وچون خالواظهارخستگی زیاد میکردهردو باطاق بزرگ عمارت واردشده وپسازچنددقیقه بخواب عمیقی فرورفتند •

• (فصل ششم) •

« (یك جوان غیرتمند) »

تازه آفتاب طالع شده، بعضی از بوشهری‌های سحرخیز از مساجد وحمامها مراجعت کرده برای صرف لقمة الصباح بخانه‌های خود میروند دکانهای نانوائی وبقالی همه باز وبازار آنها رواج کاملی دارد •

«کماجی» «وشیری» ازفریاد «های کماج تازه» «های شیر خوب» گوش فلك راکر کرده اند•

یك ماه از تصرف بوشهر گذشته ،اجنبی دراوضاع بندر تغییراتی داده عبدالرضاخان رئیس سابق نظمیه به بمبئی تبعید وخانه او غارت شده! وبجای او حاج یوسف دباش باعمامهٔ نعمانی وسرداری طولانی وعباو دهان پرازتنباکو (١) ونداشتن یك ذره شعور وسواد رئیس نظمیه شده !!

میرزا محمدحسین سروش زاده هم پس از آنکه واصموص نجار ارمنی رابجای واصموص سیاسی آلمانی تحویل نایب قونسول دیروز ونایب الحکومه امروز داده برصندلی ریاست پست مستقر گشته است !!

---

(١) بعضی از اهالی بنادر جنوب ایران بتقلید افریقائیها تنباکوی قلیان را کوبیده با اردك وشوره مخلوط کرده در دهان زیر لب زیرین میگذارند اینعمل بسیار مستهوجن وپلید ومخرب لثه ودندان است •

اجنبی ورود گندم ، برنج ، وجورا از هندوستان منع کرده تا
تولید گرانی وقحطی نموده اهالی‌رابیش از پیش تحت فشار و بندگی
آرد ! -

راه بوشهر بشیراز درنهایت ناامنی واغتشاش استوطریق‌تجارت



از راست بچپ : عبدالرضا خان رئیس نظمیه بوشهر
در حکومت موقرالدوله
سید محمد دکتر ازاحرار بوشهر

ودادوستد بسته شده‌وجان بوشهریان بلب‌رسیده است ، موقع جولان
ورجز خوانی خلیل ومحسن وسایر اعضاء قونسلخانه است !تجار درجهٔ

اول باکمال ذلت درمقابل آنان قدخم کرده وبرای گرفتن جواز و آوردن چهارظرف برنج وگندم تماق میگویند و استغاثه میکنند مگر بدینوسیله قلب آهنین آنهارا برحم آورند !

درچنین روز پرآشوب که وطن پرستان بوشهر یاتبعید وحبس ویاخانه نشین شده یافرار کرده‌اند درب یکی ازخانه‌های قرب مسجد قبری بازشده وجوانی بسن بیست وپنج سال که‌عمامهٔ کوچك سیاهی بر سرداشت ومعلوم بودسیداست بااضطراب وعجله بیرون آمده و باوحشت باطراف خود نظر انداخته تندتند از کوچه هاعبورکرده بالاخره مقابل یکی ازخانه های محله بهبهانی که‌بازبود رسیده بلاتامل وبدون دق الباب ازپله های عمارت صعود کرده ودر اطاق کوچکی که‌صاحب خانه باچندنفر دیگر نشسته بودند واردشده سلام داد .

همینکه چشم صاحب خانه باوافتاد ازروی محبت تبسمی کرده گفت :

آقاسیدمهدی، بفرمائید اینجا، بیائید نزدیك، بعد آهسته گفت من شنیدم شماگرفتار شده‌ایداکنون می‌بینم که‌بحمدالله دروغ بوده این روزها دربوشهر سکهٔ دروغ وافتراء رائج وبازار اخبارکاذبه گرم است !

سیدمهدی : من برای مشورت باشما بدینجاآمده‌ام ،زیراکه‌ازهم مسلکان ودوستان صمیمی جزشما کسی رادراین شهر نمی‌بینم ،گفتار اهالی !گرچه کاملا بروفق حقیقت نیست ولی پربی ماخذ هم نبوده ، یکهفته‌است که‌حضرات قصدگرفتن مرادارندودراین مدت بوسایل مختلفه

ازچنك آنهافرار كرده ام! اماشك نيست كه‌آنهادرتعاقب من هستند و ديريازود مراپيداكرده وكمترين مجازاتم راحبس قرار خواهندداد!

براى من حبس، تبعيد ، حتى‌قتل هم اهميت ندارد . اماپدر و مادر سالخورده من زيادمتأثر خواهندشد صرف‌نظرازاين معنى من‌هنوز خيلى كارهادارم كه‌بايد انجام دهم والبته تصديق بفرمائيد كه اينكارها رادرمحبس ياخارج ازبوشهر نميتوان انجام داد تنكستانيان‌بوجودامثال مااحتياج‌دارند ، باآنكه احساسات وافكار شمابرخلاف‌ميل‌انگليسهاست ولى برحسب ظاهر طورى رفتار نكرده‌ايد كه‌درباره شماسوءظن پيدا كنند اما من اعتراف ميكنم كه‌خامى كرده وخودرا بآنهامعرفى‌نموده‌ام اكنون اگر راه علاجى بنظرتان ميرسد ارائه دهيد تابرطبق دستور رفتاركنم كه بتدابير شماازصميم قلب عقيده‌دارم

صاحب خانه : دوست‌عزيز من ! پس‌ازآنكه‌شمابا حضرات رسما وارد منازعه ومخالفت شديد ديگر صلاح نبودو دربوشهر توقف كنيد وبهتر همان‌بودكه هرچه‌زودتر خودرا بدلوار برسانيد .

مسلم‌است كسيكه ميخواهد درمقام دفع زنبوربرآيد درلانه‌آن هاداخل نميشودبلكه ازخارج‌درصدد دفع آنها برميآيد من‌عقيده دارم كه‌هنوزهم ديرنشده وتاحضرات بمكان شماپى نبرده‌اند خوبست‌خودرا نجات دهيد.

امااينكه اظهار حسن ظن‌نسبت بمن‌كرديدومرا نظربمخالفت با دشمنان ستوديد معنى آن را نفهميدم ! و براى خويش و همكاران در اينقسمت فضيلتى قائل‌نيستم زيرامعتقدم كه‌انجام وظيفه‌براى كسى‌سرمايه

افتخار شمرده نمیشود ؛ وظیفه من وشما و هر ایرانی پاك‌نژاد دیگر دفاع از وطن و ابراز شهامت درمقابل خصم است وهر کس غیرازاین عقیده داشته وعمل کند نه‌تنها انسان نیست بلکه ازحیواناتی مانندسك و گربه هم پست تر است . سك وفادار هزار بار برچنین بی‌ناموسی شرف دارد چون حیوانات نیز وطن خودرادوست دارند واگر همجنسان آنها بخواهند وطن ومحل سکونت آنهارا تصاحب کنند شوری برپامیکنند ، ودرمقابل دفاع بر - میآیند وحتی‌المقدور مانع میشوند . پس نوع بشر که خود را اشرف مخلوقات میداند بطریق اولی بایستی ازحق خود دفاع کند . اکنون اگر می‌بینید عدهٔ انگشت‌شماری غیراز این عقیده داشته بابیگانگان پیوسته وخون هموطنان را درشیشه کرده‌اند یقین داشته باشید که آنها از نژاد پاك ایرانی نیستندو گروهی نیزازراه‌جهل ونادانی بادشمنان ساخته وتیشه بریشه خویش میزنند ؛ یادش بخیر مدرك شیرازی (۱) که دراینموضوع نیکو سروده‌است :

---

(۱) میرزاعبدالله رکن‌التجار شیرازی متخلص به « مدرك » پدرنگارنده این اوراق است که پس از قبضه بوشهر بدست انگلیسها باخانواده‌خود باهواز مهاجرت کرده ودرماه شعبان ۱۳۳٤ درهمان جا بمرض وبا دارفانی‌رابدرود گفت . گاهی شعری میسرود ودیوان اشعاراو بدو هزاربیت میرسد اشعار وطنیه زیاد دارد که بعضی ازآن در جریـده حبل‌المتین منطبعهٔ کلکته و روزنامه مظفری بوشهر درج شده است . مقالات مفصلی نیز از آنمرحوم درجریدهٔ حبل‌المتین کلکته ومظفری بوشهر وثریا مندرج گشته .

وطن عزیز بود نزد مردم دانا ☆ نه نزد مردم جهال بد خصال وطن
کسی که فرق نداند شرف ز بیشرفی ☆ کجا تمیز دهد ذلت و جلال وطن
بدست خویش بهانه بدهمنان دادیم ☆ که پا نهند بجسم پراز کلال وطن



سید مهدی بهبهانی

اما اینکه گفتید تنگستانیها بوجود امثال شما در بوشهر احتیاج دارند کلامی صحیح است مشروط براینکه بتوانید لااقل اخبار اینجارا

بنویسید واز اوضاع مستحضر شان دارید آنهم باسختگیری های زیادی که حضرات می کنند . گمان نمیکنم بتوانید ازعهده انجام اینکار برآئید پس بهتر همانکه هرچه زودتر عازم تنگستان شوید ودرآنجا باندازه توانائی خود بآنها مدد کنید تاببینیم خدا چه میخواهد .

سیدمهدی: بگفته شما رفتار میکنم والساعه از خدمت مرخص میشوم ووسایل عزیمت را فراهم میآورم اما اگر موفق بفرار نشدم وحضرت مرا گرفتار وحبس کردند خواهشمندم شما تفصیل را برئیسعلی مرقوم فرمائید وهرطور هست مکتوب راباو برسانید مشارالیه وسائل نجات مرا فراهم خواهد کرد

صاحبخانه : درصورتیکه خدای نکرده واقعهٔ دومی روی دهد قول میدهم قضیه رابدلوار اطلاع دهم خود نیز درنجات شما کوشش نمایم آسوده خاطر باشید .

سیدمهدی : بالبی خندان برخاسته. دوستانه بصاحب خانه دست داده واز اطاق خارج وازپلکان سرازیر شده برای مراجعت بخانه کنار دریارا برگزیده وپس ازچنددقیقه بخانه خود رسیده دق الباب کرد ومنتظر گشوده شدن دربود ضمناً خطوطی راکه اطفال روی در و دیوار خانه نوشته بودند مطالعه میکرد ، درمیان آنها عبارت ذیل دقت اورا جلب نمود شخصی باامضاء مجهول نوشته بود:

«آقای سیدمهدی! رئیس نظمیه قصد دستگیری تورادارد هرچه زودتر ازبوشهر فرارکن، من که ازدوستان صمیمی توهستم برای امداد توحاضرم، اگرامروز ساعت چهار از دسته گذشته بصحن آب انبار قوام

بیائی مرا پهلوی درآب انبار نزدیك قبرستان خواهی دید، درهمان حوالی برای شما اسبی معین کرده‌ام وفوراً نورا بدلوار میبرم. من از طرف شخص بزرگی مأموراینکار هستم البته دررسانیدن خود درساعت معین بمحل موعود مسامحه نکنید.

سیدمهدی عبارت‌را مکرر مطالعه‌کرده، ساعت‌را از جیب بیرون آورده دید درست ساعت چهار ازدسته است باخودگفت : -

ساعتی‌است که معین کرده‌اند، اما ازکجا معلوم‌که برای من‌دامی نگسترده باشند چون دیده‌اند چند روزاست جستجوکرده وموفق‌بپیدا کردن من‌نشده‌انداین‌رنك‌راریخته ومیخواهند باحیله‌مرا دستگیرسازند امانه، شاید واقعاً رئیسعلی مأمور فرستاده‌که مرا ازبوشهرفرار دهد، گماشته مذکورآمده‌وفهمیده درخانه نیستم ناچار تفصیل‌رانوشته است، باید رفت و دید این مددکار غیبی کیست ؟ و مقصود حقیقی او چیست .

دراینوقت بخیال افتادکه مدتی‌است دق‌الباب میکند و هنوز در را نگشوده‌اند حتی تاآنوقت‌کسی جواب نداده وصدائی از خانه بلند نشده متعجب شد واینبار باقوت تمام در راکوبید، بازجوابی‌نشنید،! برحیرت اوافزوده میخواست ازکوبیدن در ودخول منزل منصرف شده بوعده‌گاه برود نظرش‌بقفل درافتاد دیددر ازخارج مقفول است‌دانست کسی درخانه نیست !

عجب ! پدرومادرم‌کجا رفته‌اند ! ؟ این‌بیچاره‌ها چه‌برسرشان آمده ؟ ! من‌چرا تابحال ملتفت نشدم‌که در قفل است ؛ معلوم میشود

حواسم سخت پریشان‌است• بعد قدری فکر کرده باخود گفت :

« خطری متوجه پیرمرد وپیرزنی نخواهد شد . لابد بخانه همسایگان رفته‌اند• زود خودرا بآب‌انبار قوام برسانم » پس باعجله کوچه‌های کج ومعوج‌و کثیف شهررا طی‌کرده ازافیس یعقوب میمنی ردشده خواست بکوچه‌دست راست که اقصرراه‌بآب‌انباربود بپیچد ولی‌اگرازآن کوچه میرفت مجبور میشد که ازعمارت‌قونسلخانه‌انگلیس عبور کند ناچار خط مستقیم‌را انتخاب نموده ازعکاسخانه حاج‌یحیی گذشته پهلوی خانه حاج محمدحسن که رسید باقدم سریع بطرف قبرستان پیشرفت‌وقلباً مسرور بودکه بدون تصادف باجاسوسان بیشرف واجنبیان ستمکاربمحل‌موعود نزدیك‌شده واینك فاصله بین‌او ومددگار عیبی دویست قدم بیش نیست، ولی بآخر کوچه نزدیك مسجد قبری که رسید یکمرتبه خود را میان پنج‌نفر نظامی هندی ویکنفر رئیس نظمیه معمم ! محصور دید !

رئیس نظمیه پس‌از انداختن تنباکوی دهان وتحویل دادن چند عددسرفه فریادکرد : آقاسید مهدی شمارا بنام دولت فخیمه انگلیس گرفتار میکنم ! وخواهش دارم درصدد مدافعه بر نیائیدکه فائدهٔ ندارد

سیدمهدی نگاه حقارت‌آمیزی بعمامهٔ نعمانی ، سرداری‌طولانی وعبای سفید زیربغل آقای رئیس نظمیه انداخته‌گفت :

مختارید• آقای حاج یوسف صاحب ! همچنانکه خدمت باجنبی برای‌تو وامثال‌تو سرمایهٔ افتخار است محبس دولت بریتانیا هم برای‌من مزید شرف خواهدبود• بنابراین آسوده باشیدکه ابداً درصدد مدافعه برنخواهم‌آمد ، آنگاه بالبخند تمسخر آمیزی روبهندیها‌کرده گفت :

مرا بآنجائیکه مأمور هستید ببرید -

رئیس نظمیه که تنباکوی جدیدی دردهان گذاشته بود تفی برزمین انداخته بادونفرهندی جلو افتاده سه نفرهندی نیز تفنك دردست بعقب رفتند وسید مهدی دروسط این شش نفر باوقار تمام براه افتاد • عدهٔ مذکور از طاق رومی وعمارت کوتی عبور کردند ودرموقع عبور از مقابل درب بزرك قونسلخانه سیدمهدی خودداری نکرده ومشت گره شده را حواله قونسلخانه وساکنین آن نموده مشتی هم حواله چوب بیرق مرتفع زمینی انگلیس که پهلوی قونسلخانه است نمود - چند قدم دیگر که رفتند خانه خلیل بوشهری مترجم قونسلخانه انگلیس پدیدار شد•

سیدمهدی مشتی هم بدانخانه حواله کرده وبآوای رسا گفت :

« بعقیدهٔ من بیشرف حقیقی صاحب این خانه است نه قونسول انگلیس ونه معاون او »

رئیس نظمیه ازشنیدن این عبارت که درکیش او کفر محض بود سرآسیمه شده گفت :

ساکت شو . مگر خیال کشته شدن داری که باشخاص محترم توهین میکنی•

سید مهدی درجواب فقط گفت : بلـه او وتو هر دو محترم و شرافتمند هستید !

دودقیقه بعد بامیریه رسیدند

سیدمهدی دردل گفت :

بدنیست ، عجالةً میخواهند مرا استنطاق کنند• باید خودرا مستعد

گفتگو وزد وخورد زبانی نمایم •

سیدمهدی خوب حدس زده بود زیرا که اورا بیکی ازاطاق های طبقهٔ زیرین امیریه بردند که درآنجاروی نیمکتی‌نشست ورئیس نظمیه دراطاق‌راازخارج قفل‌کرده ورفت .

سیدمهدی چند دقیقه روی نیمکت درحال سکوت وتفکر نشسته ویکمرتبه بخیال تفتیش جیب خودافتاده با شتاب دست در جیب برده کاغذیراکه ازدلوار باو نوشته بودند بیرون‌آورده‌وپس‌از مختصرمطالعه باکبریتی‌که درجیب‌داشت‌کاغذرا آتش‌زده‌ومنتظر شد تاخوب سوخت آنوقت نفسی طولانی ازروی‌آسودگی کشیده وزیرلب‌گفت .

خدا خواست این حاج یوسف شعور نداشت که‌موقع دستگیری‌من جیبهایم‌را تفتیش‌کند والا این‌مکتوب اسباب زحمت فوق‌العاده میشد •
نمیدانم انگلیسها چرا یکنفر دیگرراکه دارای‌سواد وشعور باشدرئیس نظمیه نکرده‌اند وخیلی‌گشته‌اند تا یکنفرجاهل بی‌مدرك تنباکوخور را پیدا نموده‌اند !

بنظرم مسترچیك خیلی زحمت کشیده تا چنین حیوانی را پیدا کرده است ! -

بعدمثل‌اینکه جواب تمسخر وایراد خودرا میدهدگفت

چرا احمق هستی ، اجنبی‌ها عمداً جستجو واشخاص بی شعور وبی‌سواد را مصدر کار میکنندکه کاملاً مطیع اوامرونواهی‌آنها باشند ! البته سیاست دول استعماری چنین اقتضا می‌کند من‌نمیدانم چرا تابحال

(گتانو) و(مختارکلو) و (غلوکور) (۱) مصدر کاری نشده‌اند ! استغفرالله باین سه نفر توهین وارد آوردم ! اینها گناهی جز زوال عقل ندارند و شاید درهمین عالم بیقیدی مطلق که هستند، اگر خارجیان پیشنهاد قبول استخدام بآنها کنند قبول ننمایند شیخ نعمة‌الله (۲) را که میگویند دیوانه است مکرر از او شنیده‌ام که ازخدا زوال تسلط وحکومت اجنبی‌را خواسته است !

پس وای برشما ای خیانتکاران که دیوانه زنجیری هم برشما شرف دارد تف برشما ومسلك زشت شما باد ،

سیدمهدی‌را دوران سری عارض وهیاکل خائنین درنظر او مجسم شده ازجای برخاسته ومانند مصروعین کف بلب آورده و مشتهای گره شده را بامیداینکه برسر خائنین فرودآید حوالهٔ دیوار وهواکرده و فریادمیکرد : دور شوید ای دیوصفتان بی‌ناموس ، دورشوید ای‌دمنشان سیه‌رو ، ایران و ایرانی زنده جاوید است وتسلط دو روزی شما فنا پذیر . گم شوید واز نظرمن دور گردید که نمی‌خواهم دیده ام بچهرهٔ منحوس وروی سیاه شما بیفتد !

---

(۱) هر سه نفر از مجانین بوشهر هستند که گویا هنوز در قید حیوة باشند .

(۲) شیخ نعمة‌الله درویشی طهرانی بود که چند سال دربوشهر باکمال سادگی زندگانی میکرد . چون گفتار اوبدیوانگان شباهت داشت بعضی او را دیوانه میدانستند ولی عدهٔ زیادی‌از بوشهریها تصور میکردند که بهلول آسا خودرا به تجنن زده ومرید او بودند وبرای مشارالیه کشف‌وکراماتی قائل شده واورا ازاولیاءالله میدانستند

سیدمهدی سرگرم این خطاب هاوعتابها وظاهر کردن احساسات پاك درونی بود وملتفت صدای کلید وقفل وباز شدن در اطاق نشده ویك مرتبه هیولای حقیقی یکی ازخائنین را درمقابل خود دیده دیگرمهلت



حاج یوسف رئیس نظمیه بوشهر !

گفتگو بخائن مذکور نداده وبیك خیز خود را باو رسانیده و با دست راست گلوی اورا فشرده بادست چپ مشتهای پی درپی برسر و مغز او کوبیدن گرفت• اما درضمن ملتفت شدکه اگر چند ثانیه دیگر

بفشردن گلو و کوبیدن مغز او ادامه دهد خائن بدبخت نفس آخرین را می‌کشد حال آنکه سید مهدی هیچ وقت راضی بقتل احدی نبوده وبرای تنبیه یك‌نفر ایرانی بدکار همین‌اندازه کتك کاری‌راکافی میدانست، پس دست راست را ازفشردن وچپ‌را ازکوبیدن بازداشته خودرا روی نیمکت انداخته بحال طبیعی رجعت کرد و برای خالی نبودن عریضه قدری خندید.

رئیس‌نظمیه که تازه ازخفه شدن نجات یافته بود چشمهایش از حدقه خارج شده ونفسهای‌طولانی میکشید وازهمه بدتر اینکه درضمن این‌کشمکش ذرات تنباکو درگلو وبینی او داخل شده و عطسه های پی‌درپی زده آب ازدیده ودهان اوجاری بود وگاهگاهی ضمن عطسه‌و سرفه‌کلماتی بریده اداکرده ومیگفت :

سید... دیوانه... کشتم... آخ... مردم... بفریادم برسید.

سیدمهدی ازوضع قیافه وحرکات وسکنات‌اوکه بی‌اندازه‌مضحك بود قاه قاه خندیده اما باطناً دلش برای اوسوخته وپرسید ؟

چه‌میخواستی‌که نزد من‌آمدی ؟

رئیس نظمیه‌که حالش خوب شده بود لندلند کنان‌گفت :

ویس‌قونسول صاحب بشما کارداشت ، آمدم شمارابرم‌نمیدانستم دیوانه‌شده‌وقصد خفه‌کردن مرا دارید !

حالا پاشو برویم -

سیدمهدی چون بتازگی تصمیم‌گرفته بودکه تاآخر بردباری‌کند بدون اظهار یك‌کلمه برخاسته بااو بطبقه فوقانی‌عمارت رفت در آنجا

اورا باطاقی رهنمائی کردند ، وارد شد، دید یك نفر انکلیسی که‌سن او درحدود چهل ودارای ریش فلفل نمکی کمی‌است واز قیافه او آثار زیرکی آشکار روی صندلی‌پشت میز بزرگی نشسته ویکی از خطوط زیادی‌راکه‌روی میز است مطالعه میکند.

سیدمهدی چون‌این‌شخص‌را مکرردیده‌وبخوبی میشناخت دانست که مستر چیك نایب قونسول دولت انکلیس در بوشهر است که امور تجاری وسیاسی و همه چیز باواست و در خدمت بدولت متبوعه خود جدی وسرآمد اقران است پس دانست‌که سروکار او باچه‌کس افتاده‌و خودرا مستعد حمله‌وتندروی نمود یابعبارت دیگر مهیای‌فداکاری‌شد

مستر چیك همینکه دید سیدمهدی وارد اطاق شده لبخندی‌زده‌و صندلی که درمقابل‌میزاوبود نشان داده بافارسی روانی بالهجه بوشهری گفت :-

بفرمائید ! خیلی منتظر شما بودم ! عجب که یادی از ما کردید حاج یوسف که ازشما خیلی‌گله دارد، کویا چندروز اورا در کوچه ها سرکردان کرده‌اید .

نایب قونسول مشغول تمسخر وشماتت بود وسیدمهدی باخونسردی کامل کوش میداد که یکنفر پیشخدمت ایرانی‌وارداطاق‌شده کفت

صاحب ! حاج‌محمد حسین میخواهد شرفیاب‌شود و کویا مطلب مهمی دارد که باید اظهار کند.

☆☆☆

(فصل هفتم)

«(استنطاق و حبس)»

این شخص که میخواست خدمت نایب‌قونسول شرفیاب شود وسابقاً بکنایه نامی ازاو برده ایم ، دارای قدی کوتاه وریشی حناسته بود، سن اودرحدود پنجاه ، عمامهٔ سفیدی که معمول به آن اوقات تجار بوشهر بود برسر وقبای نخودی رنك دربرداشت عبای نازکی هم روی قبا پوشیده بود • هرظاهر بینی که این شخص را باآن لباس وریش حق بجانب میدید تصور میکرد ثانی سلمان پارسی یا اباذر غفاری است !

حق اینستکه این حاج طاهر الصلاح یکی ازجواسیس مهم و افتخاری قونسلخانه بوشهر بود که کوچکترین خبررا درزودترین وقت بآقای ویس قونسول میرسانیدومقصود اواز اینکار جزعمل باقتضای طبیعت چیزی نبود !

حال که خوانندگان محترم اورا شناختند میگوئیم همینکه پیشخدمت تقاضای شرفیابی اورا بمستر چیك خبرداد ، مستر تاملی کرده گفت بگوئید بیاید ، وجود ایشان با مذاکراتی که باآقا سید مهدی خواهیم کرد منافات ندارد •

آنگاه تبسم دیگری کرده گفت : اینطور نیست ؟ گویا ایشان با شما خویشی هم دارد حالا هم یحتمل برای شفاعت شما آمده باشد •

سیدمهدی دیگر بیش‌ازاین تحمل نکرده وباتشدد جوبداد

من‌ازچنین خویش بیشرفی بیزارم‌ومرگ‌را هزار بار برشفاعت او ترجیح میدهم •

مسترچیك‌ابروهارا درهم کشیده گفت :

آه ! معلوم میشود هنوز سر ستیز دارید

سیدمهدی • کسی که در چنك شماو در میان عده زیادی از خائنین بدتر ازدشمن گرفتار است چگونه سرستیز تواند داشت ؟

دونفری مشغول اینقسم مذاکرات بودندکه حاج محمد حسین وارد شده وبالهجه بوشهری‌خیلی لوس‌وخنك‌که عادت داشت‌سلام داده روی صندلی نشست وهمینکه‌چشمش بسید مهدی افتاد با همان لهجهٔ لوس گفت :

عجب ! آقاسید مهدی که اینجاست ، معلوم‌میشودنیرنك صاحب نتیجهٔ خودرا بخشیده •

نایب‌قونسول ابخندگدائی سومی خودرا تحویل داده گفت :

بله ، دستور من‌و عمل شماخوب نتیجه داده و عجالة موش در تله افتاده است •

سیدمهدی‌که ازاین‌مذاکرات هوشیارشده‌وفهمیده‌بود این دام را حاج محمد حسین بدستورنایب قونسول‌برای اوگسترده استنظر تحقیر آمیزی بچهرهٔ حاج محمدحسین انداخته وزیرلب گفت .

ای‌بیشرف خائن !

هیچکدام از آن‌دونفر این توهین راروآورد نکردند .

درعوض مسترچیك دوسیهٔ ضخیمی را از روی میز برداشته باز کرده، سیدمهدی را مخاطب‌ساخته گفت :

از قرار راپورتهای مکرری که بما رسیده شما چند سال است همواره برخلاف مصالح‌وشئون دولت‌فخیمه‌انگلیس‌اقداماتی کرده‌اید ورویهمرفته یکی از مخالفین ومعاندین جدی ما بشمار میآئید

دراینجا نایب قونسول مکثی کرده سپس پاکت ضخیمی را از دوسیه بیرون آورده اوراقی ازآن خارج ساخته ونظری باوراق‌مذکور انداخته گفت:

یکی‌ازدلائل عداوت شما اینستکه درسال۱۳۲۸ که‌شما درشیراز بوده اید و بین‌نظام‌السلطنه‌والی‌ایالت فارس و حبیب‌الله خان قوام‌الملك شیرازی جدالی‌واقعشده وقوام‌الملك بقونسلخانه مادرشیراز پناهنده شده بود شما بالباس مبدل درقونسلخانه خودرا باو رسانیده ومکتوبی‌بامضاء خودتان‌باوداده اید که‌درآن‌قوام‌الملك را باسرازعداوت بادولت‌فخیمه انگلیس تحریك کرده‌بودید .

البته شما دروغگو نیستید که‌این‌مسأله رامنکرشوید درحالیکه انکار شما هم فائده ندارد زیرا که الان من‌عین مکتوب را بنظر شما خواهم رسانید .

پس‌دست دراز کرده وپاکت سابق الذکر را بدست سیدمهدی داد . رنك ازچهره سیدمهدی پریده وعرق‌ازجبین اوسرازیرشد، نه‌از ترس آنکه نامه اوبدست دشمنان افتاده وشایدبرای او اسباب زحمت

فوق‌العاده شود چون مشارالیه درراه وطن خود ازتحمل هرگونه‌مشقت مضایقه نداشت و باصطلاح « بیه همه‌چیز رابخود مالیده بود »

امااینجا مسئله صورت دیگر داشت ، سیدمهدی در آن مکتوب نخست طرف راسوگند داده بودکه نامه‌را بانگلیسها ارائه ندهد وحال آنکه اکنون میدید نه‌تنها ارائه داده بلکه اساساً مکتوب‌را بدشمنان سپرده و برای‌آدم جوانمرد و حساسی مثل‌سید مهدی سخت ناگوار بود که بعضی تااین اندازه نسبت باجنبیان صمیمی و نسبت بهموطنان خود بی‌اعتنا ولاابالی باشند ! ! اینستکه فوق‌العاده متوحش و افسرده خاطر شده بهرقسمی که بود میل داشت بفهمد آیا مکتوب متعمداً بدشمنان داده‌شده یاآنها‌وسائلی بدست آورده‌اند؛ پس‌با صدائی که‌از شدت غضب تغییر یافته بودگفت :

آقا ! ممکن است لطف‌فرموده بگوئید این نامه رابچه ترتیب بدست آورده اید ؟

این مکتوب ازمن است وبهیچوجه اینمسأله را منکرنمیشوم‌اما میل داشتم بدانم بچه ترتیب بدست‌شما افتاده ؟

مستر چیك که‌بعلت سئوال وراز دوون جوان غیرتمند پی برده بودگفت :

میدانم چه فکر میکنید شما تصور کرده اید این مکتوب را قوام‌الملك متعمداً بماداده است ، ولی خیرآسوده‌باشید که مشارالیه بما نداده است و شاید هیچ مایل نبوده که چنین کاری بشود اما در رسیدن آن بدست‌ما زیاد هم بی‌تقصیر نیستزیرا که موقع‌خارج شدن

از قونسلخانه نامه را فراموش کرده بجاگذارده بودویکی ازمستخدمین مهم او که همواره نسبت بما وفادار بوده برداشته وبقونسول شیراز داده است وماهم برای چنین روزی ذخیره کردیم .

سید مهدی نفسی بآسودگی کشیده ضمیر خود را راحت یافته شروع بتکلم کرد :

آقا گفتند که من سالهای دراز بادولت بریطانیا ازدر مخالفت درآمده وعلیه دولت مشارالیها اقداماتی کرده ام درپاسخ شما میگویم این تهمتی است که بدون فکر بمن نسبت میدهیدزیراکه من هیچوقت دشمن دولت مقتدر وملت وطن پرست انگلستان نبوده و نیستم ، ولی اقرار میکنم که همیشه وطن خود ایران رادوست داشته ودر راه نجات استقلال تام و ترقی آن ازهرگونه فداکاری مضایقه ننموده ام .پس هروقت که مصالح دولت بریطانیا یا هر دولت اجنبی دیگر با مصالح و شئون وطن من تصادم کرده ناگزیر ازلحاظ وطن دوستی درمقام مدافعه برآمده وباندازه قوه واستعداد خود ازبذل جهد و کوشش فرو گذار نکرده ام .

بنابراین اگرآقای نایب قونسول اعتراف کنند گاهی پیش آمده که دولت بریتانیا برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود علیه استقلال تام و تمام ومنافع ایران اقداماتی کرده است درآن صورت میگویم که متاسفانه درآن مواقع من اول معاند و مخالف دولت فخیمه بوده ام !!

چگونه است که شما اروپائیها وطن خود را دوست میدارید و درراه آسایش خویشتن ازهیچگونه آزار وشکنجه مادی و معنوی ملل

دیگر روگردان نیستید ! ولی ما آسیائیها اگر درصدد مدافعه از وطن برآئیم عاصی و وحشی و گنهکار شمرده شده وکمترین مجازات ما را حبس وتبعید وقتل میدانید !خواهشمندم برای‌چنددقیقه لباس دیپلماسی



« مستر چیك‌ویس قونسول دولت انگلیس دربوشهر »

و سیاست استعماری را ازتن‌خارج ساخته وبامن مانندیك نفر فیلسوف بیطرف بشر دوست رحیم تکلم کنید و انصاف دهید که این‌چگونه منطق غلط وقضاوت‌مخالف عدالتی‌است که شما سیاست مداران اروپائی اختراع کرده اید ؟ !

مسترچیك : دولت بریتانیای عظمی بادولت علیه ایران دوست است ، وهیچوقت بریتانیا در صدد عداوت باایرانیان نبوده است اگر این نسبتهائی را که شما بما میدهید بدولت استبدادی روسیه میدادید بحقیقت نزدیکتر بود ، این دولت مستبد وخونخوار روسیه است که سالهای دراز ایران را تحت فشارظلم وزور قرار داده واگر تاکنون وطن شمارا ضمیمه مستعمرات خود نکرده ازترس دولت فخیمه انگلیس بوده واگر غیر این بود یقین داشته باشید که امروز شما این استقلال متزلزل ومشروطه ناقص راهم نداشتید !

اماراجع بشخص شما همیشه باما مخالف بوده وتاممکن داشته اعمال غرض کرده اید حتی این ایام که ما بوشهر را تصرف و راه معاندت رابر شما مسدود کرده ایم باز ازکردار ناصواب خود دست نکشیده با دلوار واهرم وچاه کوتاه و برازجان یا بعبارت دیگر با تمام اشرار ودشمنان ما مشغول مکاتبه وخبرنگاری بوده اید و در همین بوشهر هم از تحریك اهالی برضد ماوداد وفریاد بیجا و بیفایده مضایقه نکرده اید ! دراین صورت تصدیق کنید که کمترین مجازات شما تبعید وحبس در تانه (۱) است امانظر باینکه شما جوان وکم تجربه هستید وشاید بعدها مآل اندیش وعاقل بشوید وحتم دارم که این اعمال شما در نتیجه تحریکات دشمن بزرك ما وخصوص آلمانی است که

---

(۱) تانه نام دهی است در هندوستان نزدیك جزیره بمبئی که چهارده نفر احرار بوشهر را انگلیسها بدانجا تبعید کردند و مدت یك سال محبوس داشتند !

اکنون در کوه ودشت فراری وبزودی دوست صمیمی ما حیدرخان بندر ریگی اورا اسیر وروانه بوشهر خواهدداشت ، بدان جهات وهم ازلحاظ اینکه شما یاچند نفرازدوستان خوب ماخویشی دارید عجالة جناب عالی را درزندان نظمیه حبس میکنیم تاقدری تادیب شوید وبیش از این باقوی تر از خود دست و پنجه نرم نکنید مگر شما بگفته شاعر بزرك خودتان سعدی رفتار نمیکنید که میگوید :

هرکه باپولاد بازو پنجه کرد ✲ ساعدسیمین خودرا رنجه کرد

حافظ شماهم گفته است :

آسایش دوگیتی تفسیر این دوحرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

سیدمهدی : چقدردشواراست مباحثه وگفتگوی باکسی که مطلب طرف را میفهمدودرقلب خوداقرار بحقانیت گفتاراو میکند ولی ازراه سیاست و مصالحی که در مدنظر دارد خود را بنافهمی میزند و تجاهل عارفانه را شعار میسازد!

جناب نایب قونسول در مغالطه مهارت کاملی دارند گاهی میگویند « دولت بریتانیا باایران و ایرانیان دوست است » زمانی می فرمایند « شمابا ما مخالفت کرده اید » میخواهم بدانم چرا من با شما مخالف هستم ؟ آیا بشخص من بپدر بمادر بیکی از اقوام من اذیت کرده مالم برده یاجانم را درخطر افکنده اید ؟ اینهاکه نبوده پس علت مخالفت من این است که شما ازراه دور آمده ویکی از بنادر وطن م را تصرف کرده میخواهید دروطن من برمن، خانواده ، وهموطنان من حکمرانی

کنید؛ آیا معنی دوستی شما باایران اینستکه نقاط آنرا یکی بعدازدیگری قبضه کرده و اهالی را زبون سرپنجه قهر وظلم سازید ؟! آیا معنی محبت وداد دولت بریتانیای عظمی اینستکه باچندین هزار قشون مسلح وکشتی های جنکی وطیاره با پانصد نفرایرانی بی پناه تنکستانی طرف منازعه شود وازدریاوخشکی وهوابرآنها کلوله باریده وزن و بچه بزرك وکوچك را سوزاند ؟!

آیاکیفیت دوستی دولت شما اینستکه اداره سانسور تشکیل داده و احساسات مردم را خفه کرده اسامی بیگناهان رادر دفتر سیاه ثبت نموده وآنهاراازکسب وکار وزندگانی بازدارد ؟!

در مظالم روسیه مستبد نسبت بما گفتگوئی نیست اما آیاهمیشه انگلیس آزادی خواه باروسیه مستبد دراعمال وابراز مظالم مذکوره همدست نبوده؟!

آیا معاهده ۱۹۰۷ میلادی را هیچ ایرانی حساس فراموش میکند؟

شما میگوئید بادولت وملت ایران دوست هستید ، بسیار خوب ، پس تصرف بوشهر درزمان ناصرالدین شاه معاهدهٔ ۱۹۰۷ راجع بتقسیم ایران وقبضه امروزی بوشهر چه معنی دارد ؟!

آیا ماهم مثل هندیها قیم لازم داریم حال آنکه ایران همواره دارای تاریخ مشعشعی بوده ودرقرون مظلمه قدیمه ووسطی که سرتاسر اروپای شمادربحرجهالت وتوحش غوطه ور بود مملکت مایکی ازآبادترین ممالك دنیا وملت نجیب ایران ازملل متمدنه عالم شمرده میشد .

اکنون هم ، که دولت ما رو بضعف گذارده باز ایرانی نجابت و اصالت فطری خودرا از کف نداده وبوسیله هوش سرشار وادبیات جهانگیر خود بعالم انسانیت خدمت کرده ومیکند وبهیچ اسم ورسم قیم ودلسوز لازم ندارد. اما راجع بشخص من شما یکجا اظهار میدارید که من چندین سال است کوس مخالفت دولت بریتانیا را کوفته‌ام جای بسی حیرت است که بلافاصله میگوئید «شما بتحریك واصموص آلمانی اینکارها را میکنید» عجبا ! این تناقض کلام را چگونه اصلاح میکنید ودرسال ۱۳۲۸ که من در شیراز بوظیفه وطن‌دوستی خودعمل میکردم واصموص آلمانی کجابود؟ مسیو واصموص آلمانی ، مسترچیك انگلیسی ، مسیو نوز بلجیکی و ومسیو دوبلفور فرانسوی همه درنظر من یکسان هستندوجز اجنبی چیزی نیستند . وتنها فرقی که بین آلمانها وشما هست اینستکه چون آنها بما نزدیك نبوده‌اند تاکنون درصدد آزارما برنیامده اند و الا مصالح تمام شما بالمآل مخالف مصالح وطن منست .

دراینجا حاج محمد حسین کلام سیدمهدی راقطع کرده گفت:

« نسبت بصاحب توهین میکنی ! هیچوقت اینهائی راکه اسم بردی مثل صاحب خودمان نیستند »

سید مهدی : خفه‌شو ، مردکهٔ احمق متملق ، صاحب برای تو است نه برای من . وتو بین او ودیگر احنبیان تفاوت میگذاری که گاهگاهی در ازای جاسوسی اجازهٔ ورود چند ظرف برنج وگندم از هندوستان بگیری .

حاج محمد حسین بااوقات تلخ ازصندلی بلند شد که برود ضمناً

گفت : اگر محض خاطر صاحب نبود ودرحضور اوجسارت نمیشدبتو معلوم میکردم که مردکه واحمق کیست ، افسوس کـه حرمت ویس قونسول صاحب مانع ازتنبیه تواست •

سیدمهدی : مثلا چکارمیکردی ؟ ممکن است ازآقایان خواهش کنی که مرابداربزنند •

حاج محمد حسین خواست برود • مسترچیك گفت:

حاجی نفرمائید ، اینجوان مغرور ودیوانه است ! چهارروزکه درمحبس ماند عاقل میشود برای این توهینی که بشماکرد سفارش میکنم ده‌روز بـرمدت‌حبس او که‌شش‌ماه‌است بیفزایند !

حاج محمدحسین بابغض‌وکینه سرشاری نشست •

مسترچیك · خوب‌آقاسیدمهدی این‌مطالب که‌اظهار داشتیدتمام بی‌معنی‌وخالی ازفایده بود ' درموردمکتوبی که‌بقوام‌الملك نوشته‌بودید چه‌میگوئید ؟

سیدمهدی : گفتم که آنخط رامن نوشته‌ام اماراجع‌بانگلیس چیزی‌درآن نیست •

عجب ! منکر محسوسات میشوید ، (مکتوب رادر دست‌گرفت) شما در این مراسله تـا توانسته ایـد قـوام‌الملك را بخصومت بـا ما تحریك کرده‌اید •

سیدمهدی · بخصومت باشما تحریك نکردم ، چون ازاو مایوس بودم ' ومیدانستم که‌هیچوقت باشما مخالف‌نمیشود ، تنها اورا ازدوستی واطاعت شمامنع و نصیحت کردم • قوام الملك یکی‌از بزرگان وطن

من بود که به پشتیبانی وشاید اشاره شما بانظام السلطنه که از مامورین وطن پرست دولت من بود جنك میکرد من مکتوبی باو نوشته و کتاب «دام صیادان یاعبرت ایرانیان» راکه موضوع آن مظالم دولت بریتانیا نسبت بهندیهاست برای او فرستادم ودر مکتوب خود نوشتم که از دوستی با انگلیسها دست بکش و آلت دست آنها مشو · زیرا که میترسم آخرالامر آنها در فارس نفوذ کامل پیدا کنند ودر آنصورت صاحبان تمول واقتدار مثل تورا نابود سازند · ازمن خاك نشین این نصیحت را بشنو وبا اجنبی مؤالف وبا یاران مخالف مباش آیاتصدیق نمیکنید که من حق داشته ام بیکنفر ازهموطنان خود اینطور اندرز دهم ؟

من بوظیفه طبیعی خود عمل کرده ام وهیچ اهمیت نمیدهم که شما گفتار و کردار مرا بمیل خود تعبیر و تفسیر نموده و باشد مجازاتها عقوبت کنید · خود دانید هر کار میخواهید بکنید · عجالة در دست شما اسیرم او بقول خودتان «موش در تله گیر کرده» یاشیر در قفس گرفتار شده شیر یاموش هرچه، هستم ، هستم بیش ازاین هم حرف نمیزنم واگر مرا بکشید دیگر یك کلمه نخواهم گفت ·

نایب قونسول پس از شنیدن این جملات ابرو رادرهم کشیده وزنك کوچکی راکه روی میز بود نواخت فورا پیشخدمتی داخل شد

نایب قونسول (به پیشخدمت) بگوئید رئیس نظمیه بیاید

چند دقیقه بعد سروکله رئیس نظمیه پیداشد درحالیکه لب زیرین او ازتنباکوی جدیدی متورم شده بود وچون اطاق «ویس قونسول صاحب» جای انداختن تف نبود ناچار آب دهان تلخ وتیزخودرا فرومیبرد و باین

بدبختی صبر کرده دندان بجگر میفشرد !

مستر چیك (خطاب برئیس نظمیه) آقاسید مهدی را بمحبس نظمیه ببرید وخوب محافظت کنید • ازحیث غذا نگذارید باو بد بگذرد اما قلم و کاغذ باو ندهید • کتاب بخواهد مانعی ندارد •

رئیس نظمیه پیش آمده سیدمهدی گفت:

بیائید برویم وازاینکه بالاخره سیدمهدی راتحت نظر خود محبوس میدید قلباً مسرور بود زیراکه هنوز سر وگلوی او درد میکرد !

حاج محمد حسین (باصدائی که دلالت برکمال شقاوت وکینه او میکرد) بطریق استهزاء گفت :

« آقا سید مهدی تشریف میبرید ! فی امان الله ! اگر خدا بخواهد چهار روز که آنجا (محبس) ماندی عاقل میشوی آنوقت خواهی دانست که صاحب ومن خیر تورا میخواهیم !! این احرار بازیها ومن وطن‌پرستم اوخائن است چه فایده دارد ! حیف نباشد آدم عاقل خودش را برای این موهومات ومزخرفات درزحمت بیندازد ! حالا بروحبس چند روز دیگر که عاقل شدی ودست ازوطنخواهی ودمکرات بازی و احرار ساری برداشتی خودم میآیم خدمت ویس‌قونسول صاحب شفاعت کرده ازحبس بیرونت میآورم » (۱)

سیدمهدی که ازجا بلندشده ودر کار خروج ازاطاق بود مهملات

(۱) دراینجا سعی شده که تااندازه ای عبارات وکلمات‌را بروفق محاورهٔ بوشهریها مخصوصاً حاج محمد حسین مذکور بنویسد •

اورا که‌شنید رورا برگردانیده‌وباغیظ تمام گفت :

تو ... میخوری که‌مراشفاعت میکنی ، یك‌ساعت‌پیش باربابت گفتم اکنون هم بخودت میگویم که‌مرك برای من‌هزاران بارازشفاعت مثل توبهتر وشیرین تراست !

این گفته ودیگر منتظرجواب نمانده باحاج یوسف از پله های عمارت پائین آمده ودر اولین کوچه دست چپ داخل شدند . محبس نطمیه دراین جا بود هردو بحیاط محبس وارد شدند و رئیس نظمیه درزندانی راگشوده سید مهدی راداخل ودررا قفل کرده وکلیدآن را بزندانبان سپرده از حیاط خارج شد .

● (فصل هشتم) ●

«(اتحاد دلیران)»

بیست ودوروز ازحادثه‌مذکور گذشته بود ● رئیسعلی دریکی از ازاطاقهای خانه خودنشسته ودرحالیکه مشغول‌اصلاح تفنك خود بود با خالوحسین صحبت میداشت ●

ناگاه یکنفر تفنگچی دلواری وارد اطاق شده ومکتوبی بدست او داد ● رئیسعلی مکتوب را مطالعه‌وروا بتفنگچی کرده گفت:

اینرا چه‌کس آورده ؟

یکنفر ازاهالی اهرم ●

اینجاست یارفت؟

هنوز نرفته ومنتظر جواب است ●

بسیارخوب بگو بیاید ●

تفنگچی حسب‌الامر رفته وقاصدرا وارد اطاق کرد ●

رئیسعلی : باهرم مراجعت کرده‌ازقول‌من بزائر خضرخان وشیخ حسین خان بگوئید،زودی خدمت‌شما خواهم‌رسید ●

قاصد بچشم ، واز اطاق خارج شده براسب خود سوار وبجانب اهرم رهسپار گشت●

پس ازرفتن قاصد رئیسعلی رورا بخالوحسین کرده گفت :

خالو کار مابهتر شد شیخ وزائر ویك دو نفر از خوانین دشتی باهم متحد شده اندکه درمقابل دشمن ایستادگی کنند مارا هم دعوت باتحاد کرده اند•

خالوحسین شماهم باهرم میروید وبا آنها متفق میشوید ؟

رئیسعلی البته من باکمال اشتیاق رفته ودست اتحاد بآنها خواهم داد مگرشما غیراز این عقیده دارید ؟

خالوحسین هرطور شما صلاح بدانید عین صواب است ، میدانید که من تشنه خون دشمان هستم ومیل دارم که ازهر راهی بتوانم باآنها دست وپنجه نرم کنم دردلوار نباشد دراهرم باشد چه تفاوت میکند پس برخیزید که هرچه زودتر برویم •

هر دو برخاسته ازاطاق وحیاط خارج شدند و نزدیك تفنگچیان که رسیدند رئیسعلی گفت .

فرزندان من ! ازقرارخبری که الان ازاهرم رسیده شیخ حسینخان وزائرخضرخان برای دفاع ازوطن وستیز بادشمن متحد شده‌اند وزائر خضرخان مکتوبی نگاشته مارانیز دعوت کرده که رفته با آنهادست اتحاد دهیم ، من وخالوحسین تصمیم قطعی گرفته ایم که الساعه باهرم رویم والبته شمارا هم خواهیم برد•فقط یکعده ده نفری ازشمارا دراینجا برای محافظت زنان وکودکان ومدافعه دربرابر دشمنان میگذاریم. نودنفر بقیه باید باما بیایند زیرا که بعدها ازطرف خشکی وتنگك باخصم طرف خواهیم شد

تفنگچیها (همه باهم) فرمایش خان از دل وجان قبول است

وهمه در فرمانبرداری حاضریم وبهر نقطه‌ای که‌امر بدهید خواهیم آمد

رئیسعلی : مرحبافرزندان رشیدمن ، امیدوارم که‌جهدوکوشش شما کمتراز برادران اهرمی وچاه‌کوتاهی مانباشد ومرا نزد آنان روسفید کنید وباتفاق دماراز روزگار دشمن برآرید اکنون ده نفری برای توقف دراینجا داوطلب شودو سایرین بامن بیایند ٭

دراین وقت ده‌نفر باکراهت وهم‌وغم‌فراوان ازمیان یاران بیرون آمده وگفتند مامیمانیم . علت‌افسردگی آنهادوری ازرفقا وعدم‌حضور درمیدان جنك بود ٭

رئیسعلی وخالوحسین براسب سوار شده و حرکت کردند ، نود نفر تفنگچی نیز خندان وبذله‌گویان ازعقب‌آنها روانه شدند فاصله‌بین دلوارو اهرم چهارفرسخ‌است‌ورفقای‌ماکه‌بامدادان حرکت کرده بودند قبل ازظهر وارد اهرم شدند اهرم که مرکز تنگستان و محل توقف زائر خضرخان بودقریه‌ایست‌دارای‌هزاردرب‌خانه‌که تمام ازگل وکمی گچ بناشده وخانه زائر خضرخان قلعه مانندی بودکه روی تل بزرگی بنیاد واین قلعه درکمال استحکام وباسنك‌وگچ ساخته شده تمام لوازم زندگانی وایستادگی درمقابل دشمن درقلعه مذکور موجود بود .

هنگامی‌که‌رئیسعلی ومتابعین‌او ازدلوارعزیمت کردند زائرخضرخان وشیخ حسینخان درخانه مذکورنشسته ومشغول‌صحبت بودند

آقا میرزاعلی کازرونی (۱) سید محمددکتر - محمد رضادریسی

(۱) ایشان‌اکنون که‌سال ۱۳۱۰ است نماینده بندر عباس‌درمجلس شورای ملی ومقیم طهران هستند٭

مدیرروزنامه اصلاح (۱) نیز که‌ازبوشهرفرار کرده وباهرم پناهنده شده در آنجا بودند

واصموص آلمانی قونسول سابق آلمان درشیراز نیزدراهرم بود مشارالیه پس ازآنکه ازانگلیسها فرارکرده ومدتی درکوه‌ودشت‌متواری وبین بوشپروشیراز سرگردان بود بالاخره گذاراو بـبندر ریك افتاد و حیدرخان حیات‌داودی (۲) که‌ضابط آنجا وباانگلیسها دوست صمیمی بود باشاره انگلیسها قصد گرفتاری او کرد ولی واصموص که سخت تیزهوش است خودراازچنك‌اونجات داده‌وبه‌تنگستانیان پیوسته بود در حالیکه یك‌دینار نداشت وتمام مخارج اوبعهدهٔ زائرخضر خان بود حتی مبلغی هم پول‌نقد از زائر خضرخان‌وشیخ حسینخان بعنوان قرض گرفته وقول داده‌بود که‌پس ازوصول وجه ازآلمان بپردازد .

واصموص‌پس ازآنکه در تحت حمایت خوانین تنگستانی قرار گرفت فوراً تغییر لباس داده خودرا کاملا ملبس بلباس‌وکلاه‌ایرانی‌نموده ودرکارها طرف مشورت‌خوانین واقعشده بود .

این‌چند نفر راکه‌اسم بردیم درقلعه نشسته وراجع بـه آمدن رئیسعلی وخالوحسین وکیفیت حملهٔ بدشمن گفتگو داشتند .

زائرخضرخان میگفت :

---

(۱) دریس: دهی‌است در نزدیکی کازرون٠ محمد رضاروزنامه اصلاح رادربوشهر مینوشت ٠

(۲) حیدرخان هنوز درقید حیوة وگمانی السابق‌ضابط بندر ریك وجزیره خارك وبندر دیلم است ٠

بعقیده شما رئیسعلی خواهش مارا میپذیرد یارد میکند ؟

شیخ حسینخان : من یقین دارم بمجرد اینکه مکتوب باو برسد این پیشنهادرا قبول کرده وشخصا میآید که‌دست اتحاد بماداده باشد •



میرزا علی کازرونی لسان‌الملله در ایام وکالت مجلس

زائر خضرخان بعید نیست . چون مشارالیه البته موقع باریك امروزی رادرك کرده ومیداند درچنین موقعی که قشون دشمن ازستارگان آسمان سبق میبرد هرقدر شجاعت و مردانگی داشته باشد باصد نفر تفنگچی نمیتواند باآنها جنگیده وتاآخر موفق ومنصور بماند پس‌اوو

ما نـاگزیر از اتحاد هستیم و باید بپشتیبانی یکـدیگر شروع بمبارزه باخصم کنیم •

دو نفری در این گفتگو بودند که سواری از دورپیداشدوطولی کشید که بقلعه نزدیك شده از اسب فرود آمده ودر قلعه راکوبید

دربازگشت وقاصد پیغام شفاهی رئیسعلی را ابلاغ نمود •متحدین واحرار همه مسرور شدند •

شیخ حسینخان گفت :

من یقین دارم که خودش هم بزودی وارد میشود و پس از ورود او باید برای جنك فردا مهیا شویم جون از قرار خبری که از بوشهر دارم حضرات بتازگی چهار هزار نفر قشون تحت فرماندهی یك نفر صاحبمنصب کـه درجه سرتیپی (۱) دارد و میگویند فاتح بصره بوده پیاده کرده اند .

زائـر خضرخان پرسید شما ایـن خبر را از کجا وبچه وسیله تحصیل کرده‌اید ؟

من ابراهیم خان دشتی (۲) رابرای کسب اخبار ببوشهر فرستاده

(۱) صاحبمنصب انگلیسی کـه درفوق اشاره شده وبالاخره درجنك با تنگستانی ها کشته شد ازقرار اظهار تنگستانیان درجه سرتیپی « جنرالی » را داشته ولی‌چون حضور یکنفر سرتیپ درمیدان جنك برخلاف قانون نظام است نگارنده از مطلعین تحقیقات لازمه نموده ومعلوم شدکه فقید مذکور درجه یاوری را داشته ویکی‌از فاتحین‌بصره بوده

(۲) میرزا ابراهیم خان دشتی متخلص به « صدیق » مامور ومخبر

بودم ، مشارالیه دوساعت قبل آمده واین مطلب را اظهار میداشت علاوه میگفت حضرات لوازم راه آهن وارد کرده و قصد دارند از بوشهر به برازجان را راه آهن بکشند • ازآنطرف آقاشیخ جعفر مجتهد محلاتی (۱) مقیم شیراز اهالی فارس رابنام جهاد برای جنك باانگلیسها دعوت نموده ویکعده راباخود همراه کرده عنقریب عازم برازجان میگردد .

انگلیسها قصددارند همین یك‌دوروز بوشهررا تخلیه کنند ودولت ایران مثل همیشه احمدخان دریابیگی رانامزد حکومت‌بنادر کرده‌است که‌اوهم باآقاشیخ جعفر به‌برازجان خواهد آمدوهمینکه بوشهرتخلیه شد ازبرازجان ببوشهر وآمده دارالحکومه‌را تحویل میگیرد .

تنگستانیان ودشتیان‌دربوشهر وجوانی‌غیرتمند ووطن دوست بود ودر ادبیات عربی وفارسی یدطولائی داشت • پس از تخلیه بوشهر ببوشهر آمده‌وبر حسب صوابدیدآقاخلیل‌وآقا محمودپوررضا موسسین‌مدرسهٔ«دبستان‌فردوسی» سمت ناظمی مدرسهٔ مزبورا یافت • بانگارنده کمال‌محبت والفت‌را داشت افسوس که درجوانی‌درسال ۱۳٤۲ دربوشهر بمرض‌مطبقه درگذشت • تاریخ وفاتش را آقامحمد جواد کمیانی شاعرشیرازی‌برحسب تقاضای‌من‌سروده و ماده تاریخ اینست : رفت ازاین دار فنا ابراهیم •

(۱) حضرت آقـا شیخ جعفر مجتهد محلاتی ساکن شیراز از فحول علماء ومجتهدین جامع الشرائط فارس‌هستند که‌همواره برحسب وظیفه‌دینی و وطن دوستی که‌دارند باعود اجنبیان درجنوب مخالف بوده و بحمدالله هنوز درقید حیوة هستند •

حاشیه جدید • مشارالیه بسال ۱۳۱۵ درشیراز برحمت ایزدی پیوست -

زائرخضر خان گفت :

عجب معقول شما اطلاعات خوبی دارید ، این ابراهیم خان شما معلوم میشود آدم هوشیار وفهمیده ایست اما تخلیه بوشهر و نشستن دریابیگی بجای « میجر تریور » تغییری درمسلك وروش ما نمی‌دهد ما میدانیم که دریابیگی و امثال او این ایام جز آلت دست حضرات چیزی نبوده و وجود و عدمشان مساوی است . منتهی حضرات نیرنك تازه بکار برده وباینترتیب میخواهند بصورت بوشهر رابتصرف مامور ایران داده ودر معنی ونفس الامر خویشتن فرمانفرمائی کنند ! گویا مصلحت روز چنین اقتضا کرده باشدچون میبینند امروز امرونهی وحال واستقبال‌در دست خودشان است پس‌داعی ندارد که با افراشتن بیرق خود بسرفراز امیریه خویش‌را بدنام کنند !

شیخ حسینخان : حق همین است ، ماطفل ابجدخان نیستیم که باین تظاهرات‌وحیله‌های سیاسی دولت بریتانیا فریب بخوریم ، و خودرا کنار کشیم که آقایان برحسب ظاهر از بوشهر دست بکشند و باطناً شیراز راهم تصرف کنند . قرارما همان‌است که‌داده‌ایم‌وباید جنك کنیم تاشاهد مرادرا درآغوش کشیم یاکشته شویم .

دراینموقع ازبیرون عمارت صدای هیاهو برخاست ، خوانین که نزدیك پنجره نشسته وبیرون‌را تماشا میکردند دیدند رئیسعلی و خالو حسین وقریب یکصدنفر تفنگچی بقلعه نزدیك میشوند پس تمام برخاسته و باستقبال ازپلکان عمارت سرازیرشد ، وخارج قلعه منتظر ورود آنان ایستادند .

رئیسعلی دیده میشدکه بالبی خندان اسب رانده پیش میآید. نزدیك خوانین که رسید پیاده شده باآنها مصافحه ومعانقه کرد. سپس همگی ازپله‌های قلعه بالا رفته دریکی ازاطاقها نشستند ولحظه‌ای چند بسکوت گذشت آنگاه رئیسعلی قفل‌سکوت را شکسته چنین گفت:

یاران عزیز! مرا طلبیده بودیدکه برای جانفشانی در راه وطن باشما همدست شوم، اینك باهتابعین‌خود دراتحاد باشما وخدمتگزاری نسبت باین‌آب وخاك حاضرم وهرقسم‌مصلحت بدانید من ایرادی‌ندارم وآنچه‌را امر کنید فرمانبردارم، اگر لازم است‌سوگند یادکنم که‌شخصاً تا رمق دربدن دارم ازمعاونت واتفاق شما دست نکشم وگرد تنهائی و انفراد نگردم.

حضار همگی یکزبان‌گفتند: قول دلاوری چون شما کافی‌است و بسوگند حاجتی نیست.

البته این‌مسئله طبیعی است که توافق عقیده ومسلك اشخاص را بیکدیگر نزدیك میکند وامروز بین ما همه توافق مسلکی بطور اتم موجود و علل اقتراب فراهم است. در اینصورت بایستی دست بدست یکدیگر داهیم‌تا بتوانیم درمقابل خصم قوی‌پنجه ایستادگی نمائیم.

رئیسعلی: از بوشهر بمن نوشته بودند که حضرات قصد دارند همین ایام بوشهر را ترك‌گویند. دریابیگی نامزد حکومت بنادر شده، نمیدانم این‌مسئله حقیقت دارد یا نه؟ همینقدر میدانم که در صورت صحت خبر اینهم نیرنك تازه ایست که حضرات بکار برده وقصد دارند بدینوسیله مارا ازخیال مقاومت ومدافعه منصرف سازند. ولی هیهات

که بعد ازاین مدت تجربه وامتحان بعملیات این دولت پی نبرده باشیم واز افکار مقدس خود دست برداریم آقایان اریك طرف نیت تخلیه بوشهررا کرده‌اند وازطرف دیگرعدهٔزیادی نظامی آورده‌اندوخیال جنك رادارند میگویند فرمانده قشون آنها یکنفر صاحبمنصب انگلیسی است که عراق عرب رافتح کرده‌است !

کلام رئیسعلی که باینجا رسید قدری هندوانه آوردند و حضار شروع بخوردن کردند ضمناً مذاکرات جریان داشت و هرکس راجع بتدابیر دشمن ، تخلیه بوشهر ، آمدن آقا شیخ جعفر ، واز این قبیل اظهار رأی وعقیده میکرد . ناگاه یکنفر بوشهری که لنك حمام قرمز رنگی بجای عمامه برسر و لنکی هم بجای شلوار برکمر بسته و پیراهنی بلند وجلتقه پوشیده بود داخل اطاق شده مکتوبی را ازجیب جلتقه بیرون آورده بدست رئیسلی داد .

رئیسعلی نامه را مطالعه کرده پرسید شما چوقت از بوشهرحرکت کرده‌اید ؟

بوشهری : دیروزباالاغ آمده‌ام وبتصور اینکه دردلوار تشریف دارید اول بآنجا رفتم ، گفتند الساعه باهرم رفتند منهم اینجا آمدم

رئیسعلی: خوب بوشهر چه‌خبر بود ؟

اهالی زمزمه میکردندکه انگلیسها فردابوشهر را تخلیه میکنند ودریابیگی که دربرازجان است حاکم بوشهر شده فردا خواهدآمد

بسیارخوب . آقا سیدمهدی هنوز درزندان است ؟

آری اما حاج محمدعلی دهدشتی پدر او وعده داده است که

پس از تخلیه بوشهر و آمدن دریابیگی وساطت کرده اورا مستخلص نماید
رئیسعلی (باخود) قبل از ورود دریابیگی و وساطت حاج محمدعلی
من باید اورا نجات دهم ، اما چکنم که جنك در پیش است وموقع



میرزا احمدخان دریابیگی

بس خطرناك . (بعد با صدای رسا ببوشهری) شما بعجله بروید بوشهر
وهرطور است سیدمهدی را در محبس ملاقات نموده از قول من سلام
رسانیده بگوئید :

بزودی شخصاً برای استخلاص شما ببوشهر خواهم آمد آسوده خاطر بوده از هیچچیز نهراسید.

آنگاه مکتوب بوشهر را بآواز برای حضار قرائت کرد نوشته بود :

« آقای رئیسعلی خان مدتی‌است که آقاسید مهدی گرفتار و در محبس نظمیه باسختی میگذراند ؛ قبل از گرفتاری بمن‌سپرده بود که اگر حبس شود بشما اطلاع‌دهم متأسفانه تاکنون قاصد امینی که این‌مکتوب را سالماً بشما برساند نیافته بودم الحال که محمد سقا عازم دلوار بود وازاو اطمینان‌کامل حاصل قضیه را اطلاع دادم‌که درصورت امکان در صدد رهائی مشارالیه برآئید .

اوضاع بوشهر مثل سابق است جز اینکه اشتهار دارد حضرات قصد تخلیه بوشهر را دارند وازحالا شاهزاده سلیمان میرزا رئیس مالیه که‌از دوستان‌حضرات است بجنب‌وجوش افتاده‌شایدبتواندنامزدحکومت بنادر شود ولی تصور نمیرود که حتی دوستان اوهم باین‌امرراضی‌باشند. شنیده میشود که دریابیگی درر کاب آقاشیخ جعفر مجتهد بنام جهاد با کفار ببرازجان آمده‌ولی مسلم است که دریابیگی مجاهد پاك‌اعتقادی نیست وغرض او از آمدن براز جان نزدیك شدن ببوشهر است بلکه بتواندباردیگرحکمران شود،حضرات عده‌زیادی‌راکه‌شاید ازچهارهزار نفر متجاوز باشد روزگذشته ازکشتی پیاده‌کرده وبعمارت بهمنی رفتند يك‌عده هم قرب‌کاروانسرای شکری ودراطراف جبری وظلم‌آباد سکني کرده‌اند. احتمال کلي میرود که امروز یا فردا مهیای حمله به

نگستان شوند. البته درکارها هوشیارودقیق باشیدکه این بارکارمشکل است وحمله سخت خواهندکرد. باقی خدایار ویاور شما باد

رئیسعلی پس ازخواندن مکتوب رو را بزائر خضرخان و شیخ حسینخان کرده گفت :

من مجبورم برای رهانیدن سید مهدی که از دوستان صمیمی و جوانان وطن دوست است ببوشهر بروم. ازآن طرف هم چون احتمال میرود این یك دوروز دشمن حمله سختی بماکند میل ندارم شمارا ترك گویم متحیرم که چه بایدکرد ؟

زائرخضرخان: البته نجات سیدمهدی واجب است ، ولی آیا شما یکه و تنها بوشهر خواهید رفت ؟ ! منکه صلاح نمیدانم چون ممکن است در مخاطره بیفتید. فرضاً خطری پیش نیاید شما چگونه او را از محبس نجات خواهیدداد . درصورتیکه محبس نظمیه پهلوی دارالحکومه واقعشده ومستحفظ زیاد دارد. آنچه بنظر من میرسد اینستکه شماچند روز دیگر تأمل کنید تاحضرات بوشهر را تخلیه نمایند و دریا بیگی یا هرکس دیگر حکمران شودمن یقین دارم که حاج محمدعلی همانطورکه قول داده وساطت میکند واورانجات میدهد چون حاج مذکور آدمی متدین وپابند قول است همینکه خبررهائی اوبشمارسید ممکن است خودتان رفته واورا باهرم بیاورید .

رئیسعلی قدری فکرکرده گفت :

رفتن بوشهر وفرارادادن سیدمهدی رااززندان امری سهل میدانم وازاین حیث اندیشه ندارم ولی فکرمن همه باین نکته مشغول است مبادادر

این دوسه روزه من میروم حضرات بتنگستان حمله کنند و من در میدان جنك حاضر نباشم اینستکه موجب پیشنهاد شما رفتار ودوروز صبر میکنم ببینم چه پیش میآید .

(فصل نهم)

نجات از محبس - عبور از میان صفوف اعداء

روز چهارشنبه بیست وششم ماه ذیقعده ۱۳۳۳ است . دو روز است انگلیسها بوشهر راتخلیه کرده اند واحمدخان دریابیگی ازطرف دولت ایران بحکمرانی بنادرمنصوب شده و دارالحکومه را از آنها تحویل گرفته ولی اوضاع بوشهر بادو روز قبل که بیرق انگلیسی برفراز امیریه افراشته شده بود تفاوت نکرده ،

رئیس نظیمه ، عدلیه ، مالیه همه همان اشخاص سابق هستند که انگلیسها نصب کرده بودند

ادارهٔ عدلیه منحل شده ورئیس آن بطهران رفته ، حتی کارگزاری هم باقی نیست ومسعود السلطان برادر موقرالدوله کارگزار سابق شیراز رفته است وانگلیسها اداره رامنحل کرده اند ،

احمدخان دریابیگی اول بار درسال ۱۳۱۰ بنام فرماندهی کشتی

جنگی پوسیدهٔ «پرس پلیس» ببوشهر آمده ودر سال ۱۳۱۴ حکمران بنادرشده‌ولی بعدازچندی معزول گشته‌وبطهران رفت تابار دوم وسوم حکمران بنادر شد • دریا بیگی اگرچه بعضی صفات غیر مستحسنه داشت اما صرف نظرازآن صفات رویهمرفته برای بنادر حکمران بدی نبود. وازجمله آثار خوب مشار الیه بنای مدرسه سعادت بوشهر است که‌در سال ۱۳۱۷ تاسیس کرده وبزودی بهترین مدارس جنوب ایران شد ومحصلین دانا ازاین مدرسه خارج شدند •

اما اینمرتبه که‌آخرین‌بارحکومت اواست دریابیگی دیگرپیرشده و آن شهامت وشجاعت سابق راکه درمقابل انگلیسهااتخاذ کرده بود فاقد گردیده وکاملا مطیع صرف وآلت دست حضرات گشته . هرچه میگویند میکنند ! بلکه کارهارا اول جنرال قونسول انجام میدهد از بعداگر میل کرد باو خبر میدهد ! مایل نشدکه هیچ !

اینست اوضاع بوشهر درتاریخ ۲۶ ذیقعده که‌فصل‌نهم کتاب ما شروع میشود •

در همین روز دو ساعت قبل از ظهر پیرمردی که سن او از پنجاه تجاوز کرده وازطرز رفتار ولباس اومعلوم میشد که ازطبقه‌تجار ومحترمین بوشهر است باوقار تمام درحالی که یك نفر مستخدم بفاصله چهارقدم ازعقب‌سراو میرفت جادهٔ کنار دریا را گرفته از بانکشاهی و عمارت حاج میرزا غلامحسین کازرونی ، خانه حاج محمدباقر بهبهانی ومحلهٔ کلیمیها عبور کرده بدر امیریه که‌رسید مکثی نمود وپس ازآنکه سبحهٔ ازجیب بیرون آورده استخاره کردوخوب آمد ازدربزرك‌امیریه

درحالیکه آژان مستحفظ باوسلام میداد داخل‌شده بطرف‌راست پیچید ازپله‌ها بالارفت درایوان اندکی توقف کردتا پیشخدمت خبرورودااورا بحکمران بدهد ، طولی نکشید که پیشخدمت ازاطاق بیرون آمده با کمال احترام گفت بفرمائید .



زائر خضرخان امیر اسلام

تاجرمذکور باطاق وارد شد و همینکه دریابیگی دیده اش باو افتاد برای‌احترام‌ازصندلی‌برخاسته‌وتعارف کرده گفت :

جناب حاج محمد علی امروز سعادت بمن روی کرده که سرافراز فرموده اید از شخصی مثل حضرت عالی منتظر بودم که پس از ورود بنده را دیدن فرمائید اما نمیدانم فرمایشی هم دارید یا مطلق صفت غریب نوازی شما را بدینجا کشانیده است ؟

مخاطب که حاج محمدعلی شیرازی مشهور بدهدشتی واز تجار متدین و درستکار بوشهر بود تبسمی کرده گفت غرض از تصدیع اولا زیارت وجود مبارك بوده ثانیا مختصر خواهشی دارم و برای شفاعت آمده ام اگر قول میدهید که تمنای مرا باجابت مقرون فرمائید تا مطلب خود را عرض کنم و الا از آن ذکری ننمایم •

دریابیگی ـ البته اگر اجابت تقاضای شما از عهده بنده خارج نباشد باکمال میل برای استماع واطاعت امرعالی حاضرم •

حاج محمد علی . خواهش بنده مشکل نیست و همینقدر مایل باشید میتوانید مجری دارید •

دریابیگی .در اینصورت برای شنیدن فرمایشهای سرکار حاضر هستم

حاج محمد علی . البته مسبوق هستید که سیدمهدی بهبهانی را مدتیست حضرات حبس کرده اندواین جوان پدر ومادر مسنی دارد که اعاشه آنها بعهده اوست وازوقتی که پسرشان حبس شده اینها سخت درعسرت افتاده اند ؛ اکنون که اوضاع تغییر کرده حضرت عالی باید باینگونه امور بپردازید وازانگلیسها استخلاص اورا بخواهید البته آنها از انجام این مختصر تقاضای شما مضایقه نخواهند کرد از بس پدر پیر او بمن توسل جسته وعجز ولابه کرده ناچار نزد شما آمده واستدعا

دارم که مرا مایوس نکنید •

دریابیگی : خودتان بخوبی ازاوضاع اطلاع دارید ولازم نیست کهمن توضیح واضحات بدهم همینقدر بدانید کهمن ازخود اختیاری ندارم ازقرار معلوم سید مهدی هم بااینها خیلی مخالفت کرده واز او کینه فراوانی در دل دارند ؛ معذلك من برای خاطر شما امروز باحضرات مذاکره میکنم وامیدوارم کهبی نتیجه نباشد •

حاج محمدعلی کمال تشکر راازحضرت عالی دارم وازخدا میخواهم کهسید مهدی تا فردا آزاد باشد •

حاج محمد علی پس از ادای این کلمات برخاسته رسم تودیع بجا آورده و بخانه خود رفت •

فردای آن روز رئیس نظمیه درحالی کهحکمی دردست داشت بمحبس داخل شده بزندانبان اشارهای کرده درب زندان سید مهدی گشوده شده و رئیس نظمیه گفت.

آقاسید مهدی حکمران شمارا میطلبند بیائید برویم

سید مهدی ازمحبس بیرون آمده بارئیس نظمیه براه افتاد و بدارالحکومهداخل شده بالارفتهودراطاقی که حکمران نشستهبود واردشد

حاکم صندلی رانشان دادوسیدمهدی نشست

حاکم : بنابشفاعت حاجمحمدعلی ووساطتمن شما ازحبس آزاد شدهاید مشروط براینکه رفتاروگفتارگذشتهرا ترك گفته وبروید مشغول امور معاشیه خودباشید هرگاه بخواهید افعال سابق راادامهدهیدباردیگر درمحبس خواهید افتاد ودیگر بمن مربوط نخواهدبود وشاید نجاتاز

آنجا برای شما میسر نگردد .

سید مهدی : من در بوشهر توقف نخواهم کرد • وهمین فردا عازم سفر ببهبهان هستم

حکمران ـ بسیار خوب . اگر از بوشهر مسافرت کنید البته بهتر است .

سید مهدی : ازجای برخاسته و گفت :

دیگر فرمایشی نیست ؟

حکمران ـ نه

سید مهدی خداحافظی گفته از اطاق بیرون از پله ها سرازیر و بجانب خانه روانشد که پس ازاین مدت پدر ومادر خودرا زیارت کند ، ده دقیقه بعدوارد خانه شده و دست پدر ومادر مسن خودرابوسیدو چون سخت گرسنه بود مشغول صرف ناهارشد ، پس از آن روی تختخواب دراز کشید وطولی نکشید که صدای نفیرخواب اوبلند شد •

یکوقت ازصدای درخانه که بشدت میکوبیدند ازخواب بیدار شده دیده گشوده دیدهوا تاریك است وبنظر میآید که چندساعت ازشب گذشته باشد ساعت را نگاه کرد دید چهاراست تعجب کرد زیراکه تقریباً ده ساعت خوابیده بود ! دراین هنگام باز صدای دق الباب بلند شد ! سید مهدی متوحش شده سراز پنجره بیرون کرد وشخصی رادر لباس دهقانی دید که در میکوبد گفت کیست ؟

آقای سیدمهدی اینجاست ؟

الان خدمت میرسد •

پس پائین رفته‌در راگشود وهمینکه نظرش بـرآن شخص افتاد مات ومبهوت مانده خواست سخنی گویدنتوانست ! آن شخص دست بگردن اوافکنده ومعانقه کرد - سیدمهدی‌خندان گفت :

آقای‌خان! چگونه جرات کردید بوشهربیائید . ودر میان چند هـزارنفر دشمن خودراگرفتار سازید ! خـان‌که همان رئیسعلی بود خندیده گفت :

ازخارجی هزار بیك جو نمیخریم ☆ گوکوه تا بکوه منافق سپاه باش

اینکارکه اهمیت ندارد• مگرفراموش‌کرده‌ایدکه یکشب آمدیم برای تفریح اسبهای خلیل مترجم قونسلخانه‌راکه درطویله اوبودبردیم شب‌دیگر باقزاقهای روسی ساکن عمارت‌دریابیگی دست‌بگریبان شدیم (۱) امشب هم بخیال نجات تو آمده‌ام اما قدری متاسفم که دیگری پیشدستی کرده وقبلاتورا رهائی بخشیده ونگذاشته استکه‌بدینوسیله بشما خدمتی کـرده باشم . حـالا قصد دارم تورا باهرم ببرم البته حاضر هستی •

سیدمهدی گفت : پیشنهاد شمارا ازصمیم‌قلب می‌پذیرم ، چوقت بایدرفت ؟

هم اکنون ، شمالباس‌بپوشیدبیائید ومعطل‌نشوید که‌وقت‌میگذرد

(۱) قضیه آمدن رئیسعلی بوشهر و ربودن اسبهای خلیل مترجم قونسلخانه انگلیس برای تفریح‌واذیت‌بخلیل مذکورهمچنین آمدن رئیسعلی باچهارنفر تفنگچی بعمارت‌دریابیگی وزدو خورد بانظامیان روسی هردو از شاهکارهای رئیسعلی بود که‌موجب حیرت دوست‌ودشمن شد •

وقتی که میآمدم دشمنان را دیدم که بطرف تنکك میرفتند ، معلوم میشود قصد جنك دارند پس باید هرچه زودتر خودرا بمیدان جنك رسانیده و یاران راتنها نگذارم .

سید مهدی : بفرمائید چای میل کنید تا من لباس بپوشم چون توقف شما در کوچه حسنی ندارد .

رئیسعلی متابعت کرده وارد خانه شد و یك فنجان چای نوشید وسیدمهدی پدرومادر خودرا وداع گفته وآن بیچارگان رادرحال حسرت واندوه گذارده با رئیسعلی بیرون آمده ازمشرق شهر عبورکرده واز دروازه خارج شدند .

رئیسعلی دریکی ازخانه های آن حوالی وارد شده پس ازدقیقه چند افسار اسبی دردست بیرون آمده وبسید مهدی تکلیف سواری کرد سیدمهدی دید خودش قصد دارد پیاده بیاید از سواری امتناع نمود ولی فایده نبخشید ورئیسعلی بزوراورا بلندکرده براسب نشانید وخود پیاده براه افتاد ،

برای اینکه از میان صفوف دشمن عبور نکرده باشند از بیراهه میرفتند ولی در راه نظامیان هندی وصاحبمنصبان انگلیسی رامیدیدند که با توپ وتفنك وسایر آلات حرب بجانب تنکك که دردو فرسخی بوشهر است میروند رئیس علی ورفیقش ابدا اعتنانکرده وصحبت کنان پیش میرفتند، نزدیك تنگك که رسیدند ناگهان صدای غرش توپ برخاست ودرجواب فقط صدای دوتیر تفنك بگوش رسید !

عجبا ! چطور شده امشب دیگر حضرات فقط بادونفر طرف .

مخاصمه شده اند آیا پنج هزارنفر قشون وآنهمه توپ وتفنك وطیاره و بمب برای مقابله بادونفر زیاد نیست ؟! هردو دراین اندیشه بودند که غرش گلوله دیگر توپ گوش شنوندگان راکر کرد وبازدر جواب صدای ضعیف دوتیر شنیده شد ،

این بار رئیسعلی بخوبی مطلب رادرك کرده ودانست که انگلیسها فقط بادونفر تنگستانی طرف هستند! والان است که آندو را تیرباران میکنند . دیدگان او از شدت غضب سرخ شده و خواست متهورانه خودرا در میان صفوف اعداء انداخته وباآنها مقاتله کند !

سیدمهدی این مساله رادرك کرده وچون مرگ او را حتمی دید خواست دهان گشوده واورا ازاینکارخطرناك منع کند که غرش سومین گلوله توپ درفضاپیچیده وبلافاصله اسب سیدمهدی بهیجان آمده ،وحشی شده و مانند شهاب ثاقب در طرفة العین از نظر رئیسعلی غائب شد (١)

---

(١) قضیه فرار سیدمهدی ورئیسعلی ازبوشهر و سرکشی اسب نیز مانند سایرمندرجات این کتاب صورت وقوع پیدا کرده وبالاخره اسب سیدمهدی رامسافتی دور ازقشون دشمن برزمین زده ومشارالیه پس اززحمات زیاد که خودرا ماهی گیرجلوه داده ازآسیب خصم ایمن مانده باهرم رفته و از آنجا به برازجان وازبرازجان پس ازتحمل مشقات وصدمات طاقت فرسا بهبهبهان وطن اصلی خود رفته ودربهبهان بمعیت آقا سید حسن برادر آقا سید جلال مدیر روزنامه حبل المتین کلکته ازطرف وطن دوستان بهبهان ادارهٔ سانسور مراسلات برای تفتیش خطوط اجنبی و اجنبی خواهان تشکیل و بدینوسیله بخدمات ملیه خود ادامه داده . پس ازچندی دریابیگی که حکمران بوشهر

رئیسعلی بیچاره‌ازاین پیش آمد غیر مترقب مدهوش گشته وحتم کرد که اسب سیدمهدی راهلاك وگرنه‌درمیان اعداء برده‌و نابودمیکند.

پس بادل‌بریان وجگر تفتیده بنای دویدن گذاشت‌پس ازچند دقیقه‌که حواس اوبجا آمددید درقلب سیاه دشمن محصور وبه تنگك نزدیك شده درحالیکه‌اسلحه ای‌جز ده‌تیر ندارد. معذلك خودرانباخته وخویش رادرعقب نخلی که‌حائل بین او واعداء بود کشانیده و آن درخت بی‌آزارراکه‌تنها حافظ وحامی او ازکید دشمنان بود تکیه گاه قرارداده مشغول فکر کردن شد •

شده بود کتبا باو اطمینان و امان داده ببوشهر میطلبد اما بورود بوشهر برای‌مرتبه سوم اوراحبس میکند !

آقاسید مهدی آخرالامر ازاوضاع سابق وطن خود متاسف ومتاثر شده وبمصر مهاجرت کرده‌درآنجا متاهل شده اینك‌که اوضاع ایران رویه بهبودی گذارده بقصد مراجعت بوطن بایران آمده واکنون درطهران‌بسر میبرد و بهمان حرارت ومسلك قدیمی خود باقی‌است •

حاشیه‌جدید: متاسفانه بسال ۱۳۲۷ درطهران بمرض‌استسقاء درگذشت



☆(فصل دهم)☆

«(نخستین شهید راه وطن - زنده باد ایران)»

گفتیم که رئیسعلی خودرا در عقب نخلی پنهان کرده وبفکر اندر شد . گاهی تصمیم میگرفت که خودرا یکه وتنها بقلب قشون دشمن زده تاآخرین رمق جنك کند ، زمانی باخود میگفت بایدباهرم رفته و بااستعداد کافی بمدد این دونفر شجاعت پیشه که بالشکری طرف منازعه شده اند برگردم .

رئیسعلی در این خیالات بودکه دیدیك نفر صاحبمنصب انگلیسی بمصاحبت مردی ازاهالی تنگك پیش آمده وگفتگوئی دارندوهردوتا نزدیکی رئیسعلی آمده توقف کردند .

صاحبمنصب شروع بمکالمه کرد ، اگرچه آهسته حرف میزد امارئیسعلی گفتاراورا بخوبی میشنید .

صاحبمنصب : غلامحسین شماگفتید که رئیسعلی حالابازائر خضرو شیخ حسین متحدشده ودر اهرم است ؟ گویا منچنین شنیدم .

مخاطب : بله ، رئیسعلی الساعه در اهرم است وعنقریب بجنك شما خواهد آمد .

صاحبمنصب : حالاتوبارئیسعلی دشمن هستی وحاضری اورا بهر شکلی که بتوانی بقتل رسانی ؟

مخاطب : صاحب ، من برای خون رئیسعلی تشنه هستم چون جد او پسرعموی مرا کشته و من با او خون دارم ! ومدتهاست منتظر فرصت هستم که بیك گلوله اورا سرخ کنم !

صاحب منصب : مرحبا ، تومرد دلیری هستی ! من بتوقول میدهم که اگر همین روزها اورا بهروسیله که ممکن شود نابود کنی صد لیره از طرف ژنرال بتو بدهم علاوه براین دولت منهم مبلغ هنگفتی بتو خواهد داد ودر کوتی برای تو کاری معین میکنیم .

مخاطب . صاحب ! گفتم من تشنه خون او هستم . خواه شما بمن انعام بدهید خواه ندهید که همین امشب اورا خواهم کشت . الساعه میروم که خودرا باهرم رسانیده و کاراورا بسازم !

صاحب منصب عجالة این ده لیره را بگیر تابعد ازختم عمل نود لیره دیگر بیر شما بدهیم .

صاحب منصب پس ازاین کلام بطرف قشون رفت وتنگکی هم جاده اهرم را پیش گرفته رفت

رئیسعلی که تمام این مذاکره ودسیسه راشنیده بودزیرلب گفت «غلامحسین تنگکی بود که ازسابق بدون سبب بامن عداوت دارد عجب احمقی است فرضاکه جد من پسرعموی اورا کشته باشد مراچه گناه که میخواهد تلافی کند ! گنه کرد در بلخ آهنگری بشوشتر زدند گردن زرگری » . پس تبسم مخوفی کرده به آرامی ازکمینگاه بیرون آمده بلند گفت « من یقین دارم که بالاخره بدست هموطنان خود کشته میشوم ! کشته شدن اهمیت ندارد اما بدست هموطنان حقا که دشوا

است این شخص امشب درکمین من خواهد بود ، باید احتیاط کنم زیرا که میل ندارم بدست ایرانی کشته شوم. درهرصورت گویا چند ساعتی بیش ازعمر من باقی نمانده باشد • بروم هرچه زودتر خودرا بساهرم رسانیده وبرای مقابلهٔ باحضرات ومدد باین دونفر از جانب گذشته مراجعت کنم •

پس دامن قبا را بکمر استوارساخته ، ده‌تیر را گلوله گذاشته و بملایمت درحالیکه خودرا پشت نخلهـای تنگك مخفی میکرد پیش - رفت تا ازدور سیاهی چند نفررا دیدکه تل کوچکی را سنگر قرارداده مشغول تیراندازی بطرف خصم هستند•

چشم رئیسعلی هم مانند تمام اهالی آنصفحات درتاریکی خوب - میدید ازاین جهة راه را گم‌نکرده وبطرف آن عده پیش‌رفت، بفاصله صد قدمی آنهاکه رسید برای اینکه اورا بشناسند وبجای دشمن‌نگیرند دست خودرا بالابرده حرکت داد ، تفنگچی‌ها فوراً اورا شناخته و با اشاره اطمینان دادند رئیسعلی بچند خیز خودرا ازمیان گلوله‌های‌توپ وتفنگ دشمن رهانیده وبیاران ملحق شد ، دید عدهٔ آنها شش‌نفراست وبیك‌نظر سام خان فرزند شجاع زائر خضرخان و غلامحسین تنگکی دشمن خویش‌را تشخیص داد .

روورا بسام‌خان کرده گفت :

ازتیرهائی که می‌انداختید من تصورکردم دو نفر هستید اکنون می‌بینم شش نفرید -

سام‌خان گفت : ازابتدا من وجعفرخان بودیم واین‌چهارنفر چند دقیقه است که بما ملحق شده‌اند :

رئیسعلی: عجب ، شما دونفر باچه‌جرأت درمقابل پنج هزار نفر ایستادگی کرده‌اید ، باقی رفقا کجا هستند ؟

سام‌خان: چارهٔ نبود ، تا از اهرم مدد برسد مجبور بودیم گلوله های خصم رابی جواب نگذاریم ، رفقادراهرم هستند وعنقریب وارد میشوند (سام در حینکه تیرمیانداخت حرف میزد)

رئیسعلی نظرغضب آلودی به‌غلامحسین افکنده گفت .

شما کجابودید؟ واینجاچکار میکنید ؟

غلامحسین : خان من‌قصدداشتم بروم اهرم و برای خدمتگزاری خدمت شمابرسم . چون سام‌خان را دراینجا تنها وبی‌مددکاریافتم برای کمك باو توقف کردم .

رئیسعلی (باخود) ای‌بیشرف توبخیال قتل‌من باهرم میرفتی نه خدمتگزاری، پس بلند گفت :

ـ من‌و سامخان هیچکدام‌محتاج‌بمعاونت تونیستیم . بهترآنستکه به تنگك بروی و بکار خود مشغول باشی .

غلامحسین : اطاعت می‌کنم‌وازشما دور میشوم اماباهرم رفته بزائرخضرخان ملحق میشوم اومرا میشناسد وقدر خدمات مرا میداند!

رئیسعلی : ازاینجا دورشوید ، بهرجا که میخواهید بروید .

غلامحسین تفنك خودرادردست گرفته وروباهرم رفت .

پس‌ازرفتن او رئیسعلی تفصیل مصاحبهٔ اوراباصاحب منصب‌برای

سام نقل کرد، سام متعجب شده گفت خوب شدکه این خائن ازاینجا



(سام خان فرزند زائر خضرخان)

دورشد اما میترسم نزدپدرم رفته ودر آنجا مرتکب جنایتی بشود.

رئیسعلی شانه هارا حرکت داده وزمزمه کنان گفت او فقط در پی‌قتل من است وبادیگران کاری ندارد اکنون مطلب مهمتر ازآن‌در پیش داریم من‌قصد داشتم باهرم رفته متابعین خودرا بمدد شما آورم

ولی چون میگوئید آنها بزودی میرسند از رفتن اهرم منصرف شده ام اما تفنك ندارم : تکلیف‌چیست ؟ کاش تفنك این پست فطرت را گرفته بودم . بعد گفت ده‌تیر دارم وهمین کافی است‌وفورا ده‌تیررا بیرون آورده و نقاب نصب کرد بشکل تفنك کوچکی شد پس بدست گرفته و نشان رفت ،

تیری ازدهانه آن خارج گشت و یکنفر بزمین افتادو این اولین فردی از دشمن بود که‌دراین جنك کشته‌میشدزیراکه قبل‌از آن سام‌و رفیقش تمام درکارمدافعه بودند وبحمله‌وکشتار موفق نشده‌بودند .

انگلیسها همینکه یکنفررا کشته‌دیدند سخت حمله‌کردندوغرش توپ‌ونفیر تفنك‌بود که‌بشدت‌هرچه تمامتر برمیخاست‌وپاره های گلوله‌در اطراف رئیسعلی وسام برزمین میخورد ؟!

فداکاران ماهم بیکار ننشسته وباهرتیر یکنفررا معدوم‌میکردند اما پنج نفر هرقدردلیر وازجان گذشته باشند مگرتاچه مدت میتوانند درمقابل پنج‌هزارنفر ایستادگی کرده وثبات قدم بخرج دهند . جنك سخت شده‌و برای رفقای ما هنوز از اهرم مدد نرسیده ، آیاچه شده که‌نیامده اند ؟!

رئیسعلی بیش‌ازاین توقف‌درکمینگاه راجایزندانسته ،حوصله‌اش سررفته وبسام گفت :

من‌قصد دارم خودرا بصفوف دشمن زنم ومانند زنان ازاین بیش درگوشهٔ نمانم .

این گفت‌وازکمینگاه خارج‌گشته ومانند شیر شرزه یا اژدهای زخمدیده

بافواج بیشمار دشمن حمله مردانه کرد ده تیر در دست راست‌ودشنهٔ بزرگی در دست چپ گرفته میکشت و میانداخت تاگلوله های او تمام شد و ناچار ده‌تیررا بدور افکند وبادشنه مشغول‌شد . هندیان باآنکه سراپا مسلح بودند ازجلواو مانند گوسفندانی که‌ازپیش پلنك‌خون‌آشام فرار کنند میگریختند !

سام چون اینگونه شجاعت واز جان گذشتگی رادید اونیز از پشت تل بیرون آمده وبمیدان کارزار قدم گذاشت وسه‌نفر تفنگچی نیز بآنها ملحق شدند وداد مردانگی میدادند و دائم فریاد زنده باد ایران پاینده باد اسلام ازآنها بلند میشد وباهر تیر جانداری را بیجان و باهر دشنه هندوئی‌را عازم‌عالم دیگر میساختند تاعرصه براعداء تنك‌شدوچند قدم عقب نشستند . امادراین‌موقع ازتنگستانیان دونفر کشته‌شده‌وبزمین افتاده بودند ولی‌سه‌نفر هنوز پای‌برجا وصحرای تنگك‌را ازخون رنگین نموده بودندکه ازطرف اهرم‌گردی برخاست ویك عده پنجاه نفری‌که غلامحسین تنگکی پیشا پیش آنها میآمد نزدیك شده خودرا سام و رئیسعلی رسانیده‌و مشغول جنك شدند.

چشم‌رئیسعلی که‌برخسار تیره غلامحسین افتادبی اختیار برخود لرزید ومقصود اورا دانست ولی‌اعتنانکرده وسرگرم کارزاربود لباسش قطعه قطعه شده ، ودستهای اوتامرفق برهنه وخون آلود گشته تفنگی راکه اخیراازیکنفر تفنگچی گرفته بودازبس باقنداق آن برسردشمنان کوبیده قنداق‌شکسته وتفنك‌مزبور مبدل‌بپاره‌آهن بی‌مصرفی شده بود معذلك دردست‌آن‌شیراوژن خالی‌ازفایده نمانده وکردارگرز بوردستان

را انجام میداد زمانی گردن میشکست و گاهی چون قضای ناگهان برسر آنها فرودآمده ومغزسرهارا باطراف میپراکند اما دیگر رئیسعلی خسته‌وکوفته‌شده وفزون ازحد زخمهای گران یافته لحظه‌ای خود را بکنار کشید که بیارامد و تجدید قوی کرده‌از نو حمله نماید ناگهان ازعقب‌سر تیری بقفای‌اورسیده‌واورا برزمین‌زد. آری‌رئیسعلی‌دیگرخودداری نتوانست کرد گلوله‌های اجنبی‌بدوکارگر نشده ولی‌این‌تیر ربطی بآنها نداشت واز جانب آشنا آمده ' واورا ازپای در آورده بود !

هنگام افتادن بصدای‌رسا فریاد کرد:

سام ! من‌رفتم ، خداتورا نگهدار باشد . سلام‌مرا بپدرت وشیخ حسینخان برسان •

آخر این‌غلام حسین خائن مراکشت ! اگر توانستی انتقام مرا ازاو بگیر • امانه راضی نیستم ' بگذار دست روزگار اورا مجازات دهد • زنده‌باد ایران ؛

این‌گفته وجان بجان آفرین تسلیم کرد •

مشهور است‌که دراینوقت یکنفر ازصاحبمنصبان انگلیسی‌خودرا بجسد بیجان اورسانیده وباآنکه فهمیدمرده است‌ازشدت‌غیظ وعداوتی که داشت ‌باده‌تیرهفت گلوله برنعش اوزد !!

این‌بود مآل کاریکانه فرزندرشید ایران رئیسعلی خان‌دلواری‌که خودرا فدای وطن عزیز وبقای شرافت هموطنان کرد •

رئیسعلی یکنفر ایرانی تحصیل کرده ودانشمند اروپا دیده (۱) نبود ، اما ایرانی غیرتمند و فداکاری بودکه نخواست تااو زنده است

دشمنان وطن عزیزش‌را پایمال سم‌ستوران سازند -

رئیسعلی درمیدان کارزار جان‌داد در حالیکه وزراء و بزرگان آنعصر حتی شهریار آن دوره ایران در طهران مشغول عیاشی های شبانه‌روزی خود بودند ! وامثال رئیسعلی‌را یاغی وطاغی مینامیدند !!

رئیسعلی‌اگردر یکی ازممالك اروپا بود و اینطور در راه وطن جانفشانی کرده بودهرآینه‌مقبره اوزیارتگاه‌ومجسمه‌اش درتمام شهرهای مهم‌نصب شده بود . ولی‌امروز مزار رئیسعلی در قبرستان نجف گمنام افتاده وکمتر طهرانی و آذربایجانی وگیلانی هست کـه اورا بشناسد و خدماتش را تقدیس کند !

رئیسعلی ، ای شهید گمنام ، وای فراموش شدهٔ ایام ، سراز خاك تیره بردار واوضاع وطن‌را پس‌ازمرك خود نظاره کن ، پس از شهادت تودیرزمانی نکشید که‌قشون اجنبی برازجان را تصرف‌کرده و بجانب شیراز رهسپار شد ! برادران تو شیخ‌حسینخان وزائر خضرخان‌یکی‌بعد ازدیگری شهید گشتند ! •

هم مسلکان نامی تودر مقابل قشون بیشمار عدو تاب مقاومت نیاورده مغلوب‌شدند ودشمن‌شیرازراتصرف کرد ! ودرآنجا قشون «اس بی . آر -»(۱) تشکیل داد ودمار از روزگار وطن دوستان برآورد

---

(۱) مخفف جملهٔ : سوت پرشین - رفلز ومعنی آن « قشون جنوب ایران » است که‌برای سهولت «پلیس‌جنوب» میگفتند این‌قشون در تحت فرماندهی صاحبمنصبان انگلیسی وبعضی صاحبمنصبان ایرانی بدتر از اجنبی مدتی‌چندسال درفارس ونقاط دیگر برقرار بود تاآخرالامر که دست قائد توانای

رئیسعلی توزیرخاك خفتی ودشمنان‌تنگك‌راآتش زدندودلواررا باخاك یکسان کردند ؛ توحامی زنان وکودکان‌بودی و تاحیوة داشتی دشمن‌جرأت آزار آنان را نکرد، پس سرازخاك‌تیره برداروسایهٔ بلند پایه‌را برسرآنها بگستر وآتش فشانی های طیارات عدو را پاسخ گو وکودکانی راکه‌درزیر آتش بمب‌های طیارات سوخته وبرای‌خود مفری نمی بینند تسلیت وپناه ده ، افسوس ! افسوس ! که دیگر رئیسعلی وجود ندارد •

قال‌الحبیب وکیف‌لی بجوابکم — وانـا رهین جنادل و تراب
اکل‌التراب محاسنی فنسیتکم — وحجبت‌عن‌اهلی وعن‌اتراب
فعلیکم منا السلام تقطعت — عنی وعنکم خلة الاحباب

اما نه ،رئیسعلی باور مکن که مرده باشی ، چو امثال تومردان نامور نمیرند • اینك من‌نام‌تورا‌زنده جاوید کردم وترك چوشی‌نیم‌خام خویش‌را بدینجارسانیدم ، باشد،که هموطنان فاضل تو براین گفتارخام کسوت پختگی پوشند ونام نامی تورا در دیباچه دفتر وطنخواهان حقیقی نویسند .

هرگز نمیردآنکه دلش زنده‌شد بعشق ☆ ثبت است برجریده عالم‌دوام‌تو

ایران‌اعنی اعلیحضرت‌رضاشاه‌پهلوی‌آن‌بساط خیانت رادرهم پیچیدو بجای‌آن نطام جدید ایران‌رامستقرداشت ،

٠(فصل یازدهم)٠

«(شکست دشمن - قتل صاحب‌منصب قشوق)»

نعش رئیسعلی از میدان جنك خارج شده و قاتل بیشرف او فرار کرده است زائرخضرخان وشیخ‌حسین‌خان باچهار صد نفر تفنگچی بمدد سام‌خان آمده اند. طیاره‌های خصم ازهواوتوپهای اواززمین آتش‌ریزی و آتش فشانی میکنند.

شیخ‌محمدخان وشیخ‌عبدالرسول‌خان وسایر فرزندان شیخ‌حسین‌خان دادمردانگی میدهند . اما همه ازمرك رئیسعلی خونین‌دل ومهموم‌هستند وتلافی از خصم را دامن همت برکمربسته‌اند در ضمن گیرو دار شیخ عبدالرسول خان ببرادرش نزدیك شده گفت :

قصددارم طیاره خصم‌را سرنگون‌کنم!

شیخ محمد خان‌خندیده گفت :

چنین کاری مشکل است، بی‌جهت‌وقت‌را ضایع میکنی. شیخ عبدالرسول خان‌دیگردرموضوع امکان این امر اصرار نکرده وخواست ببرادر خود امکان آنرا عملا ثابت نماید . پس‌دوربین‌را ازجیب بیرون آورده بتفنك خودنصب کرد ویکی از طیارات راکه بیش‌ازباقی کروفر وجست‌وخیز داشت نشان نمود گلوله‌از دهانه تفنك خارج‌شد وبلافاصله

طیاره درنزدیکی آنها برزمین افتاده سرنگون شد .

برادران نزدیك طیاره شدند ، هوانورد انگلیسی که تیر خورده وسخت زخمی شده بود فریاد میکرد ومدد میطلبید . گلوله یکی از تفنگچیان اورا مهلت نداده و بدیار دیگرش فرستاد درآن هواپیما جزهوا نورد مذکور کسی نبود .

شیخ محمدخان برادر کهتر خودرا تحسین کرد. انگلیسها که از این حادثه سخت خشمناك شده بودند باتمام قوای خود حمله کردند حمله آنان بطوری شدید و سخت بود که وطن پرستان را قدمی چند عقب نشانید ضمنا بعلت گرمی فوق العاده هوا و نبودن آب عطش بر آنها مستولی شده و بی اندازه درزحمت افتادند آنچه مسلم است تنگستانیان درهیچیك از میدانهای جنك بدینگونه درمشقت نیفتاده بودند علت عمده سختی که دراین جنك میدیدند هماناعدم آب و تشنگی مفرط بود جانها گداخته و زبانها درکام خشك شده از آنطرف مخالفین تمام لوازم آسایش وحرب را دارا بودند نه بیم تشنگی داشتند نه ترس گرسنگی تعداد آنها ازپنج هزار بشش وهفت هزار رسیده وباز ازبوشهر برای آنها مدد میرسید هر قدر که ازهندیهای بیچاره کشته میشدند چندین برابر جای آنهارا میگرفتند جنگی بدین سختی وعظمت کمتر دیده شده وفداکاری باین پایه دیده روزگار معدودی بیش ندیده ، سخن کوتاه کنم درحینیکه تنگستانیان متدرجا عقب نشسته ، دست از جان شسته وتقریبا شکست خورده بودند صدای شیپور رجعت ، آوای شیپور مرك باری ازقشون خصم بلندشد وانگلیسان دیده میشدندکه پشت بجنك داده وفرارهمی کنند ! ایرانیان بدون اینکه

بفهمند قضیه از چه قرار و سبب گریختن آنان از چه راه است منتظر نمانده و بتعاقب آنها پرداختند ، میزدند و میکشتند و بفریاد واصموص آلمانی که آنها راز تعقیب خصم منع میکرد اعتنا نمیکردند آخرالامر واصموص خودرا بخوانین رسانید و تقاضای امر برجعت تفنگچیان کرد و گفت:

« یکی از صاحبمنصبان مهم آنها کشته شده (۱) و حضرات نعش او را میبرند، پس تعقیب آنهایش از این جائز نیست چون عنقریب ببوشهر میرسند و نزدیك شدن ببوشهر حسنی ندارد »

احرار سخنان او را شنیده دست از تعقیب کشیده مراجعت کردند.

دراین جنك از انگلیسها یکهزار و صدنفر و از تنگستانیها قریب نودنفر کشته شده بود شیخ عبدالحسینخان فرزند شیخ حسینخان نیزجزء مقتولین بود .

این جوان باندازه‌ای دلاور و رشید بود که دشمن بر مرك او تاسف خورده و مسترچیك ویس قونسول دولت انگلیس در بوشهر در مکتوبی که به‌زائرعبدالله‌خان دشتی نوشته‌و شرح‌این‌جنك را داده است (سواد این‌مکتوب‌چندسال‌قبل‌درروزنامه شفق‌سرخ‌طهران‌درج‌شده) از قتل‌او اظهار ملال مینماید!

---

(۱) صاحب‌منصب انگلیسی مذکور که کشته‌شد‌دارای درجهٔ یاوری بوده واز جملهٔ فاتحین بصره بشمارمیرفت‌دراین‌جنك‌چهارده‌نفرصاحب‌منصب انگلیسی و نیپالی کشته شدند . خالو حسین نیز در این معرکه اسیر انگلیسها گشت .

«فصل دوازدهم»

«رؤیای شیخ حسینخان»

پنجسال ارجنك مهم‌فوق گذشته است، بازچندین‌باربین انگلیسها و ایرانیان‌جنك‌سخت پیش آمده و بطورکلی ایرانیان غالب و اجنبیان مغلوب شده اند.

زائر خضر خان در اهرم، شیخ حسینخان در چاه کوتاه، دریابیگی نیز درامیریه‌خود در بوشهر نشسته باندماء ودوستان قدیمی مشغول مصاحبه‌است.

روزی که حکایت‌ماشروع میشود سه‌شنبه‌دوساعت بغروب آفتاب مانده است.

درب اطاقی که دریابیگی درآن بودباز شد و پیشخدمتی پاکت بزرگی‌راکه دارای علامت‌دولت انگلیس‌بودبدست او داد.

دریابیگی پاکت‌را گشود،وپس‌از مطالعه رنك ازرخساراو پریده بغیظ تمام‌مکتوب را روی‌میز انداخته ومشغول تفکرشد.

حاج‌سید محمدرضا که‌آنجا بودآهسته پرسیدشمارا چه‌میشود؟ مگر درنامه چه نوشته بودند؟

دریابیگی من از اینقسم حکمرانی عاجز شده‌ام! حضرات‌مرا آلت دست ومسخره خودکرده اند! هر روز دستور تازه و فرمان

جدیدی صادر میکنند! حال دیگر میخواهند مرابدنام نمایندو در انظار ملت خائن جلوه دهند!

آقای جنرال‌قونسول بمن‌امر کرده‌است که‌بچاه‌کوتاه بروم و با شیخ‌حسین‌خان که محبوب‌القلوب عموم‌است ومردم‌او را (سالار اسلام) نامیده‌اندجنك کنم واگر بتوانم‌نابودش سازم حقیقةً برای من‌که یك‌نفر ایرانی‌وخودرا وطن‌دوست‌میدانم شرم‌آور نیست‌که باشخصی‌مثل شیخ حسین‌خان‌جنك کنم ؟!

حاج‌سیدمحمد رضا که‌هنوز خاطرش‌ازقضیهٔ هائله رئیسعلی‌ملول و افسرده بود با حزن وافر کلمات دریابیگی را گوش‌دادو این آیه ازقرآن مجیدرا تلاوت‌کرد (وسیعلم‌اللذین ظلمواای منقلب ینقلبون) البته‌شما دراین‌آخر عمری‌چنین ننك‌تاریخی را برخود هموارنمیکنید و لعنت‌ابدی را خریدار نخواهیدشد . زیرا اگر چاه‌کوتاه‌بروید مجبور میشوید باسالاراسلام جنك‌کنید وآنقدر ایستادگی نمائید تا بکشید یا کشته‌شوید ودرهرصورت باخت‌با شماست

دریابیگی : البته‌حتی‌المقدورسعی‌خواهم کرد که‌ازاینکارسر باززنم. اما اگرمرا مجبور کنند نمیدانم‌تکلیف چه‌خواهد بود !

حاج‌سید محمدرضا ازعبارت آخری وطرز اداءاین‌جمله دانست که دریابیگی‌بالاخره‌بدین‌کار زشت‌اقدام خواهدکردپس بیش از این مذاکره را جائز ندانسته ازجای‌برخاسته و رفت ،

پس‌ازرفتن‌اودریابیگی یکباردیگرمکتوب‌را مطالعه کردو درجیب خود گذاردوقریب نیم‌ساعت فکر کرد وبالاخره مثل‌اینکه‌دراینخصوص

تصمیم قطعی گرفته باشد قلم را برداشته و در جواب چند کلمه نوشته‌و پیشخدمت‌را طلبیده کاغذ را باو داده گفت بقونسلخانه ببرید .

پیشخدمت نامه را گرفته‌واز اطاق خارج شد .

فردای آنروز دریابیگی باراه‌آهن ببرازجان‌رفت. در برازجان چهارصدنفر نظامی(اس - پی - آر) که‌در تحت فرماندهی یاورعطاءالله خان‌قاجار ازکازرون مخصوص جنك باشیخ حسین‌خان ازطرف انگلیسها مأمور و اعزام‌شده بودند توقف داشتند .

انگلیسها پس‌از ورود ببراز جان و جنك با غضنفرالسلطنه ضابط آنجا و شکست غضنفرالسلطنه و فرار او ضرغام السلطنه همشیره زاده غضنفر السلطنه را کدخدای براز جان قرار داده در این وقت باو نیز دستور داده بودند که‌صدنفر تفنگچی‌ازمتابعین‌خودرا برای‌جنك‌باتنگستان آماده کند واوهم اطاعت کرده بود !حیدر خان حیات داودی نیز برای اینکه از این موهبت عظمی (۱) و قشون کشی بکر بلا محروم نماند برادر زادهٔ خودخان‌علی‌خان را بادویست‌نفر تفنگچی بمیدان‌جنك فرستاده بود "

بالاخره احمدخان‌ضابط‌انکالی‌نیز که‌بااجنبی‌دوستی‌وباتنگستانیان دشمنی‌داشت فرزندخود عباسقلی خان‌را باپنجاه‌نفر ازتفنگچیان انکالی ببرازجان‌فرستاده بود .

دریابیگی این‌عدهٔ‌هفتصدوپنجاه نفری‌را بازدید کردوامربحرکت احمدی‌وچه کوتاه دادوخود باراه‌آهن‌باحمدی رفت .

شب همین‌روزکه دریابیگی اطاعت امرجنرال‌قونسول و بقای بر

حکومت بنادررا برامر ذوالجلال ترجیح داده و مصمم عزیمت چاه کوتاه و جنگ با سالار اسلام بود . شیخ حسین خان بافرزندان رشید خود : شیخ محمدخان شیخ عبدالرسول خان ، شیخ ناصرخان ، شیخ خزعل خان، شیخ مزعل خان وصالح خان درعمارت مسکونی خود درچاه کوتاه نشسته و فرزندان را بصبر وحوصله ومقاومت درمقابل دشمن ودفاع ازوطن توصیه میکرد ودامنه سخن را بدینجا کشانیده که میگفت :

دریابیگی بمن مینویسد که دست از مدافعه کشیده وبگذارم حضرات هرچه میخواهند بکنند!!

عجبا ! دریابیگی پیر و حریص گوئی پس از این مدت هنوزمرا نشناخته که اینگونه ترهات مینویسد دیروز کاغذاو رسیده مرا تهدید کرده بودکه (اگر در تحت انقیاد و اطاعت دولت نیائید بچاه کوتاه میآیند و بهر وسیله که هست تورامعدوم میسازند ! شاید مرا هم مجبور کنند که بجنگ شما بیایم اگر تعقیب کنند ناگزیر اطاعت خواهم کرد و بالمال برای هردوخوب نیست !)

مقصود دریابیگی از بردن نام دولت بر حسب ظاهر دولت علیه ایران است ولی باطناً معلوم است که امروزه دولت متبوعه دریابیگی و امثال همان دولت بریتانیاست !

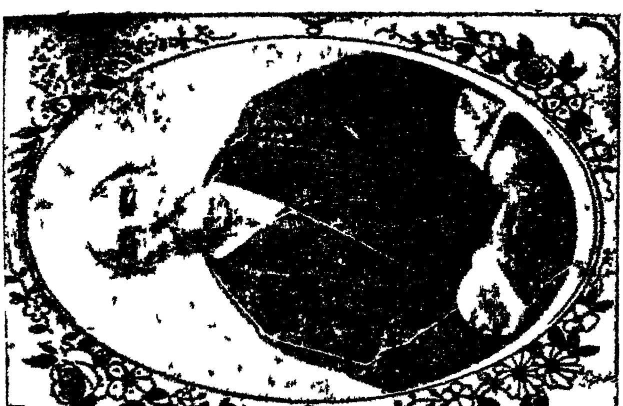
شیخ عبدالرسول خان پرسید در پاسخ اوچه نوشتید ؟

شیخ حسین خان چه میخواستی بنویسم ؟ جواب اورا همانطور که باید نوشتم ودر آخر تذکار دادم که من بعد بهیچوجه برای مطالعه اینگونه مهملات حاضر نیستم خوددانی واربابت هر کارکه میخواهید بکنید که من

تا کشته نشوم دست ازافکار خود نخواهم کشید وپس از مرك منهم فرزندانرا چنان تربیت کرده‌ام که صحیحرا از سقیم زشترا از زیبا ، و شرف را از ننك تمیز داده ودر مقابل دشمنان ایران ایستادگی خواهند



(احمد خان اتکائی)



(حیدر خان بندر ریگی)

کرد وموافقت باخائنین‌را برخود هموار نخواهند داشت .

من اینهارا نوشتم ولی‌چون حتم دارم که دریابیگی پس ازمطالعه آن‌مکتوب متغیرو‌داوطلب جنك بامن‌میگردد ناچار باید خودرا مهیای

جدال نموده و آسوده ننشینم.

شیخ ناصر خان - پدر البته ما باید همیشه آماده کارزار باشیم این اولین بار نیست که میخواهیم جنك کنیم، ما که با چندین هزار نفر قشون طرف شده وفایق آمدیم از سی یا چهل نفر تفنگچی انگالی چه بیم خواهیم داشت؟

شیخ حسین خان - شما تصور میکنید که استعداد دریابیگی منحصر بچند نفر تفنگچی انگالی خواهد بود؟ اشتباه میکنید دریابیگی بشخصه که هر بار است و البته او که با هر انگلیسها بجدال میآید، یکدسته نظامی هندی یا قشون جنوب نیز همراه خواهد آورد

دریابیگی ناشی و دیوانه نیست که با پنجاه نفر برای جنك با ما بیاید در صورتی که میداند ما با پنجهزار نفر و بیشتر مقاتله کرده و همواره منصور بوده‌ایم،

فرزندان شیخ حسین خان با آن که اغلب مبتلا به تب (انفلانزا) و مریض بودند فرمایش پدر ارجمند را بگوش دل اصغا کرده و همه باهم فریاد بر آوردند:

(عده دشمن هر قدر و پیشوای آنها هر کس باشد برای ما شایان اهمیت نیست و با آنان جز مقابله و مقاتله چاره نخواهد بود.)

شب بآخر رسید، و آفتاب جهان تاب صفحه دشت را زرین نمود، و نخلستان چاه کوتاه را جلوهٔ دیگر داد، یاران و معاونین سالار اسلام اطراف او جمع شدند، سالار رو را بآنها کرده گفت:

مثل این است که بمن الهام شده باشد که امروز معاندین میایند و منهم مانند رئیسعلی بدست هموطنان خود کشته میشوم، پس فرزند ارشد خود شیخ محمد خان را مخاطب ساخته گفت:

اگر من کشته شدم وقاتل ایرانی بود دست ازجنك بکشیدو خون سلمانان‌را نریزید که راضی نیستم .

شیخ‌محمد خان گفت :

پدر! این خیالات بیهوده‌چیست؟ تاما هستیم چگونه ممکن است موئی از سر شما کم‌شود! سالار تبسمی کرده گفت :

مرك حق است، واحدی را از آن گریز نه ، نوع بشر دیر یازود بایستی این جام بلارا سر کشند پس اگر درمیدان جنك وهنگام مدافعه از دین‌ووطن وخانواده کسی بمیرد نیکواست والاچون دوشیزگان درخانه نشستن و بامرض سل یاحصبه مردن چه‌حسنی دارد .

تاظهر آنروز بهمین مذاکرات گذشت، ظهر پس ازصرف ناهار شیخ حسین‌خان قدری راحت کرده بخواب رفت درعالم رؤیادید که وارد گلستانی سبزو خرم‌شده و باطراف نظاره میکند، ازهرطرف جوی آب روان‌ومرغهای خوش‌الحان برسردرختهای‌سرو ویاسمن مشغول نغمه‌سرائی هستند .

شیخ‌حسین خان درباغ و راغ گردش همیکرد و از دیدار آن درختان و گلهای رنگارنك متلذذ همیشدوسخت بحیرت اندر بود که این باغ و بستان از کیست وصاحبش کجاست ؟که ناگاه‌ازدوررئیسعلی را دید که لباسی‌زیبا پوشیده، وعصائی دردست گرفته بشاش‌وخندان پیش میآیدتا بدورسید سلام دادودست‌سالار را گرفته مصافحه کرد . سالار مبهوت‌شده وپرسیدشما دراینجاچکارمیکنید؟ وکی آمده اید، واین قصر و باغ ازآن کیست ؟

رئیسعلی خندیده گفت ،

اینجا خانهٔمن است! آسوده خاطر باشید که شماهم چندساعت دیگر بدینجا خواهیدآمد و تاابدبا یکدیگر زندگانی خواهیم کرد. این بگفت واز نظر سالار غائب شد

چون سالار از خواب بیدار شدچندین بار بآوازتکبیر گفته پس ازآن برخاسته نمازظهر وعصررا بجای‌آورده از نمازکه فارغ شد یاران را طلبیده وخواب خودوا برای‌آنهانقل کرد همگی مهموم شده ودانستند که مرك سالارنزدیك است .

یکساعت دیگر بشرب چای و استعمال قلیان صرف شد، دو ساعت بغروب بود که‌ازطرف برازجان گردی برخاست وسالار بادوربین دید که یکعده نظامی‌های مختلف وتفنگچی‌پیش‌میآیندوقصد احمدی‌را دارند . ساعتی‌بعد قاصدی‌آمده‌ومکتوبی‌از دریابیگی برای‌سالاراسلام آورده‌بود . سالار نامه‌را گرفته‌بلندخواند :

(آقای شیخ‌حسین‌خان سالار اسلام. من بایکعده نظامی باحمدی آمده ومامورهستم که‌شمارا تحت‌انقیاد و اطاعت‌دولت (؟) بیاورم ، در صورتیکه مآل‌اندیشی‌را پیشه کرده وباحمدی نزدمن‌بیائید ممکن است نزد دولت شفاعت کرده‌و بحال خودباز گذارم . هرگاه غیر ازاین عقیده داشته‌وبخواهید ازنصیحت من سرپیچی کنید مجبورم بما عده خود شما را قهراً تحت اطاعت بیاورم . دیگرخود دانیدکه هرقسم صلاح بدانید رفتار کنید ؟ امضاءاحمد دریابیگی

سالار بدون تأمل وتدبرقلم برداشته‌در جواب او نوشت
آقای احمدخان دریابیگی‌ماموردولت بریتانیا! مکتوب‌شماواصل

شد ، اگر ازطرف خود یادولت علیهٔ ایران این کار راکرده ومرا نزد خویش میخواندید نظر باینکه شما هرچه باشد ایرانی هستیدوچندسال در بنادر حکمرانی کرده اید قول شمارا قبول ودعوتتان رااجابت مینمودم اما چکنم که شما درباطن ونفس‌الامر نمایندهٔ دولت انگلیس هستیدواز قول آنها سخن میرانید وبامر آنها مامور مذاکره و منازعهٔ بامن شده‌اید لذا جواب من بشما که نمایندهٔ دشمنان ایران هستیدجز گلوله‌تفنك‌ونوك خنجر نخواهد بود .

در خاتمه کمال تاسف رادارم که شما پس‌ازاین مدت آشنائی هنوز مرا نشناخته و تهدید میکنید ! ! وباز متاسفم که دراین‌سن‌پیری و پایان عمر لکه خیانت وبد مسلکی را بر دامان خودگذاشته وبرای یك ریاست پوچ وبیمعنی فناپذیر دو روزه خودرا آلت پیشرفت مقاصد اجنبی وبدنام مینمائید .

امضاء حسین چاه‌کوتاهی



۰(فصل سیزدهم)۰

- نطق شیخ حسینخان -

شیخ حسینخان خط را در پاکت گذارده بدست قاصد داد . سپس رورا بفرزندان وتفنگچیان نموده گفت :

امشب دریابیگی بما حمله خواهد کرد . بهتر همانکه ما هم مشغول کار شویم . لکن قبل‌از آنکه شروع بتهیه لوازم مدافعه کنیم میخواهم برسبیل تذکار چندکلمه بیان کرده وحقانیت‌خودمان‌را بعالمیان ثابت نمایم .

پس متابعین همه درحال استماع ایستادند و آنگاه سالار اسلام برنخلی تکیه داده وچنین گفت : (۱)

برادران وفرزندان من ! شاید برخی ازشما تصورکرده باشیدکه وظائف و فرائضی را که راجع بحصانت و صیانت وطن مقدس بر ذمه داشته‌اید انجام داده وتکالیف ملیهٔ خودرا بپایان رسانیده‌اید واکنون‌از این‌حیث فارغ‌البال ومرفه‌الحال شده‌اید ! هیهات ، که من این عقیده را سخت بی‌پایه وباهمت بلند شما منافی میدانم .

---

(۱) نگارنده‌صورت اصلی نطق مذکور را در دست دارد ودراینجا بامختصر جرح وتعدیل وتغییر عبارت درج شده است.

من میخواهم شمارا تذکار دهم که ما تا زنده وبرسرپا ایستاده‌ایم مکلف هستیم بوطن محبوب وهموطنان عزیز خود خدمت کنیم هیچگاه این تکلیف مقدس ازما سلب واین وظیفه حتمیه ساقط نمیشودمگرآنگاه که سینه‌ها واستخوان واعضاء ما لگد کوب سم ستوران اجنبی شده و در راه انجام وظیفه باخاك راه یکسان گردیم •

من تصدیق میکنم که فداکاری وجانفشانی‌های ما فراموش‌شدنی نیست ودر آتیه نزدیکی صفحات تاریخ ایران ، ایران زنده وجاویدان آنرا ضبط و درانظار اهل‌جهان خواهدگذاشت •

ما فرزندان وبرادران خود را در راه‌دفاع ازخاك پاك وطن‌مقدس فداکردیم واینك خویشتن نیز مهیای کشته شدن هستیم ، اما از شما میپرسم که آیا تنها کشتهٔ شدن ما برای انجام مقاصد ما کافی است ؟ آرزوی ما همه این بودکه یاهمت بلند ما دست جفاکار خارجی راکه برای محو آثار استقلال ما دراز شده از دامن وطن‌کوتاه سازد یا آنها تمام مارا باسم فدائیان ایران وقربانیان راه استقلال وطن معدوم‌سازند اما ازبدبختی تاکنون هیچیك ازاین دو صورت وقوع نیافته ، وبعکس‌ما می‌بینیم‌که اجنبی نه تنها در بوشهر وبنادر بلکه در شیراز وسایر نقاط جنوبی ایران بهمدستی متنفذین ومعاضدت همان اشخاصی که دولت بدون استحقاق آنها را برتری وتوانائی بخشیده تصرفات مالکانه ورفتار جابرانه خودرا ادامه میدهند ،

شیراز را مرکزقوی ومنشاء نفوذ وتوسعه‌اقتدارات خودقرارداده وبتوسط همان اشخاص احساسات پاك ملت ر خفه میکنند ، اگرچندی

بدینموال بگذرد دولت بریتانیا از جهالت وبی‌حسی مردم استفادهٔ کامل نموده وبتمام مقاصد خود نائل میگردد ، ومارا تا ابد بندهٔ زر خرید وبدتر از اهالی بد بخت هندوستان حیوان بارکش و گاو شیر ده خود خواهند ساخت !



شیخ حسینخان و زائر خضرخان

ای برادران وفرزندانم ! اندکی بخود آمده ودرحال تباه امروزی

خویش که مقدمه اسارت کامل و بدبختی های آتیهٔ ماست(۱) بنظر امعان نگرید و نیکو فکر کرده راه علاج را بجوئید که بزودی فرصت از کف میرود و فریاد « الان قد ندمت وما ینفع الندم » بهآسمان میرسد. برای اینکه بخوبی حقیقت امر را پی برده وحالت امروزی خودرا با گذشته مقایسه کنیم مجبور بتوضیحات چندی هستم .

حالت کنونی ما : ازیکطرف قوای نیرومند وقشون بیشمار انگلیس درفاصله سه فرسنگی مارا تهدید نموده ومنتظر فرصت است . ازطرفی یکعده هفتصد نفری ازهموطنان گمراه ما آلت دست اجنبی شده و در نیم فرسنگی برای ریختن خون برادران خویش صف آرائی میکنند !! از جانب دیگر اجنبی پرستان مانند حیدر خان حیات داودی و احمد خان انگالی وغیر هم که ذکر آنها مایه شرمساری است همچون دشمنان جانی مارا باد شماتت و ملامت داده و زبان حال آنها گویای این مقال است :

« ببینید ما بوسیله اتحاد بااجنبی چگونه در دامن راحت غنوده و از مال ومنال وآسایش حال برخورداریم !! »

آری خائنین چنین میگویند ، اما آیا واقعاً حق بجانب آنهاست ؟ و مردمان غیرتمند میتوانند اعمال ناشایسته آنهارا سرمشق خود قرار دهند ؟ -

---

(۱) از خوشبختی این قسمت از پیشبین گوئی مرحوم شیخ حسین خان صورت وقوع نیافته و دست قدرت باوضاع دلخراش ایام فترت و نکبت خاتمه داد .

همه میدانیم که اگر برای اشخاص غیور وطن پرست مسلمان پیروی چنین سرمشقی ممکن بود ماهم اکنون گرفتار این کشمکش‌ها نبودیم ولی هیهات ، که تارمقی‌دربدن ورك زننده در اعضاء باقی داریم گرد بی‌شرفی بگردیم وروش ناهنجار آنان‌را پیشه خود سازیم که از قدیم گفته اند :

« مردن بانام به‌از زندگی باننك است »

اینك بیگانگان‌وبرخی از هموطنان بدتر ازبیگانه رشته رابطه مارا بامرکز مملکت واولیای امور وطن مقطوع ساخته ، مارا یاغی و طاغی ، وپلیس‌جنوب « اس - پی-آر » راقشون مطیع وطرفدارامنیت وصلح وسلامت جلوه‌میدهند ،وآنها را بجنك مامیفرستند ! درصورتیکه علت غائی ومقصوداصلی‌اجنبی ازتشکیل‌پلیس‌جنوب درتحت فرماندهی صاحبمنصبان خودشان همانا ایجاد اغتشاش وناامنی در طرق ایجاد نفاق بین‌ایرانیان،تولید قحطی،قطع‌رشته تجارت. تاراج ضعیفان‌ونابودی طوائف و افرادی است که مراتب‌انگلیس پرستی وخیانت‌خود رابوطن عملا بثبوت نرسانیده‌باشند !

اجنبی در شیراز وسایرنقاط فارس کلیه ارزاق و حبوباتی که بندرت‌مورد احتیاج واقع‌میشود بهرقیمت‌که ممکن‌بوده بتوسط برخی ازتاجرنمایان بیشرف خریده وبرای تولید گرانی‌وقحطی‌احتکارمیکنند ودرعیین‌حال ازحلقوم همان بیشرف مردم‌صدای امتنان باوج کهکشان میرسانندکه :

« جنرال قونسول دولت فخیمه عزم‌آن‌دارد که‌برای رفاهیت‌اهالی

اجازه ورود آرد ازهندوستان دهد » ! !

هی ، هی ، مراتب ایران دوستی و نوع پرستی جناب جنرال قونسول اظهرمن‌الشمس (۱) است .

یکنفرحساس پیدا نشدکه باین‌سپاسگزاران‌نادان بگوید «آردی که از بوشهر بشیراز یکمن هشت‌قران بلکه افزون کرایه ومخارج بر آن تعلق میگیرد وآخر الامر یکمن دوازده قران وارد شیراز میشود جان قحط دیدگان را چگونه ضمان‌تواند شد ! ؟ اسفا ! مسلمانی بیغرض بهم نرسیدکه در مجمع شکرگزاران دولت سیاسی انگلیس اظهار کند که « نه‌مأمورین آن دولت، ارزاقی را که برای مصرف سه ساله اهالی جنوب کافی است احتکارکنند ونه بنام دلسوزی آرد پوسیدهٔ گران‌قیمت را از کراچی وارد نمایند »

برادران عزیز وفرزندان گرامی من ! اگر چه دریابیگی ومتابعین او هیچ میل ندارندکه قتل عام مارا بتعویق اندازند وباکمال بی‌صبری منتظر خونریزی هستند ! وماهم مجبور بمدافعه فاما این ساعت که‌شاید ساعت آخر عمر من باشد برای اینکه چشم و گوش شما کماهو حقه بازگردد وبعداز من فریب اجنبی و اجنبی پرستان را نخورید ناچار بادامه‌کلام بوده وبایستی هرچه میدانم بگویم :

انگلیسان امروزه بوسائل آتی‌الذکر ریشه نفوذ خودرا درفارس وبنادر جنوب استوار میکنند :

اول- جلب متنفذین محلی بوسیلهٔ تطمیع ، تحمیق یا تهدید .

دوم- سلب کلیه احساسات وافکار وطن پرستی جامعه.

سوم- ایجاد قحطی مصنوعی درمیان اهالی.

چهارم- اشاعهٔ اخبارکاذبه واراجیف باطله بسودخودشان.

پنجم انحصار تجارت بکسانیکه تابع امر آنها باشند ومنع آن از اشخاصیکه اندك مخالفتی باآنها کرده باشند مانند آقا میرزاعلی کازرونی لسان الملله که بعلت مخالفتی که باآنها داشته ودارد نه تنها اورا از کار باز داشته‌اند بلکه ذکر اسمش در دائره اقتداراتشان موجب مسئولیت است و ویرا ازمراجعت ببوشهر وخانهٔ خود ممنوع ومحروم نموده‌اند!

ششم- ایجاد نفاق درمیان اهالی واحداث جنگهای داخلی واشتغال مردم بخودشان.

هفتم- تقویت از دزدان وراهزنان!

هشتم- قطع روابط ملت بادولت و طهران بوسیله تشکیل ادارهٔ سانسور وتفتیش مراسلات و تلگرافها.

نهم- تشکیل ادارات متعدده بنام دولت ایران وبنام ایالت وحکومت ایرانی برای اجرای مقاصد و نیاتی که جز بتوسط ایرانی انجام پذیر نباشد حال آنکه هرذیشعوری میداند که مسئله نظیر «خودکوزه وخود کوزه گر وخودگل کوزه است» اگرخوب دقت شود این تدبیر آخری اثرش شدیدتر وسریعتر ازسایر تدابیر است چوآمال بریتانیارا ازمجرای طبیعی خود انجام میدهد!

دهم- اخلال در وصول مالیات دولت وتفریط مالیاتی که برحسب اتفاق مأخوذ میگردد. چنانکه از اوضاع بوشهر وموارد تفریط مالیه

دولت باسم حکومت واجزاء مالیه وآژان ومفتش وسایرین که همه آنها کارکنان دولت بریتانیا هستند بخوبی واقف هستید•

بااین اوضاع که ذکر شد آیا راه مفر و نجاتی برای ما باقی مانده ؟ نه ، منکه مأیوس هستم ، مخصوصاً از طهران و وزراء بیش از همه‌جا وهمه‌کس یأس دارم ، اگر دیروز وزیری مانند فرمانفرما کسی را والی ایالات فارس میکرد که وطن پرستانرا از سخط و غضب بریتانیا بترساند وزیر داخله‌امروزهم استقرار اورا صحه میگذارد ! اگروزرای سابق مارا نجات نمیدادند وزرای امروزی هم مارا تهدیدمیکنند !

میدانید چرا چنین است ؟ زیراکه اولیاء امور ما گمان کرده‌اند ایران منحصر بطهران است ! وطهران تمام ایران از این روی هیچ لازم نمیدانند خیالات خود را از محوطه طهران خارج سازند و از بدبختی تاکنون نتوانسته اند همان طهران بتنهائی‌را هم منظم نمایند ! !

شما میدانید که من قبل از قیام بمجاهدت در عداد دوستان انگلیسان بوده وبوسیله معاملهٔ تجارتی با آنها منتمع میشدم (۱) لکن همینکه ارسوء نیات آنها آگاه شده وبنظر تدقیق باوضاع اسفناک وطن

---

(۱) مرحوم شیخ حسین خان سالار اسلام همینطور که فرموده قبل ازجنگ بین‌الملل باانگلیسها دشمن نبود وازطریق تجارت از طرف آنها فایده میبرد ولی همینکه انگلیسان بوشهر را تصرف کردند و مقصود آنها برمشارالیه‌معلوم شد ازفائده مادی وبالاخره ازهمه چیز خود گذشته وباآنها طرف شد تا شهید گشت•

عزیز خود نگریستم وصدای استغاثهٔ اسلام و ناله جانگداز مام وطن را شنیدم از دوستی باآنها ومنافع مادی خویشتن غمض عین کرده و تصمیم گرفتم که نه‌تنها مالی راکه بتوسط آنهابدست آورده‌بودم بلکه‌جان خود فرزندان وکسان را درراه مبارزهٔ با آنان ومدافعه ازوطن مقدس‌خویش نثار نموده وبرباد نیستی دهم !

اینك بمعاضدت وموافقت حضرت زائرخضرخان امیراسلام وسایر برادران غیور تنگستانی ودشتی ودشتستانی اراده وقصد خود را بمنصه ظهور وبروز گذاردیم فرزند وبرادر ونزدیکان را بکشتن دادیم ویاران جانی را درخاك وخون‌آغشته‌دیدیم ودامن صبر وتحمل را ازکف‌ندادیم تابحول‌الله سطوت وشجاعت فطری ایرانی وجوانمردی‌فرزندان کیومرث ورستم را برجهانیان ثابت و آشکار نمودیم «سراد واردگری» در نطق خود مدعی شده بود که « دولت بریتانیا میتواند با پانصد نفر نظامی ازبوشهر تا اصفهان را تصرف نماید ! واستخوان پوسیده‌قلم یکنفرهندی بیش از تمام ایران ارزش دارد» ! جا دارد که بر خود بالیده و بگوئیم « مائیم که نگذاشتیم گفتار اوصورت حقیقت یافته وبقیمت‌جان خود بآنها فهمانیدیم که تصرف ایران بی‌سروسامان امروزی هم بآن آسانی که‌وزیر خارجه شما تصور کرده نیست .

اما هزار افسوس که امروز غیرازدیروز است ، دیروز که ماسینهٔ خود را سپربلای دشمن کرده بودیم : ایالت فارس رایگانه وطن‌پرست دانشمند آقای حاج‌مهدیقلی‌خان‌مخبرالسلطنه‌متصدی بود (۱) و ریاست

---

(۱) کذافی‌الاصل

وزرائی را آقای میرزا حسن خان مستوفی الممالک متکفل بود . احساسات وطنخواهی افراد ژاندار مری مارا مستظهر ، واحکام جهادیه علماء دینیه فارس مارا پشتیبان میبود - نمایشهای شور انگیز اهالی فارس و ندای « الجهاد » اصفهانیان قلب مارا مسرور میداشت . بلوای عمومی کازرون بمعاونت ما قلوب مارا امیدوار وقوی میساخت .

اما امروز ایالت فارس با فرمانفرما وحکومت بنادر با دریابیگی است و بجای اداره ژاندار مری پلیس جنوب برقرار است ! اجنبی در مقابل ما خوانین خیانت پیشه ای را همچون حیدرخان واحمدخان تقویت میکند واینان مارا احاطه کرده وتهدید مینمایند .

بالاخره جولانگاه ما تنگ، رشته امید ما مقطوع ، ازهمه جا بیخبر ومأیوسیم رفقای ما ازقبیل زائرخضرخان ، غضنفرالسلطنه ، ناصر دیوان وضرغام اسلام وصولةالدوله همه گرفتار ودرعذاب هستند .

باهمه اینها آقایان ! من بشما اطمینان میدهم که ما مؤید بتأییدات یزدانی بوده وچون حق باماست همواره مظفر ومنصور خواهیم بود.

ما ازجان گذشتگانی هستیم که مرگ را با آغوش باز پذیرفته و با این فکر احتیاج بمدد احدی نداریم ما در مقابل قوای بری و بحری مقتدرترین دول عظیمه دنیا ایستادگی کرده ، امتحان وافی داده وتجربه کافی گرفتیم : پس امروز ازهیچ پیش آمد سوئی اندیشه نداشته ونداریم وبنا بفرمایش خواجه شیراز :

ماکه دادیم دل ودیده بطوفان بلا ☆ گو بیا سیل غم وخانه زبنیاد ببر

آقایان ! کلام من بآخر رسیده وتصور میکنم دیگر مطلبی ناگفته

نگذاشته‌ام جز اینکه شمارا در خاتمه به‌ثبات قدم وبلندی همت توصیه نمایم . بدانید هرملتی که این دوصفت حسن را دارا شد گوی شرافت ابدی وبزرگواری دائمی را ربود ونام نیك خویش‌را در صفحهٔ تاریخ باقی گذاشت .

پس پیش‌آمدهای ناگوار را بخونسردی وبی‌اعتنائی تلقی نموده شکیبائی‌را پیشه‌کرده ودرصراط مستقیم خود ثابت قدم باشیدکه دراین صورت ظفر با شما خواهد بود . همه اینهاراکه گفتم مقدمه بود برای اظهار این مطلب مهم‌که امروز هنوز روز اول‌کار وموقع فداکاری‌کامل وجانفشانی‌حقیقی‌است .

چه نیکو فرموده است برادرگرامی ما امیر اسلام که « ما باید همیشه خانه و لانه خودرا‌بر‌ترك اسب بسته ومهیای استقبال وکارزار با خصم باشیم » .

اکنون گفتار خودرا بفرموده امیر اسلام ختم‌کرده وهمه را بخدا میسپارم .

☆(فصل چهاردهم)☆

«(دومین شهید راه استقلال وطن)»

شیخ حسین خان همینکه ازایراد نطق فارغ شد، عده خودرا که ازهرجهت سی وپنج نفر بودند(۱) فرمان داد که بین احمدی وچاه کوتاه مخفی شوند و رملهای آن نقاط راسنگر قرار دهند ضمناً توصیه کرد که هیچوقت شخص دریابیگی را هدف قرار ندهند وتیر بجانب او نیندازند پس خود وفرزندان نیزدرپشت ریگها مخفی شدند بطوریکه اگر کسی عبور میکرد آنها رانمیدید •

دوساعت ازشب گذشته بود که دریابیگی پس از مطالعه مکتوب سالاراسلام براسب سوار شده ودرحوالی احمدی وکاروانسرای آنجا گردش کرد و آنگاه از کاروانسرا خارج شد و فرمان حرکت بچاه کوتاه را داد •

هنوزقشون هزارقدم از احمدی دورنشده بودکه صدای شلیك تفنك بلند شد وعده‌ای ازپلیس جنوب ازاسب درغلطیدند .

دریابیگی ویاورباطراف متوجه شدند اما محل شلیك کنندگان

(۱) عده متابعین سالار اسلام بیش از این بوده ولی در آن روز محققاً در چاه کوتاه فقط سی وپنج نفر بوده وباهمین عده قلیل بادریابیگی و قشون ابوابجمعی او مقابل شده اند •

رانیافتند ناچار یاور باطراف تاخت کرده ومشغول تفحص شد° آخرالامر کمینگاه سالار را کشف نمود وفرمان حمله بدانسوی داد امادر اینوقت نیز تنگستانیان پیشدستی وشلیك دوم وسوم راشروع کردند ویکعده دیگر ازآنها بدیار دیگر رهسپار شدند.

دریابیگی متحیر ومتوحش بی‌اختیار اسب خودرا بجولان آورده وبطرف احمدی فرار کرد وسخت متعجب بود که چرا در این مدت تیری باو نخورده وجان بسلامت برده است .

بیچاره نمیدانست که سالار سفارش کرده اورا نکشند و بسوی وی تیر نیندازند !

دریابیگی به احمدی رفته ودیگر مراجعت نکرد . شاید از کردار ناشایسته خویش پشیمان شده و میخواست شاهد واقعه دلخراش متحمل الوقوعی نباشد

پس ازفرار دریابیگی صاحبمنصب قشون وعباسقلی خان انگالی که هرکدام علیحده ومحرمانه دستور جنك واعدام سالار اسلام راداشتند عزیمت دریابیگی را اهمیت نداده و بکار جدال اشتغال ورزیده و بین گیرودار دونفرازتنگستانیان راکه ازمکمن خود خارج شده بودند بقتل رسانیده و بسایرین حمله کردند.

شیخ حسین خان که هیچ منتظر این پیش آمد نبود متغیر شده واز پشت رملها بیرون آمد واسبهای مخالفین را هدف قرارداد و بوسیله کشتن اسبها صاحبان آنهارا برزمین غلطانیده ومجروح میکرد •

چون قلباً مایل بمقاتله باهموطنان وکشتن آنها نبود بلکه از کثرت تعصب ملی و غیرت فطری میل داشت هرچه زودتر کشته شده وبا هموطنان نادان که قدر اورا ندانسته و وجودش را مغتنم نمیشمردند منازعه نکند ، پس شیخ حسین خان و اولاد او در این جنك حتی از خود هم دفاع نکرده و منتظر مرك ایستاده بودند

بیشرفی از زمره تفنگچیان انکالی که گوئی باین نیت پاك وصمای طینت سالاریان پی برده بود از کمینگاه بیرون آمده وتیری بجانب او انداخت ونانجیب دیگر خرعلی‌خان فرزند او رااز پای درآورد. پدر وپسر درغلطیدند !

پسرهای سالار چون واقعه‌را مشاهده کردند خودرا بپدروبرادر رسانیده هردو رادر آغوش کشیده ازمیدان جنك بدربرده بطرف چاه کوتاه روان شدند .

چون سالار فرموده بود که «پس از من جنك را موقوف دارید وباهموطنان گمراه دست بگریبان نشوید که راضی نیستم»

جنك خاتمه یافته ، پلیس جنوب وتفنگچیان انکالی وبندریگی یا بهتر بگوئیم (قشون انگلیسی) چون مقصود خود را که قتل - شیخ‌حسین‌خان بود انجام داده یافتند بتلفات‌زیادی که داده‌بودند اعتنا نکرده وبجانب احمدی شتافتند وچند دقیقه‌بعد بادریابیگی جاده بوشهر راپیش گرفتند که‌خبر فتح خودرا به «صاحب» برسانند !

✲✲✲

در یکی از اطاقهای عمارت چاه کوتاه شیخ حسین خان روی

رختخواب افتاده ، در حال احتضار است .

فرزندان او مانند ستارگانی که بدور ماه گرد آمده باشند در اطراف بستر او ساکت و مانند قالب بیروح نشسته اند ، دیدگان نمناك و دلها مجروح است .

سالار ناله کرده با صدای ضعیف آب خواست ، بجای آب شیرش دادند قدری نوشیده رورا بشیخ محمد خان کرده گفت: بالاخره الهام قلبی و خواب من صورت حقیقی و خارجی پیدا کرد و من بدست یکی از هموطنان کشته شدم شمارا توصیه میکنم که کینه در یا بیگی را در دل نگیرید ، من اورا بهل کردم ، البته شما هم معفو دارید .

اما اگر فرزند من هستید باید تا آخرین مرحله امکان در مقابل دشمنان ایران مقاومت کرده و مادام العمر زیر بار ننك اطاعت اجنبی نروید بازائر خضرخان که از دوستان صمیمی من و مخالفین جدی دشمنان است دوست باشید و از اوامر و نواهی او سر نپیچید . برادر کوچك خود صالح را تربیت کنید و برای او از بوشهر معلم بخواهید و نگذارید بی‌سواد بماند این گفته صالح را که طفلی غیر مراهق بود طلبیده با دیده گریان صورت اورا بوسیده وقوه‌اش تمام شده دیده از دنیا بربست .

شیخ حسین خان سالار اسلام در ماه شعبان سال ۱۳۳۸ هجری قمری باین ترتیب از دنیا رفت و درس غیرت و عبرتی بتمام جوانمردان عالم داد .

شیخ حسین خان به پیشوای خود حسین بن علی اقتدا کرده وزیر بار مذلت وانقیاد دشمن نرفت تا کشته و بخون آغشته شد

سالاراسلام تاابد درقلب وطن خواهان جادارد ونام نیك اوورد زبان اهل‌دل خواهد بود ومقبره اش قرب امامزاده عبدالمهیمن در دو فرسخی بوشهر زیارتگاه اهل غیرت وشهامت است

درهمان مکان فرزندان‌آ نمرحوم مدرسهٔ بنام مدرسه«امامزاده» تاسیس کرده ومخارج آنرا متحمل شده اند وعده زیادی ازاطفال بی - بضاعت ازطفیل روح برفتوح آن شهید استفاده کرده وبا سواد میشوند

پس‌وجود شیخ حسین خان نه‌تنها درزمان حیوة بل‌بعداز ممات نیز منبع فیض بوده وهست .

« ولاتحسبن اللذین قتلوا فی‌سبیل‌الله امواتاً بل احیاء عندربهم یرزقون »

(فصل پانزدهم)

«سومین شهید راه مدافعهٔ وطن»

ماه شعبان ۱۳٤۱ مطابق فروردین ماه ۱۳۰۱ است

آقای میرزا حسنخان مستوفی الممالك رئیس الوزراء و رضاخان خان سردارسپه وزیرجنك ایران هستند .

کوکب منیر سردارسپه ازافق مازندران طلوع نموده و بایك جنبش دلیرانه اوضاع دلخراش سابق ایران راتغییرداده ، اجنبیان رادست رد برسینه زده ودرمحفل انس جای نامحرم نمانده است -

نفوذ اجنبی درجنوب روبزوال است .

دریابیگی از حکمرانی بنادر معزول شده وبمحمره نزد شیخ خزغل خان والی خوزستان رفته است. میرزاحسین خان رئیس تلگرافخانه بوشهر کفیل حکومت بنادر شده است

تغییرات کلی اوضاع مملکت که درنتیجه پیدایش پیشوای توانای ایران پدید آمده روان تازه درکالبد وطن خواهان مایوس ومنزوی دمیده وآنهارا ازگوشه وکنار بمیدان فکروعمل کشانیده وازاطراف واکناف یاگرد آن رادمرد اجتماع کرده اند یااز دور بوظیفه ملی خود عمل نموده وآمال قلبیه راحضور انورشان معروض داشته و تقاضای عطف

توجه می کنند

از جمله این بنده نگارنده حضور سردار سپه عریضه نگار واوضاع بنادر ودشتی ودشتستان را مفصلا معروض داشته واستدعای بذل توجه واعزام قوی برای ایجاد امنیت و زوال نفوذ اجنبی کرده و جواب رسیده که « قبل ازاینکه یاد آوری مائید این مطالب در نظر بود وبزودی قشون اعزام میشود » طولی نمیکشد که یکعده نظامی ازشیراز ببوشهر وارد میشوند ودیدهٔ وطن‌دوستان از دیدارآنان بینائی میگیرد

جنگ تازه‌ای بین انگلیسها وزائرخضر خان پیش نیامده و بعلت تغییر اوضاع طرفین متارکه کرده اند

اسرای انگلیسی که نزد تنگستانیها بودند واسرای تنگستانی که نزد انگلیسان مبادله شده اند .

خالوحسین عمان رفیق قدیمی ما ویاروفادار رئیسعلی که درجنگ تنگک اسیر شده بود نجات یافته وبزائر خضرخان ملحق شده (۱) مختصر

(۱) در موقع انقلاب شیراز که اداره راهداری در تحت ریاست صاحب‌منصبان سوئدی و [illegible] علیقلی خان عمید انگلیسها و حبیب الله خان قوام الملک قیام کردند تمام انگلیسهای مقیم شیراز راکه از جمله رئیس تلگرافخانه هندواروپ وقونسول انگلیس و[illegible] آنها بودند تحت الحفظ راه [illegible] نزد تنگستانیها فرستادند، چون تنگستانیها [illegible] بوشهر فرستاده [illegible] نگاهداشته با کمال احترام ومحبت با آنها رفتار نمودند حتی [illegible] مخصوص برای تهیه اغذیه ورختهای آنها از بوشهر طلبیدند [illegible] آنطرف انگلیسهای متمدن بهمیار خان تنگستانی را که درجنگ تنگک بود

دولت بریتانیای عظمی موقتاً جنك باتنکستان را متارکه کرده‌است

اما دشمن کینه دیرینه را فراموش نکرده منتهز فرصت است که هروقت ممکن شد این آخرین مدافع وطن را (زائرخضر خان امیراسلام) نیز بدست هموطنانش نابود سازد !

دوساعت ازطلوع آفتاب گذشته ، هوای فصل بهار و فروردین ماه طراوت ولطافت فوق‌العاده دارد •

اطراف اهرم ودامنه کوه های آنجا سبز وخرم است ، و اهالی دسته دسته در کنار جوی آب نشسته مشغول کشیدن قلیان و شرب چای‌هستند . بعضی هم ناشتای خودرا که عبارت ازنان‌وپنیروتخم مرغ بود ازخانه آورده و بصرف لقمه‌الصباح و سرودن دوبیتی های فائزو غزلیات محمّد خان شاعردشتی سرگرم بوده درضمن ازترتیبات‌جدیده و وقایع اتفاقیه سخن‌میرانند•

جوانی گندم‌گون که‌تازه خط عارض اودمیده ودارای دیدگانی درشت‌وزیبا بود چهارزانو روی سبزه‌زار نشسته تفنك خودرا در دامن

بازن وبچه اسیر و ببصره تبعید کردند از اینجهت وقتیکه خالوحسین در جنك تنکك اسیرشد انکلیسها راملامت کرده گفت « شما اروپائیها مدعی هستید که‌زنهارا احترام میگذارید درصورتیکه عکس‌این ادعا دیده شدشما زنهای‌مارا تبعید کردید واین‌ما بودیم که نسبت بزنهای شما شرط احترام بجا آورده و بورود تنکستان نزدشمافرستادیم تابدانید که‌ما ایرانیهااحترام زنانرا بیش ازشمانکاه میداریم»

گذاشته ودر حال شرب چای رو را به پیرمردی که در سکوت محض فرورفته وپهلوی او نشسته وشاید پدر اوبود کرده ومیگفت :

غریب پیش آمدهائی است ، چه‌وقت ماتصور میکردیم که پلیس جنوب منحل‌شود وحضرات دست از فارس و بنادر بکشند واز شیراز نظامی ایرانی ببوشهر بیاید .

میگویند رادمردی که نام او رضاخان است یکمرتبه ظهور و طهران را تصرف کرده وباوضاع‌هرج‌ومرج وافتضاح آور آنجا خاتمه داده اگرچه برحسب ظاهر وزیرجنك است‌امادرحقیقت‌رشته تمام امور رادردست گرفته وشروع باصلاحات نموده در شمال روسها ، ودرجنوب انگلیسها راعقب نشانیده ونفود سابق آنها رامعدوم ساخته است

این جوانمردهر که هست وجودوظهوراوبرای وطن‌بی‌سروسامان ماالازم بود . خدایش سلامت واز کید دشمنان ایران محفوظ دارد .

پیرمرد گفت :

جانم مارا باین سخنان چکار - اگرچه خان از این مرد بزرك خیلی تعریف میکند امامن‌تابچشم خود نبینم که بیرق زمینی انگلیسهادر بوشهر وراه آهن برازجان آنها برداشته شده از اوضاع امیدوار نمیشوم (۱) ،

(۱) انگلیسها در بوشهر ۲-۳ بیرق زمینی نصب نموده‌اند وا بن‌مساله که برخلاف حقوق بین الملل است درانتظار اهالی جنوب اهمیت‌فوق‌العاده دارد وتعقیب دولت ایران‌وبرداشتن بیرق‌های مربوررااز‌اهم واجبات‌میدانند

جوان گفت :

مگر نشنیده‌ای که انگلیسها راه آهن را مشغول برچیدن هستند عنقریب بیرق آنها هم برداشته میشود. دیروز قاصد آمد و بخان خبر برچیدن راه آهن‌را داد وپلی راکه روی «سوراحمدی» بسته بودند ببلدیه بوشهر فروختند ! میگویند سردار سپه امر فرموده‌است که‌قشون خودرا بکلی از بوشهر ببرند. من که خیلی‌خوشحالم . خان‌هم بی‌اندازه مسرور است ومتصل بسردار سپه دعا میکند .

درهمان ساعت که این‌دو نفر باهم گرم گفتگو بودند سه نفر که سن یکی درحدود چهل وپنج بود ودونفر دیگر جوان و سن آنها از بیست تجاوز نمیکرد از طرف شرق اهرم درحالیکه هرسه براسب‌سوار بودند رو باهرم پیش آمده ضمناً حرف میزدند .

مرد مسن که نام‌اوحسن غلامعلی (حسن ولد غلامعلی) بودرورا بیکی از آن دونفر جوان که پسرهای اوبودند کرده گفت :

عالی! بمادستور دادند که هرطورهست اورا درهمان قلعه‌خودش بقتل رسانیم ، اما من‌جرأت‌چنین‌کاری راندارم چون پسرهای او خیلی شجاع هستند ومعلوم نیست ماسه‌نفر بتوانیم ازعهدهٔ آنها برآئیم مگر متوسل بحیله شده وبامکر آنهارا بقتل رسانیم .

عالی : پدر حالا شما مصمم هستید که اینکار را بکنید ؟ اگر مصمم شده باشید من‌راه چاره را میدانم

حسن راه‌علاجی که درنظر گرفته اید کدام‌است ؟

عالی : من بهر وسیله هست پسرهایش محمد علی‌خان و سام‌را از اودور میکنم . با محمدعلی‌خان دوست هستم ازاین‌جهت هم میل ندارم کشته شود . دیروز باا وقرار گذاردیم که امروز آمده باهم به باغات (دوفرسخی اهرم) برویم من ممکن است همین‌را بهانه کرده او را با خود میبرم ودرصورتی‌که اجازه بدهید سام‌را هم باخود میبریم پس از رفتن ما شما و برادرم کار زائر خضر خان را بسازید وقبل ازاینکه تفنگچیهای او مطلع شوند فرار کنید .

حسن : پس شما اصرار کنید که محمد علی‌خان تمام تفنگچیان و سام‌را باخود ببرد باغات وزائر خضرخان تنها بماند .

عالی : اگر سام باما نیاید تکلیف چیست ؟

حسن : بدرك اسفل بماندو کشته‌شود !

عالی : سام جوان دلاوری است . من اورا دوست میدارم . همین جوان بودکه چندسال قبل خود بایکنفر دیگر باپنجهزار نفر قشون انگلیسی طرف‌شده وداد شجاعت داد .

حسن : من قصد قتل سام‌را ندارم مگر مجبور شوم ، البته اگر درآنجا توقف کند وبخواهد ازپدر خود دفاع نماید نچار کشته خواهد شد .

پدر وپسر گرم مصاحبه بودندوبقلعهٔ که خانه زائر خضرخان بود نزدیك میشدند . چون دراطراف خود تفنگچی‌های زیادی دیدندهر دوساکت شده و بآرامی اسب رانده پهلوی درب قلعه درنگ کرده واز اسب پیاده شدند .

حسن ازیکنفرتفنگچی که در آنجا ایستاده ونگهبانی میکرد پرسید خان اینجاست ؟

تفنگچی - بله ، بالاهستند.

حسن : بگو ، حسن غلامعلی وپسرهایش میخواهند خدمت برسند

تفنگچی از پله‌های قلعه بالا رفت و پس از دقیقهٔ چند مراجعت کرده گفت :

خان میگوید بفرمائید .

حسن اسبها را بتفنگچی سپرد وضمناً پرسید دراین نزدیکی طویله هست ؟

تفنگچی : بله ، طویله اینجاست (بادست اشاره بنبائی که درآن نزدیکی بود کرد)

حسن باطناً مسرور شدکه طویله و وسیله فرار مهیاست پس با چهرهٔ که ازمسرت افروخته شده بود باپسرهایش ازپلکان قلعه بالا رفته وارد اطاق زائر خضرخان شدند.

امیر اسلام خندان پیش آمده وباهرسه معانقه کرده گفت :

خوش آمده وصفا آوردید ، مشتاق دیدار شما بودم ، عجب است که کلبه محقر مرا بورود خود مزین فرمودید

حسن . مدتی بود میخواستم شرفیاب شوم ، گرفتاریهائی که دارم مانع بود ، این آخری هم مقداری خرما وگندم برای فروش ببوشهر برده بودم اما ازوقتیکه اوضاع تغییر کرده وانگلیسها از بوشهر رفته‌اند قیمت آرد وگندم و سایر حبوبات تنزل فاحش کرده ، گندمها فائدهٔ

نکرد اما خرما را بقیمت اعلی فروختم •

امیراسلام: مگر انگلیسها بکلی ازبوشهر رفته‌اند ؟

حسن: اینطورها هم نیست ، هنوز تمام نرفته‌اند . لکن شمابهتر مسبوق هستید که‌سابقاً پنجهزار نفر نظامی دربوشهر داشتند ولی‌امروز شاید بهزار نفر برسدکه میگویند اینها نیز خواهند رفت .

امیراسلام: زنده باد سردار سپه که حقیقةً بار دیگر ایران و ایرانی‌را زنده‌کرد -

اهمیت‌کارها وپیشرفت او حتی از نادر هم بیشتر است • چون نادرشاه اگر مملکت‌را ازهرج ومرج نجات داده ودشمنانی مانندروس وعثمانی داشت اما آن زمان ایران درتحت فشار دودولت قوی شمالی وجنوبی واقع نشده بود ودولت مقتدر وسیاسی مثل انگلیس درمقابل نداشت ولی امروزکه وطن‌ما پرمغشوش است وهنوز دولت مرکزی قدرت کامل نیافته این‌شخص‌بزرك مجبور است باقسام تدابیر لازمه‌دست اجنبیان را ازدامن این آب‌وخاك کوتاه کند وبامهارت تام وتمام آنهارا عقب نشاند واین‌خود امری دشوار است•

حسن : ازاوخیلی تمجید میکنند ، مخصوصاً بوشهری‌ها که‌فدائی اوشده ومیگویند عنقریب عطف‌توجه‌کامل بجنوب وخلیج‌فارس خواهد کرد• ودر بوشهر اداره بحری تاسیس‌میشود وچند کشتی‌جنگی برای خلیج تهیه خواهندکرد•

امیراسلام که از نشئهٔ این‌کلمات سرمست شده و میل داشت راجع بپیشرفت‌ها وخدمات ملیه سردارسپه بیش‌ازاینها شنیده ، مذاکره‌کرده

و محظوظ گردد گفت :

باش تاصبح دولتش بدمد ☆ کاین همه‌ازنتایج سحراست

اروپائیها تصور میکنند که روح شهامت وغیرت در بدن ماباقی نمانده و ایران دیگر ازپرورانیدن اشخاص مهم مانند اردشیر بابکان و انوشیروان و یعقوب لیث صفاری ونادرشاه عاجزاست درصورتیکه اگر صفحات تاریخ ایران را ورق بزنید خواهید دیدکه مام وطن هیچوقت از زادن مردان نامی عقیم نمانده و بموقع خود همین که ایران رو بضعف واغتشاش رفته وبپرتگاه زوال نزدیك شده ناگهان ازمیان جامعهٔ ملی راد مردی قد مردانگی‌علم کرده وبار دیگراوضاع راتبدیل واساس استقلال مملکت رامشیدکرده است

زائرخضرخان دراینجا کلام را قطع کرده وصدازد چای بیاورید وسفارش کردکه برای ناهار مهمانان‌تهیه کامل وکافی ببینند • پس‌دنبالهٔ کلام خودرا گرفته گفت :

من که یکی از فدائیان و جان نثاران رضا خان هستم و امیدوارم وقتی باین صفحات تشریف بیاورند وسر در قدمش گذارده عرض کنم

ای‌فرزند رشید ایران ، سالهای دراز است که مادر این گوشهٔ مهم‌ولی‌فراموش‌شده مملکت اسیر دست وذلیل کشتی‌های جنگی وتوپ های کروپ اجنبی هستیم !! چه شب هاکه کودکان و زنان ما دست تضرع بدرگاه الهی درازکرده وقوت وقدرت دولت خودرا ازاو استدعا نموده‌اند •

بزرگوارا دوستان وهم‌مسلکان من رئیسعلیخان وشیخ حسینخان در راه وطن جان سپردند وآرزوی نیستی نفوذ وقدرت دشمن‌را در بنادر بگور بردند اما من باخاطر شاد وقلب مطمئن ازدنیا خواهم رفت زیراکه بچشم خویش دیدم برای وطن عزیزم پیشوائی سترك پیداشده وکشتی مشرف بغرق ایران‌را بساحل نجات کشانیده. پس هرچه زودتر عطف توجهی بجانب جنوب وخلیج فارس فرمائید بلکه تا این‌فدائی‌در قید حیوة است سواحل دریای وطن‌را ازآثار شوم اجنبی پاك و رشك گلستان ارم سند.

امیر اسلام رادراینجا رقتی دست داده پس دستهـا را بالا برده و دیدگان‌را پرنم کرده گفت.

خدایا، سردار سپه‌را نصرت ده ودشمنان اورا که دشمن ایران هستند معدوم ساز، بارالها تیغ اورا بران ودلش‌را از حب وطن مملو گردان وآمال اورا برآورده کن.

حسن از شنیدن این کلمات لحظهٔ متاثر شده و نزدیـك بود از خیال شومی‌که داشت‌امنصرف‌گردد ولی همانندم بخیال سفارش اکیدی که باو شده بود افتاده وتصمیم قطعی برای انجام فکر خودگرفت.

دراینوقت محمدعلیخان‌که درگوشه اطاق با پسر حسن مشغول مصاحبه بود ازجای برخاسته وگفت:

پدر! من باایشان ویکعده از تفنگچیها بباغك برای شکار میرویم وزود مراجعت میکنیم.

عالی: سامخان‌را هم میبریم.

سام در فکر رفته ، گفت :

نه ، من باید درخدمت پدرم باشم و نمی توانم معول شما را اجابت نمایم .

عالی : مادرآنجا زیادتوقف نمیکنیم وامشب برمیگردیم هواخوب است وموقع برای شکار مساعد بیا برویم .

سام : خیلی میل دارم با شما بیایم ولی چون پدرم تنهاست مجبورم دراینجا بمانم .

حسن . رو بپسرش کرده گفت اصرار نکنید ، میل بآمدن ندارد منهم درخدمتشان محظوط هستم شما بروید .

محمد علیخان وعالی دیگر اصراری نکرده و خدا حافظی گفته وازپله‌ها سرازیر شدند وتمام تفنگچیهارا با خود بردند و فقط همان تفنگچی قراول درب باقی ماند ! ( )

پس از رفتن آنها حسن ازپنجره عمارت به‌بیرون نظری انداخته وهمینکه دید تفنگچیان جمعاً رفته وناپدید شدند مشعوف گشت وآمد

(۱) خوانندگان محترم از اینکه محمدعلیخان تمام مستحفظین پدر را با خود برده شاید گمان کنند که محمد علیخان هم با حسن وپسرانش همدست بوده درصورتی که ایطور نیست ومحمدعلیخان فرزند زائرخضرخان برخلاف برادرش سامخان خیلی ساده وزود باور بود و فریب عالی پسرحسن خورده پدر را بی نگهبان گذاشت نگارنده محمدعلیخان را در شیراز ملاقات کرده واورا جوانی کم مدرك یافته است بهمین علت‌هم چند سال بعد دراهرم بی‌سبب کشته شده

نزد زائر خضرخان نشست .

قدری باپسر دیگر خود (اسم او برنگارنده معلوم نشد)که نرفته بود وسام صحبت کرد.



«(محمد علیخان فرزند ارشد زائر خضرخان)»

زائر خضرخان بسام دستور آوردن ناهار داد وخود بمطالعه و مرور درکتاب شاهنامه که هیچوقت ازخود دورنمیکرد مشغول شد

سام برخاست رفت که سفارش کند ناهار بیاورند ولی هنوز باطاق دیگر نرسیده بود که صدای تیری بلند شد وآواز پدر را شنید که فریاد میکرد « سام بیا که مرا کشتند» !

سام سراسیمه باطاق برگشت درصورتیکه اسلحه باخودنداشت ! حسن‌را دید که ده تیر در دست دارد و پدرش زائر خضرخان در خون خود میغلطد !

قاتل پدر را شناخته باو حمله‌ور گشت ولی درحینیکه میخواست باپنجه‌های فولادین خود گلوی حسن‌را گرفته واورا خفه کند صدای تیر دیگر آمد وسام نیز پهلوی پدر بزمین افتاده وفوراً جان داد !

حسن غلامعلی که قاتل امیر اسلام بودوپسرش که‌قاتل سامخان و این‌عمل شنیع را مرتکب شده بودنددیگر معطل نشدند وبا سرعت‌از پلکان قلعه سرازیر گشته وخودرا بطویله رسانیده اسبهارا بیرون‌کشیده هردو براسب جهیده وبطرفةالعین ازاهرم خارج شده فرار کردند

تفنگچی قراول قلعه هم اتفاقا درآن ساعت مشئوم‌آنجا نبودو بخانه خود رفته‌بود همینکه‌صدای تیردومی‌را شنید باعجله بقلعه‌آمده بالارفت وآن‌واقعه وحشت‌آوررا که‌دید ازشدت ترس وغصه تاچند دقیقه مات‌ومبهوت بنعش امیراسلام وفرزند رشیدوناکام‌اونظر دوخته سپس پیش‌رفته‌ودرچهره امیردقت نموده دانست که‌فوت شده‌گریان‌و نالان‌از عمارت‌خارج‌شده وراه باغك راپیش گرفت که‌محمدعلی‌خان‌را ازواقعه اطلاع دهد ۰

این‌بود تفصیل‌شهادت زائرخضرخان‌امیراسلام که اوهم مانند

شهدای سابق واسبق خود بدست هموطنان خائن ومهمانان نامهربان خویش کشته‌شد .

جنازه اورا بنجف بردند ودرشیرازوبوشهر برای‌وی تاچند روز عزاداری کرده ومجلس ختم وفاتحه گذاردند . نگارنده آن‌ایام‌در شیرازبود ودرمجلس‌ختم اوکه‌درمسجدوکیل ازطرف احرار وحزب اتحاد اسلام منعقدشده بود حضور بهمرسانید . اماچه‌وایده‌که درزمان حیوة قدراورا ندانستند وپس‌از ممات‌شیون بپاکردند ! !

زائرخضرخان جوانمردی دانا ووطن دوست ودرافکار خود ثابت قدم بود

ازابتدای عمر بااجنبیان‌مخالف بود وهیچگاه زیربار اطاعت آنها نرفت . حال آنکه‌اگرغیرت‌بخرج‌نداده ومسلك‌بی‌طرفی اتخاذ میکرد باتمول سرشار اجدادی کـه داشت میتوانست مدام العمر بخوشی و آسایش زندگانی کند

ولی اوهرگز حاضرنبود ولویك‌دقیقه طوق بندگی اجنبی متعدی رابرگردن گذارد . پس تمام عمر پرآشوب رادرجنك وجدال باخصم ومدافعه ازخاك پاك‌وطن‌گذرانید وآخرالامر در همان راه بدست خائن بیشرفی کشته شد و برای تاسی بشیخ حسینخان وتکمیل قربانی خود فرزندبی نظیرخویش سامخان رانیز بکشتن داد

زائرخضرخان امیراسلام وسامخان زنده جاوید هستند وتادامنه قیامت نام نامی واسم گرامی آنهادر السنه وافواه ذیشعوران‌وغیرتمندان

عالم باقی است

زندهٔ جاوید ماند هر که نکونام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

- پایان -



چاپخانهٔ اقبال